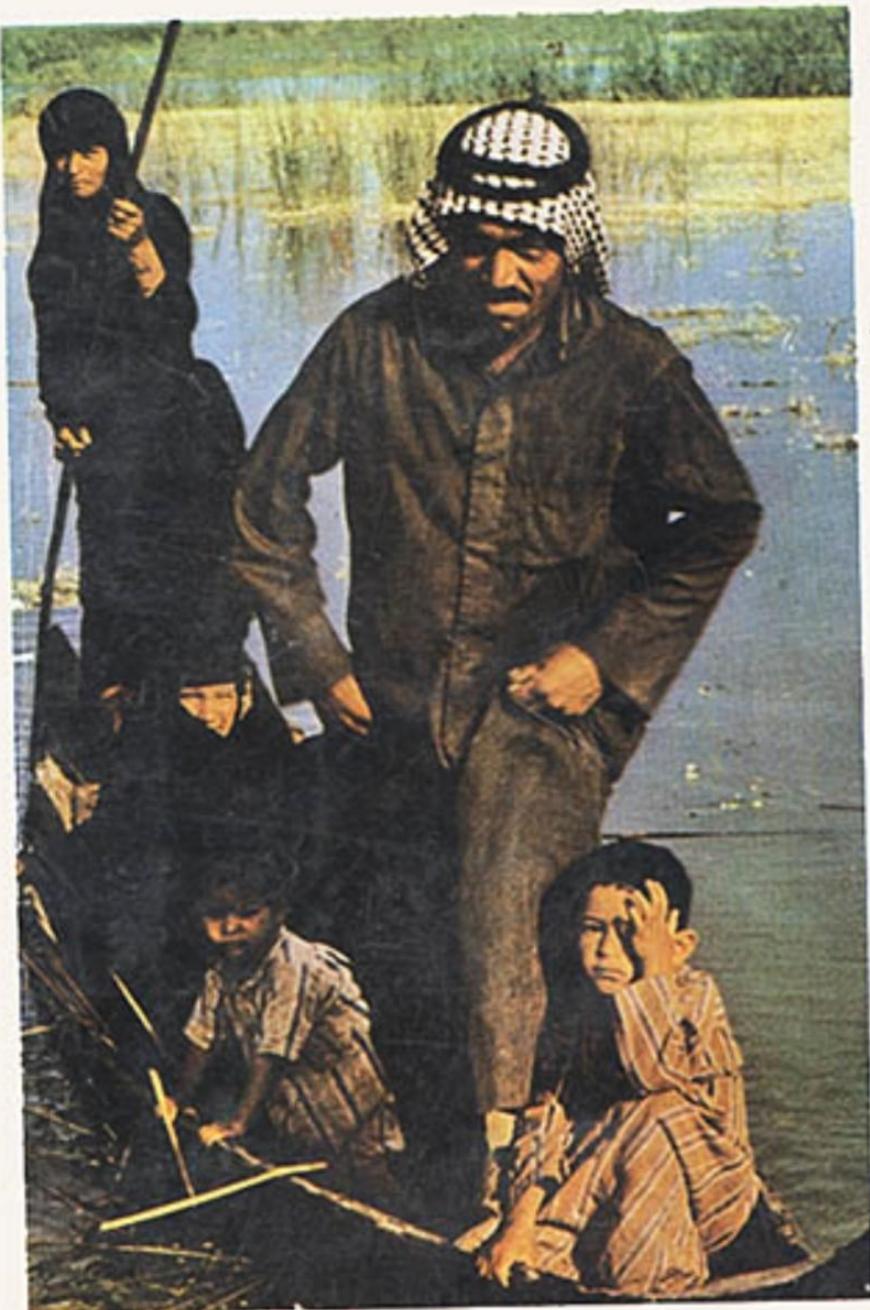


قبایل و عشایر عرب خوزستان

بانگاهی به آنین فصل، شعر، هنر و تاریخ
یوسف عزیزی بنی طرف



قبایل و عشایر عرب خوزستان

با نگاهی به آیین فصل، شعر، هنر و تاریخ

یوسف عزیزی بنی طرف

قبایل و عشایر عرب خوزستان

یوسف عزیزی بنی طرف

ناشر : مؤلف

ناظر چاپ: غلامعباس نوروزی بختیاری

چاپ اول بهار ۱۳۷۲، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۲، تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

چاپ اتحاد، لیتوگرافی امیر، شماره نشر ۲

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مؤلف می باشد.

تهران، صندوق پستی ۱۷۹۶-۱۳۱۴۵

این کتاب را به همسرم که در تدارک و
تالیف آن یار و یاورم بود تقدیم می کنم.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۵
قبیله ها و عشیره های عرب خوزستان	۱۷
آبین فصل در میان عرب های خوزستان	۱۰۷
سیکل جایگزینی اهواز و حوزه در مرکزیت خوزستان	۱۱۷
شعر مردم عرب و انواع آن	۱۳۱
ابزارهای موسیقی و نمایش	۱۹۱
عکس ها	۱۹۷

مقدمه

قبیله های عرب در دوران گذشته، همانند سایر قبایل و عشایر جهان، به دلایل اقتصادی و جغرافیایی از سرزمین نخستین خویش که یمن و حجاز بوده به سوی مناطق دیگر کوچیده اند. برخی از تاریخ نگاران، کوچ عرب ها به جنوب ایران را با کوچ آریایی ها به فلات ایران همزمان می دانند. پیش از این، ایلامی ها - یکی از اقوام سامی - در جنوب باختری ایران تمدن درخشانی داشتند که چغازنبیل در هفت تپه، نشانگر آن است. پاره ای از سامی شناسان براساس مطالعاتی که درباره ای مهاجرت های تاریخی اقوام سامی از شبه جزیره عرب انجام داده اند براین باورند که این شبه جزیره در دوره های طولانی - که هر دوره

تقریباً هزار سال بوده- مانند مخزنی از جمعیت لبریز می شده و ناچار مردم اضافی را بیرون می ریخته است.

در شبه جزیره عرب، طی سده های پنجم و ششم میلادی، نظام روابط قبیله ای حاکم بود. در این نظام، مردم به گروه های قبیله ای تقسیم می شدند که اغلب پیوندهای نسبی و گاهی پیوند همپیمانی، سامان دهنده ای این گروه ها بود. آنها نسبت به هم مستقل و هیچ گونه نهاد سیاسی فراگیری نداشتند و هر گروه، حاکمیت بیرون از قبیله خود را به رسمیت نمی شناخت پرورش شتر، ابزار عده زندگی و تولید اغلب قبیله ها بود بخشی از آنان در جاهایی که طبیعت مساعدی داشت به کشاورزی و بازرگانی می پرداختند؛ همانند یمن، حضرموت، کرانه های عُمان و برخی از شهرهای حجاز (طائف)، پیش از پیرامون آنها) و نیز در یمامه و واحدها. از این رو شیوه کوچ نشینی همراه با زندگی چادرنشینی (بدوی) شکل غالب و شیوه یکجانشینی یا استقرار همراه با زندگی کشاورزی، کمتر معمول بود.

بعد از عوامل نوین، تغییراتی در این شیوه زندگی ایجاد کردند که به گستاخی نسبی این نظام انجامید.

دوره ای پیش از سده های پنجم و ششم میلادی: پژوهش های محققان، باستان شناسان و تاریخ نگاران در یکی دو سده اخیر، دلایل انکار ناپذیری ارائه می دهد به این که بخش هایی از شبه جزیره عرب - به ویژه بخش های جنوبی اش- گواه سطوح نسبتاً پیشرفته ای از تکامل کشاورزی، آبیاری، آثار معماری، نهادهای سیاسی (دولت) و شکل تقسیم کار (تقسیم مردم به کشاورزان، دامداران و پیشه وران) بوده بود. برای نمونه سد عظیمی در منطقه ای «مارب» یمن بود که به مرور زمان بر اثر سیل های عظیم شکاف برداشت. پاره ای از این پدیده های رو به زوال در سده ی پنجم میلادی دیده شده اند.

در این زمینه به دوّمین حکومت خاندان «حمیری» که در پایان سده ای سوم میلادی - همروزگار ساسانیان- بنیاد یافت، می توان اشاره نمود. این خاندان از سال ۳۴۰ م که حبیان، یمن را اشغال کردند در معرض سستی و فتوح قرار گرفت تا این که سرانجام در سال ۵۲۵ م سقوط کرد.^۱

یکی از جامعه شناسان بزرگ سده ای نوزدهم طی نامه ای به دوستش (مورخ ۲۴ مه ۱۸۵۳)

می نویسد: «به نظر می رسد که عرب ها هرجا که در جنوب غرب شهرنشین شده اند، همانند مصریان و آشوریان، ملت متمدنی بوده اند که آثار معماری شان بیانگر این امر است».^۱
گستنگی تاریخی

تفاوت میان این دو مرحله نشان می دهد که تاریخ عرب پیش از اسلام در حرکت تکاملی خویش، دچار حالتی از گستنگی تاریخی شده بود که احتمالاً در مراحل پیشین نیز مانندهایی داشته است. به احتمال زیاد این گستنگی یا ناشی از گروهگاه های جایگزینی دولت هایی بوده که تاریخ کهن به یاد دارد؛ دولت هایی همانند معینیان، (۱۳۰۰-۶۳۰ پیش از میلاد)، سابئیان^۲ (۱۱۵-۸۰۰ پ.م)، قتبانیان^۳ و حمیریان. یا این که گستنگی، نتیجه ی کشمکش میان این کشورها از یک سو و کشورهای بیگانه از سوی دیگر بوده است. سابئیان در روزگار ضعف دولت معینیان با آنان در نبرد بودند و سرانجام بر آنان چیره شدند. دولت سبایی با روسای قبایل و امیران آزمد به قدرت در نبردی درونی بود و با انقلاب های خانگی چندی رو به رو شد. افزون بر آن نیروهای بیگانه نیز بودند؛ از کوشش بطلمیوسیان مصر برای انحصار تجارت شرق گرفته تا دخالت بیگانگان در امور آن کشور که با آشوب های داخلی همراه شد و به تضعیف وضع اقتصادی آن دولت انجامید.

سابئیان - به تدریج - چیرگی خود را بر دریای سرخ و کرانه های آفریقا از دست دادند و بازرگانی دریایی به چنگ یونان و روم افتاد. دولت حمیری نیز به همین سرنوشت دچار شد. این دولت در سال ۲۴ پ.م با یورش رومیان و در سال ۳۴۰ م با اشغال حبشیان رو به رو شد. در همین زمان، بازرگانی در منطقه ی «مارب» به رکود گرایید و از آن پس تجارت از راه های دریایی رونق گرفت، که با تسلط رومیان بر بازرگانی دریایی، از طریق دریای سرخ انجام می شد. همه این امور به کند شدن تعمیر سد مارب و ویرانی آن انجامید که پیامد آن، خرابی زراعت و کشاورزی بود.

۱- مجموعه آثار، چاپ روسی ۱۹۶۲، مجلد ۲۸، ص ۲۱۰ به نقل از مروت، دکتر حسین: النزعات المادية في الفلسفه العربيه الاسلاميه، دار الفارابي، بيروت، ۱۹۸۱

۲- سبائیان همان خاندانی هستند که ملکه ی سبای آنان آوازه ای بسیار دارد و در اغلب کتب دینی و مذهبی پیرامون روابط مملکت وی و حضرت سليمان سخن ها گفته اند. قرآن نیز سوره ای به همین نام دارد.

۳- قتبانیان معاصر دولت های معینی و سبئی بودند و پیرامون سال ۲۵ پ.م سقوط کردند.

گرچه خاورشناسان دلایل مادی و معنوی پس ماندگی تمدن یمن و فروپاشی آن در مرحله‌ی پیش از پیدایش اسلام را -در دوران پادشاهی حمیریان میان ۳۰۰ تا ۵۲۵^۱- به طور یقین نمی‌دانند اما آنان و دانشمندان عرب^۲ کلید این شناخت را به ما می‌دهند که قاطع‌انه بگوییم: دلایل عمدی گستنگی نسبی در فراگرد تکامل، ناشی از اشغال بیگانگان و نبردهای درونی بود که به کوتاه شدن دستِ حمیریان از راه‌های بزرگ تجاری و اختلال در نگهداری سد مأرب انجامید.

شکستن سد مأرب، آغاز کوچ بزرگ قبایل عرب

سد مأرب به سال ۶۵۰ پ.م در روزگار «سمه علی ینف» پادشاه «سبا» بر دره‌ی «ذنه» ساخته شد و طی سالیان دراز، اساس آبیاری و پیشرفت کشاورزی انبوه در منطقه‌ی جنوبی شبه جزیره -ی عرب بود. قرآن مجید در سوره‌ی «سба»^۳ به باستان‌های پرمیوه و شهر نیکویی در مملکت سبا اشاره دارد که براثر سیل ویرانگر «عرم» به باغ‌های خشک و ویران از درختان تلخ و ترش و بدطعم و شوره‌گز و اندکی درخت سدر بدل گردید و بدین سان این رخداد بسیار مهم تاریخی را تأیید می‌کند.

انهدام سد و ویرانی زمین‌های کشاورزی و گستنگی در حرکت تکاملی جوامع منطقه، باعث مهاجرت مردم به دیگر مناطق شبه جزیره -ی عرب شد. آزاد (غسانیان) به نواحی شام، تتوخیان به بحرین و مناذره به عراق -میان حیره و انبار- کوچیدند.

همان گونه که گفته‌یم کوچ قبایل و عشایر سامی به طور اعم و عرب به طور اخص به مناطق جنوبی ایران هم‌مان با کوچ قبایل آریایی از آسیای مرکزی به سرزمین ایران رخ داد. دانش ما از ارتباط عرب‌ها با هخامنشیان و پارتیان، بسیار اندک است. پاره‌ای از مورخان معتقدند: «عرب‌ها در روزگار هخامنشیان به سوی شمال [شبه جزیره عرب] پیش رفته و قبایلی از آنان وارد عراق شدند و بر مساحت سرزمینی که پیشتر ساکن شده بودند، افزودند. در این دوران

۱-ی.ابلیاف: العرب والاسلام والخلافة العربيّة به نقل از مروت، دکتر حسین، همان کتاب

۲-الدکتور جوادعلی: تاریخ العرب قبل الاسلام به نقل از مروت، دکتر حسین، همان کتاب

۳-سوره‌ی ۳۴ آیه‌های ۱۵ و ۱۶:

«لَقَدْ كَانَ لِبِسَاً فِي مُسْكَنِهِمْ أَيَّهُ جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَشَمَائِلٍ كَلَوَا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكَرُوا إِلَهَ طَيِّبَةً وَ رَبَّ غَفُورٍ
۱۵ فَاعَرَضُوا فَارِسَلَنَا عَلَيْهِمْ سِيلَ الْعَرْمَ وَ بَلَّنَاهُمْ بِجَنَّتِهِمْ جَنَّتَيْنَ ذُوا تِيْمَ أَكْلَ حَمَطٍ وَائِلٍ وَ شَئَ مِنْ سِدِّرٍ قَلِيلٌ».

به سوی باختر نیز پیش رفته، در کشور شام «طور سینا» تا کرانه های رود نیل -که سابقاً در آن ساکن شده بودند- گسترش یافتند. آنان در پیشروی پارسیان به سوی مصر خدمات فراوانی به ایرانیان کردند^۱.

جای گزیدن بنو تغلب و بنو بکر در جزیره ی (دیار بکر) نیز قرن ها پیش از اسلام رخ داد. شورش های بنی ایاد در همین نواحی در زمان ساسانیان مشهور است. سید احمد کسری در کتاب «شهر یاران گمنام» می نویسد: «ایران قرن ها دیرتر از سوریه و عراق هجرتگاه تازیکان گردیده با این حال تا آنجا که یقین است و دلیل در دست هست تاریخ این هجرت -هجرت تازیکان به ایران- را باید قرن ها پیش از اسلام و از آغاز های پادشاهی ساسانیان گرفت. در زمان اشکانیان دروازه های ایران بر روی تازیکان باز بود و چنان که نوشتمن در زمان ایشان بود که تنوخیان و لخمیان با آن انبوهی و بی شماری رخت مهاجرت به عراق کشیدند». همو می افزاید: «اما در زمان ساسانیان یقین است و دلیل ها در دست هست که طایفه هایی از تازیکان در گرمی های ایران از خوزستان و بحرین و پارس و کرمان نشیمن داشته اند. یکی از این طایفه ها، بنوالعلم، بود که شاید نخستین طایفه ی تازیک بوده اند که رخت مهاجرت به درون ایران کشیده اند». گبری در این باره می گوید: «عم، همان مره بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید بن تمیم^۲ است. گویا این طایفه از قبیله ی بلند آوازه ی بنی تمیم بودند که اکنون نیز در خوزستان سکونت دارند و نیای آنان مُره بن مالک در زمان اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی می زیسته و در جنگ با اردوان اشکانی به وی یاری رسانده بود».

کسری معتقد است که بنوالعلم «از همان زمان اردشیر یا پیش از آن در همان جا [خوزستان] نشیمن داشته اند. از اینجاست که ما این طایفه را نخستین تازیکان می پندراریم که به ایران درآمده اند».

داستان تاریخی معروفی است که پس از مرگ هرمز دوم پادشاه ساسانی، جانشین او، شاپور دوم، کوکی بیش نبود و انبوه عشاير عرب فرصت یافتند از راه دریا و جزیره های جنوبی ایران

۱-Die Arsber,I,S-۱۶۹، به نقل از کتاب «المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام» تالیف دکتر جواد علی، دارالعلم للملائين، بیروت و مکتبه النضه بغداد.

۲- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر: تاریخنامه ی طبری، گردانیده ی منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه ی محمد روش، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶.

به فارس بیايند و سال ها در آنجا ساكن شوند. تا اين که شاپور دوم به حد رشد رسيد و به کشتار آنان پرداخت. وى چون شانه هاي عرب ها را سوراخ مى کرد و طناب مى کشيد به شاپور- ذو الکتف معروف شد.

محمدبن جریر طبرى مى نويسد، «گرچه شاپور با برخى از عرب ها بدين سان رفتار کرد اما گروهی از بنو تغلب را در بحرین و شمارى از بنو عبدالقيس و بنوتيم و بنوبكربن وائل را در كرمان و بنو حنظله را در «رميله» اهواز جاي داد». داستان شورش هاي بنواياد در عراق و جزيره و جنگ هايشان با لشکريان شاه ايران در ادبیات عرب شهرت دارد. شاعری عرب در آن هنگام گفته بود:

علی رغم سابوربن سابور اصبت
قباب أیاد حولها الخيل و النعم^۱
طبری نیز درباره ی «گشادن اهواز» از مردمانی سخن می گوید که «از عرب
کلیب بن وائل گرداگرد اهواز» بودند.^۲

پس از اسلام نيز، قبایل عرب در پی لشکريان فاتح به سوی کشورهای گشوده شده - و از آن میان ايران- کوچيindن. چنان که از کتاب های مورخان سده های نخستین اسلام بر می آيد، عرب ها در شهرهای مختلف نظیر قزوین، نهاوند، نيشابور، بخارا، طوس، کاشان، مرو، هرات؛ آذربایجان و اغلب شهرهای خوزستان سکنا گزیدند و حتی در برخی از شهرها، بخش اعظم نفوس را تشکيل می دادند. برای مثال، در قم تا سده ی سوم هجری، اکثریت مردم به عربی سخن می گفتند. یعقوبی دانشمند قرن سوم هجری در کتاب «البلدان» درباره ی اين شهر می نويسد: «بیشتر مردمش از مذحج و از اشعریانند»^۳.

در خوزستان به علت وجود عرب ها در پيش از اسلام، پس از آن نيز قبایل و عشاير بسياري به اين منطقه کوچيindن. تبار قبایل و عشاير کنوئي عرب خوزستان که در اينجا به آنها می پردازيم يا به بنی تميم می رسد که پيش از اسلام در اين منطقه می زیستند يا به بنی اسد و عباده و بنی سعيد و همانند آنها که پس از یورش عرب ها - در همان سه چهار قرن نخست- به ايران آمدند.

تا دوره ی شیخ خزعل، شیوخ قبایل، ماليات خود را به والی یا حاكم منطقه می دادند و ايشان

۱- به رغم شاپور پسر شاپور، پيرامون چادرهای بنی ايد را اسبان و شتران و گوسفدان فرا گرفته اند. به نقل از کسروی احمد: شهر یاران گمنام، تهران، اميركبير، ۱۳۵۷.

۲- همان کتاب

۳- مذحج و اشعر، دو قبيله یمنی تبارند.

-اگر زبر سلطه‌ی حکومت مرکزی ایران بود- بخشی از آن را به حکومت مرکزی می‌پرداخت. شیوخ قدرت فوق العاده‌ای داشتند و مالک‌رقلب افراد عشیره یا قبیله‌خود بودند. در خوزستان، از آنجا که در طول تاریخ، زمین‌ها پیوسته در دست دولت‌ها بود و شکل «خلصه» داشت، پس از اسلام نیز زمینداری-هیچگاه- نظیر سایر مناطق ایران رواج نیافت. مثلاً ما، در هیچ زمانی، رشیدالدین فضل الله یا خواجه نظام الملک نامی را در تاریخ خوزستان نمی‌بینیم که مالک‌ده‌ها روستا باشد. گرچه شیخ، مالک یا خردۀ مالکی بود که با پشتونه‌ی اقتصادی خویش، سلطه‌سیاسی خود را بر عشیره یا قبیله اعمال می‌کرد اما سلطه‌ی سیاسی شیخان تنها ناشی از قدرت اقتصادی آنان در میان جامعه‌ی عشایری نبود بلکه مسایل روبنایی همانند عُرف و سنت‌های عشایری که انباشته و بازمانده‌ی سده‌های متتمادی است به این روند کمک کرده است. زیرا همان‌گونه که اکنون می‌بینیم، با وجود رشد روابط سرمایه‌داری در خوزستان که با بیش از شصت درصد نرخ شهر نشینی گستردۀ تر از بسی مناطق ایران است و نیز خارج شدن جامعه از شکل گروه‌های نسبتاً منفصل عشایری و وارد شدن در فراگرد روابط سرمایه‌داری و شهرنشینی، ما هنوز شاهد نفوذ شیوخ و سنت‌های واپس‌مانده‌ی عشایری در میان قشرهای وسیعی از مردم، به ویژه در روستاهای در میان حاشیه نشینان نیمه شهری - نیمه روستایی شهرهای خوزستان هستیم. شدت و ضعف این نفوذ با زمان و مکان، نسبت دارد؛ در مناطق شهری، کمتر از روستا و در آغازهای انقلاب و حتاً پیش از انقلاب، اندک‌تر از حال بود. طبقه‌ی میانی و روشنفکران شهرنشین، در نتیجه‌ی تحولی که طی شصت سال اخیر در زندگی اقتصادی و بینش اجتماعی- سیاسی شان رخ داده است، پوسته‌ی پوسیده‌ی روابط عشایری را شکافته و دور انداخته‌اند. این -اما- به آن معنا نیست که با مسایل عشایری به طور مطلق برخورد شود. بلکه این احساس و اندیشه وجود دارد که در میان آداب و سنت‌های عشایری هر آن‌چه که به احیای فرهنگ‌خان خانی و ارباب و رعیتی و تقریب‌گذشته‌ی بزرگان قبایل یا تقویت سنت‌های رشت و تعصب آمیز -که در اینجا مجالی برای شمردن آنها نیست- مربوط می‌شود؛ نفی شود و آن‌چه که به پویایی فرهنگ و هنر و سنت‌های نیک و مردمی که روح همکاری و حماسه و پایداری را زنده می‌کند، پذیرفته و ابقا گردد.

در دوران معاصر شصت ساله، دولت‌ها در برابر مساله‌ی شیوخ، برخوردهای گوناگونی داشته‌اند. گاهی همانند دوره‌ی رضاخان، که قصد داشت دیکتاتوری بی‌منازع خود را بر سرتاسر اسران بگستراند، آنان را کوبیده‌اند. زمانی همچون دوره‌ی میان سال‌های ۱۳۲۰-۳۲ که

در نتیجه‌ی مبارزه‌ی مردم، نوعی از دموکراسی در ایران حاکم بود، پاره‌ای از آنان را اقوام‌السلطنه در «اتحادیه‌ی عشایر جنوب» سامان داد و در آبادان و اهواز و سوسنگرد بر ضد احزاب و نیروهای مترقبی به کار گرفت.

در زمان شاه ساقی با آنان کجدار و مریز برخورد می‌شد. اغلب شیوخ را ساواک به خود جذب کرد و جزو عمله واکره آن سازمان دوزخی در آمدند اما از حق نباید گذشت که برخی از شیوخ-اقلیتی در برابر اکثریت- در آن سال‌ها، فشار و زور را تحمل کردند و زیر بار همکاری با شاه و ساواک نرفتند.

انگشت شماری از آنان با رژیم ستمگر و عرب ستیز رضاخان و فرزندش مبارزه هم کردند. در یکی دو سال پس از انقلاب، مردم -و به ویژه جوانان- با پتانسیل عظیم انقلابی و روحیه‌ی عدالتخواهانه و نوجویانه‌ای که در میان آنان پدید آمده بود، نسبت به هر آنچه بود کهنگی و پوسیدگی و تبعیض می‌داد یا رایحه‌ی اشرافیت و جاهلیت از آن بر می‌آمد، تنفر یافتند. سران قبایل منزولی شدند و واژه‌ی «شیخ» به اهانتی بدل گردید. اما پس از آن سال‌ها -به دلایل گوناگونی که از حوصله‌ی این مقال بیرون است- اغلب مردم مجبور شدند برای حل دشواری‌ها، اختلاف‌ها و دعواهای خویش روسوی شیوخ آورند. در نتیجه، این افراد می‌کوشند با شیوه‌ی ریش سفیدی و کدخدا منشی، مسایل و مشکلات مردم را حل کنند. بار دیگر موضوع «فصل»^۱ در حل اختلاف‌های ملکی، ناموسی و سایر موارد جنحه و جنایت رواج یافته است که روز به روز این شیوه، کاربرد بیشتری می‌یابد.

این روش حل مسایل و دشواری‌های مردم، گرچه به تقویت نفوذ شیوخ انجامیده اما، فعلًاً مورد پذیرش بخشی از مردمی است که در این فضای عشایری نفس می‌کشنند.

روابط عشایری اکنون دیگر حتّاً زیرساخت اقتصادی هم ندارند و به شکل روبنایی به حیات خود ادامه می‌دهند و این ناشی از جان سختی آنها است.

هدف از این نوشه، کمک به شناخت هم میهانم از قبایل و عشایر عرب ایرانی یعنی بومیان خوزستان است. تحقیق‌های انجام شده در زبان فارسی در این زمینه، در برابر پژوهش‌های نگاشته شده پیرامون عشایر لر، بختیاری، قشقایی و بلوج، صفر یا نزدیک به صفر است. این پژوهش صرفاً از دیدگاه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی به مساله‌ی عشایر نگریسته است.

۱- به مقاله‌ی آیین «فصل» در این کتاب مراجعه کنید.

حد و مرز جاکننده‌ی میان این یا آن طایفه یا عشیره با تغییر و تحولی که در زندگی اقتصادی- اجتماعی و در اندیشه‌ی افراد و ذهنیت جامعه رخ داده - به تدریج- می‌بایست کم رنگ‌تر می‌شد. اما متأسفانه این روند با فراگرد تغییر و تحول همگام نیست و در روستاهای از شهرها کندتر بوده است. در سال‌های نخست انقلاب، موارد زیادی بوده که کشاورزان به کمک نیروهای مومن و انقلابی یا تنها با توان و قدرت خویش در روستاهای بر ضد شیوخ زمیندار - که اغلب با کشاورزان هم عشیره بودند- مبارزه کرده و زمین‌هایشان را مصادره کردن و این نشانگر برتری پیوند طبقه‌ای بر پیوند خونی و عشیره‌ای است. به هر تقدیر، اکنون روابط عشایری یک واقعیت اجتماعی است که برای برخورد با آن، نیاز به شناخت این پدیده هستیم. در این پژوهش، ما پیوسته از وجود عشایر در روستاهای و حرفه‌آنان سخن به میان آورده‌ایم. حال این پرسش ممکن است مطرح شود که آیا اینان در شهر حضور ندارند. در پاسخ باید گفت : آری، تبار عرب‌های بومی شهرهای خوزستان نیز در نهایت به این یا آن قبیله یا عشیره روستایی می‌رسد اما به علت گسترش بازرگانی و صنعت و در پی آن روابط شهرنشینی و اشتغال مردم عرب به کارهای مختلف از قبیل کارگری در کارخانه‌های صنعتی و کسب و تجارب و پیمانکاری و اشتغال در کارهای خدماتی و سایر پیشه‌های آزاد و دولتی، پیوندهای عشایری در شهرها سنت تر از روستاهاست. اما در چند سال اخیر رجعت گونه‌ای صورت گرفته و دامنه‌ی روابط عشایری بر ساکنان شهرها نیز سایه انداده است.

افزون بر سرمایه داران و بازرگانانی که پیشتر مال و منالی داشتند، چاره‌ای نیز بر اثر کار و فعالیت در کشورهای خلیج فارس به ثروتی رسیده‌اند.

پژوهشکان متمول عرب نیز اکنون قشر ممتاز و متمایزی را تشکیل می‌دهند. در چهل سال اخیر و به ویژه پس از انقلاب، بسیاری از فرزندان عشایر و روستاهای به تحصیلات دانشگاهی در رشته‌های مهندسی، پزشکی، علوم عملی و انسانی دست یافته اند اما این نرخ نسبت به جمعیت آنان هنوز بسیار پایین است.

در این پژوهش، نام قبایل و عشایر به ترتیب حروف الفبا سامان یافته است. البته پیشوندهای «بنی» و «آل» و «اهم» و همانند آنها را در این سامان بندی نباید در نظر گرفت. گاهی که واژه‌ای یا نام طایفه یا قبیله‌ای دارای دو تلفظ مختلف عربی و فارسی بوده، ظبط فارسی _ و احیاناً محلی _ آن در پرانتز آمده است. هم چنین هنگامی که واژه‌ای ترکی «ایل» به کار رفته منظور، همان «قبیله» عربی است. از دیدگاه تقسیم بندی مردم شناسیک، پس از

قبیله، عشیره و پس از عشیره، طایفه قرار می‌گیرد. البته در میان عرب‌های خوزستان، عشیره و طایفه معنای یکسانی دارند. واژه‌ی تیره در برابر «بطن» و خاندان در برابر «بیت» عربی به کار رفته است. یادآوری این نکته نیز ضروری است که هرجا درباره‌ی نشیمن عشیره یا قبیله‌ای در جایی از منطقه‌ی خوزستان سخن رانده‌ایم، به آن معنا نیست که اندک جماعتی از این عشیره یا قبیله در شهر یا روستای دیگری نباشد، بلکه قصد آن است که اغلب افراد آن در جای پاد شده سکونت دارند.

اکنون به تعریف سه واژه‌ای می‌پردازیم که بنیاد زندگی عشایری را سامان می‌دهند.

قبیله: قبیله اساس اجتماع بدیع عرب است. در جوامع قبیله‌ای کوچنده، هر خیمه نماینده یک خاندان است. اردوگاه مرکب از چند خیمه را «حی» گویند.

مردم یک حی را قوم نامند و مجموعه‌ی اقوامی که خویشاوند یکدیگرند، قبیله را تشکیل می‌دهند. مردم یک قوم، خویشن را از یک خون می‌شمارند و از یک ریبیس که معمولاً کهن‌سال ترین فرد قوم اطاعت می‌کنند و به یک بانگ برای جنگ آماده می‌شوند و بر نام مشترک خویش که عنوان قبیله است کلمه‌ی «بنی» را می‌افزایند. نام مؤنث بعضی قبایل نشانی از رسم قدیم مادرشاهی است، نظیر «بنی حنظله» و «بنی خفاجه». اکنون در خوزستان هر عشیره‌ی عرب برای خود «بیرق» یا پرچمی دارد و شعار یا واژه‌ی خاص که به آن «نخوه»^۱ می‌گویند.

تعصب: تعصب به منزله‌ی روح قبیله است و نشان می‌دهد که فرد نسبت به افراد قبیله‌ی خود بی‌هیچ قید و شرطی دلبلستگی دارد. به طور کلی عصیّت قبیله در میان صحرانشینان نظیر وطن پرستی افراطی است. البته اکنون از شدت این عصیّت در میان قبایل و عشایر خوزستان کاسته شده ولی آثار ویرانگر آن هنوز باقی است.

شیخ قبیله: نماینده و رئیس قبیله را شیخ می‌گویند. شیوخ میان سال و جوان -به ندرت- نیز وجود دارند. شیخ، پیشوایی را در نتیجه نیک اندیشه و جوانمردی و شجاعت به دست می‌آورده و نسل پس از نسل به فرزندان وی می‌رسیده است. همیشه در انتخاب شیخ قبیله، سالخوردگی و صفات ممتاز رعایت می‌شود. در مسایل قضایی و جنگی و دیگر کارهای عمومی، شیخ دارای قدرت استبدادی نیست بلکه می‌باشد در هر کار با بزرگان قوم و سران خاندان‌ها مشورت کند.

۱- «نخوه»: در عربی محلی به معنای غرور و افتخار و نیز کمک طلبیدن است ولی معنای خاص آن، واژه‌های گوناگونی است که افراد هر عشیره به هنگام نبرد یا یزله یا حتا در حالت‌های شخصی به آن استناد می‌کنند مثلاً «نخوه» بنی طرف «علیه» و از آن بنی کعب «عامر» و نخوه بنی تمیم «دارم» است.

فیلیپ خلیل حتی که تعاریف فوق را از کتاب «تاریخ عرب» وی برگرفته ایم، تاکید: عرب عموماً و بدوی خصوصاً سرسخت و مساوات جوست. هریک از افراد قبیله در مقابل شیخ استاده، خویش را همسنگ او می داند. شرایط زندگی و محیط خاص صحرا، مساوات جویی را در همه رسوخ داده است. جالب اینجاست که عرب در عین مساوات جویی اشراف منش نیز هست. خویشتن را چنان می بیند که گویی اشرف خلائق است. قوم عرب به نظر او برجسته ترین و شایسته ترین اقوام جهان است... عرب به پاکی خون و فصاحت بیان و شعر و شمشیر و اسب و بیشتر از همه به نسبت خود افتخار می کند.

تلاش فراوان شد تا این کتاب عاری از خطاب باشد ولی چون چنین چیزی ممکن نیست از محققان و اندیشه ورانی که در این زمینه پژوهش هایی دارند یا صاحب نظر هستند تقاضا می شود اگر لغزشی در این پژوهش ها دیدند، مولف را یاری کنند تا خطاهای در چاپ های آینده تصحیح شود. ضمناً لازم می دانم از تلاش های آقای علامعباس نوروزی بخباری که در آماده سازی این کتاب همکاری نمودند سپاسگزاری نمایم.

مقدمه چاپ دوم

استقبال گسترده هموطنان - و به ویژه همولايتی ها- از اين كتاب ما را بر آن داشت تا نسبت به چاپ دوم آن اقدام کنيم.

پس از چاپ اول كتاب، مطالب جديدي درباره قبائل و عشائر عرب خوزستان، شعر، مَثُل و بازى های محلی -به عربی و فارسی- به دستمنان رسيد که اميدوارم در كتاب «نسيم کارون» از آنها استفاده کنيم. در آينده نيز انتظار داريم علاقمندان به فرهنگ بومي اين ديار، از ارسال نظريه ها، پيشنهادها و مطالب خويش در يش نور زند.

أغلب مطالب ارسالي نشانگر دلسوزی و دققی است که افراد در تحقیق پیرامون عشیره یا قبیله خود انجام داده اند. ولی این کافی نیست باید از جویبار خُرد عشیره و طایفه بیرون آمد و به دریای مردم پیوست. زیرا در میان نوشته های ارسالی جای پژوهش پیرامون تاریخ و جغرافیای منطقه و نیز جای تحقیق درباره زن عرب ایرانی، نقش وی در جامعه و ستم های ناشی از برخی سنت های کهن عشایری همچنان خالی است. معرفی شعر و شاعران دوره پیش و پس از اسلام، عهد اموی و عباسی، دوره مشعشعیان و کعبیان و البوکاسب می تواند بر غنای مطالب بیفزاید. از شعرها، مَثُل ها و دیگر مطالب فرستاده شده نیز استفاده خواهد شد.

برای «نسيم کارون» که در واقع ادامه كتاب «قبائل و عشائر عرب» است، عکس های گویا و هنری -به ویژه عکس های سیاه و سفید- اهمیت فراوان دارد. عکس هایی از باتلاق ها، نخلستان ها، روذخانه ها، پل ها، گپرها، چهره ها و جامه های محلی و آثار باستانی نقش عمده ای در شناخت اين سامان دارد.

تحقیق درباره خاندان های منتقد سیاسی و اقتصادی پیش از انقلاب نیز از موضوع هایی است که می تواند بخشی از «نسيم کارون» را تشکیل دهد. به عنوان مثال می توان درباره خاندان «فاتمی» در اهواز در حوزه یا خاندان «الفی» یا کعبی در آبادان یا پیرامون خاندان «عجم» یا «فیصلی» در خرمشهر و نقش آنان در مرحله ای از تاریخ این منطقه مطلب نوشت.

بدین سان با تلاش و همکاری شاعران، نویسندها، محققان و گردآوردها فولکلور می توانیم غنای زبان و فرهنگ زادگاهمان را بشناسیم و به سایر هم میهان نشان دهیم. زیرا به اعتقاد ما، این ثروت از هر ثروت دیگری پايدار تر و ارزشمندتر است. باشد که بتوانیم دین خود را نسبت به پدر و مادر بزرگمان -کارون و کرخه- ادا کنيم.

قبیله ها و عشیره های عرب خوزستان

فهرست نام قبیله ها و عشیره های عرب خوزستان

الاجْد (اجود)

بیت إِحِمِر

بنواسد (بني اسد)

(اماره - اميرى ها)	الاماره
(اوسم)	الاوسم
(اهل کوت - کوتى ها)	اهل ابوغریب اہل الْعَرِیض اہل الكوت
(ادریس)	الدریس
(باوی ها)	الباجی الباویّه
(باوی های بنی طرف)	الباویّه ايضاً
(بچاری ها)	البچاچره
(بحرينی ها)	البحارنه
	الإخات
(البوروايہ)	البرُوايہ
	بریهه

آل البَطّاط	البُوْبصِيرِي
البعيجالات	(بعيجالات)
البغلانيه	(بغلانی ها)
البُنْدِه	(بُنْدِه)
البَهادِل	(بهادل)
التَّفَّاُخ	(تفاخ)
بنی تمیم	(ثامری ها)
الثَّوَامِر	
الجامع	(جامع)
الجُبَيْرَات	(جبیرات)
أهل الجُرْف	(جرفی ها)
الجَعَافِرِه	(جعافره)
الجَعَاوَلَه	(جاوله)

(جَلِيزِي)	الْجَلِيزِي
(جَوَابِر)	الْجَوَابِر
(سَادَاتُ جَزَائِيرِي)	السَّادِهُ الْجَزَائِيرِيُونَ
(جَنَابِيَان)	الْجَنَابِيُونَ
آل جمال الدين	آل جَمَالِ الدِّين
(چاسبی ها)	الْچَوَاصِبُ
آل حاجى	آل حَاجِي
(حردانی)	الْحَرَادِنِه
(حردانی ها)	الْحَرَدَان
(حزباوی ها)	حَزْبِه
آل حريم	آل حَرِيم
بنی حطيط	بَنِي حِطِيط
(حَلَاف)	الْخَلَافُ
(حمادي ها)	الْبُؤْحَمَادِيُونَ

البُوْحَمْدَان	آل حمْدَان
آل حمْزَه	إِلْحَمْوُدَى
البُوْحَمْوَدَى	(حمودى)
الْحَمِيدَ	(حميدى ها)
الْحَنَاثَهَ	(حتاشه)
الْحَوَافِظَ	(حوافظ)
الْحِيَادِرَ	(حیدری ها)
آل الْحَوَيْزَى	(آل حويزى)
آل الْخَاقَانِى	(آل خاقانی)
بنَى خَالَد	(خرسان)
الْخَرْسَانَ	(خراجل)
الْخَرَّاجَ	(خسرجي ها)

(بنى خفاجه - خفاجى ها)	خَفَاجِه
(خميسى ها)	آل خَمْسٍ
(خنافره)	الخَنَافِرَه
(خواجات)	الخَوَاجَه
(ديلمى ها)	الدِيَالِم
(ذهبيات)	آل ضْجِيرَ الذَّهَبَيَّات
(دوالم)	بيت دِخِينْ الدِوَالِم
(ربود)	أَلِرِبُودْ
(بنى ربىعه)	رَبَيْعَه
آل الْرَّبِيعِي الْمُحْسَنِي	(آل ربىعى محسنى)
(آل ربىعى)	آل الْرَّبِيعِي
	بنى رشيد

رَكَاضْ
الرَّوِيْشِدْ

رُبَيْدْ
(زَبِيدَات)

الزِّرْقَانْ
(زَرْگَانْ)

رُغَيْبْ
(زَغِيبَى هَا)

الرُّوَيَادْ
بنى زَهِيدْ

الزِّهِيرِيَه
آل زِيادْ
(سَاعِدْ)
السَّاعِدْ

الساكيه
(ساکى ها)

بنى ساله
(سيلاوى ها)

السبتي
(سبتى ها)

بيت سعد

بنى سُعِيد
بنى إسْكِينَ

السَّلامات
البُؤْسُلْطَان

السُّلَيْمَان

السوارى

السُّوَاعِد

السودان
آل سيد شبِيب

الشُّرَفَاء
شُرِيفات

الصُّور

آل الطالقانى

بنى طُرف

(بنى سعيد)

آل عامر
عساکره

العُطْب

عُبَادَه
عبد

العُبوس
(بنی عَبسَ)

عرب مارد
عرب الجراحى (عرب جراحى)

العَچْرُش
(عَچْرُشَ كَهْ وَأَزْهَى فَصِيحَ آنْ عَجْرُشَ اسْتَ)

بنوالعم
العمور

العوايد

العيدان

البوغُبیش

آل عبدالخان (عبدالخانی) البوغضبان

العنافجه (عنافجه)

بیت غانم

البوقرحان

الفواضل (فاضلی ها)
الفرطوس (فرطوسی ها)

فزاره

الفهود (فهواد)
الفيصلیه (فيصلی ها)

اقطارنه (الگطارنه)

القنواتیه (قنواتی ها)
القيم (الگوام)

البوكاسب (البوچاسب)

آل کثیر
بیت الکرّمی (خاندان کرمی)

بنی گعَب (کعبی ها)

کعب مَنَان

کعب الحایی (کعب الحاجی)
کعب فَرِجَ اللَّه
کعب کَرَمَ اللَّه

کنانه (چنانه)

بیت کنعان (کنعانی ها)

بنی لام

المحسن (محیسن)

مزرعه
المطور (مطوری ها)

البومحمد

بنی مُره
البو مسلم

المشععيون
المطارقہ

معاویہ

البومعبر
البومعرف

المنتفق
منیعات

آل مقدم

میاح

بیت نبهان

آل نصار

نیس

النواصر (نواصری ها)

بنی ویس (ویسی ها)

الهلالات (هلالات)

الاجود

عشیره «اجود» شاخه ای است از قبیله بزرگی به همین نام. تبار این قبیله به شخصی به نام «منتفق» می رسد. بنی منتفق به نام پدریشان معاویه (ملقب به منتفق) مشهورند. منتفق پسر عامر پسر عقبیل پسر کعب پسر ربیعه پسر عامر پسر صَعْصَعَه از عدنانیان است. این قبیله در سال (۹۸۸ هـ - ۱۳۷۸ م) همراه با سایر قبایل منتفق در جنگ با قرمطیان شرکت جست و در نزدیکی شهر «احساء^۱» بحرین با آنان نبرد کرد. در سال ۴۹۹ هـ - ۱۱۰۵ م، قبایل منتفق و ربیعه و دیگر هم پیمانان عرب آنان به بصره یورش برداشت و به تاراج و آتش زدن بازارها پرداختند و حاکم آن شهر را اسیر کردند. آنان بصره را به مدت سی و دو روز اشغال کردند. الاجود هر از چندی در برابر دولت عباسیان به آشوب و عصیان می پرداختند. شیخ فالح پاشا، بزرگ این قبیله در اواخر سده نوزدهم علیه دولت عثمانی سورش کرد که سرکوب شد. فالح پاشا مزد شیخ مزععل البوکاسب (برادر شیخ خزل) پناه برداشت. بخشی از افراد این قبیله در سال (۱۳۰۱ هـ - ۱۸۸۴ م) به عراق بازگشتند. بخشی دیگر در کنار نهر هاشم در جنوب باختری اهواز سکونت گزیدند. افراد این عشیره به دامپروری مشغولند و اکنون هم پیمان قبیله بنی مالک اند.

بیت احیمر

واژه «احیمر» مصغر احمر است. «بیت احیمر» تیره ای از سادات فاضلی هستند. نیکان آنان به

۱- شهر «احساء» اکنون جزو شهرهای عربستان سعودی است.

زیدبن علی بن حسین (ع) می‌رسد و به خاندان‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱- بیت سید نور

۲- البوحمودی

۳- طواهر (طاهریان)

۴- بیت ایدام

садات فاضلی در ناحیه ساحل راست رو دخانه «شاور» زندگی می‌کنند. حرفة افراد روستایی این عشیره، در گذشته پرورش گاویش و اکنون کشاورزی و صیفی کاری است.

بنی اسد

گاهی، به تخفیف، «بنی سَد» تلفظ می‌شود. آنان شاخه‌ای از «ربیعه» قبیله بلند آوازه عرب هستند و در سرزمین نجد، در همسایگی منطقه «طی» می‌زیستند. پس از اسلام، به سال (۱۹ ه) در کوفه عراق مسکن گزیدند. به سال (۵۸۸ ه) شهر حله و پیرامونش را به مالکیت خود در آوردند. بنی اسد به سال (۱۴ ه) در جنگ قادسیه علیه یزدگرد ساسانی شرکت داشتندو «بنی اسد» از بازماندگان قبیله بزرگ بنی اسدند که از زمان‌های دور در خوزستان نشیمن داشتند. زبیر بن عوام صحابه مشهور و حضرت خدیجه همسر پیامبر - دختر خویلد اسدی- از این قبیله‌اند. ذُبیس بن عفیف اسدی را بنیاد گذار شهر حویزه می‌دانند که در سده چهارم هجری، به روزگار الطالع بالله عباسی، برآن شهر حصاری کشید. بنی اسد در سده های نخستین هجری، میرابی رو دخانه کارون را در دست داشتند. به هنگام ضعف و سستی حکومت عباسیان که ملوک الطوایف در جای جای جهان اسلام شکل گرفت، بنی اسد نیز امیرنشین مستقلی را پدید آوردند که مرکزش اهواز بود و تا برپایی دولت مقتدر مشعشعیان، پایدار بود. آنان به سید محمد مشعشع - بنیاد گذار خاندان مشعشع- یاری‌ها رساندند. بنی اسد، اکنون در حویزه، سوسنگرد، شادگان و اهواز و آبدان سکونت دارند.

اماره

تبار قبیله اماره به قبیله کهن سال بنی تمیم می‌رسد. پیش از آن که شیخ سلمان کعبی (در سال ۱۱۶۰ ه - ۱۷۴۷ م) دورق - شادگان کنونی- را به تسخیر خود در آورد، قبیله اماره فرمانروایی آن منطقه را در چنگ داشتند. اماره به دو خاندان عمده تقسیم می‌شود:

۱- بیت راشد ۲- بیت عبدالله

طایفه های هم پیمان با قبیله اماره عبارتند از:

۱- حُوْيِفَّات ۲- حمید ۳- بنو خالد ۴- حیادر ۵- شریفات ۷- ملایین.

افراد این قبیله در نواحی رامهرمز، خلف آباد، امیدیه، هندیجان و اهواز به سر می برند. روستانشینان این قبیله به کشاورزی می پردازند.

اویس

تیره ای از قحطانیان اند. بنواوس بن حارثه بن طریف بن عمر و بن ثمامه بن مالک بن جدعاء بن ذهل بن رمان بن جنبد بن خارجه بن سعد بن قطره بن حی.

در کتاب های نسب شناسان، از اوسیانی صحبت شده که تبارشان به «طابخه» از عدنیان می رسد. «اویس» به معنی گرگ، یکی از قبیله های انصار در مدینه منوره و برادران خزرج به شمار می رفتند. بخشی از آنان از حجاز به عراق آمدند و از آنجا در حوزه و بستان نشیمن گزیدند. سپس در دشت میان کرخه و کارون و نیز پاره ای از آنان در مناطق نفتی پازنان و نفتون در نزدیکی شهر آغازگاری سکونت کردند. بخشی از آنها در ناحیه ای به نام «شمس العرب» در نزدیکی بهبهان خانه گزیدند و با ایل بختیاری و قبیله خمیس علیه امیران مشعشع هم پیمان شدند. شماری از اویسی ها در «مظفریه» در ساحل کارون زندگی می کنند و در شمار باویان در آمده اند. اغلب به دامداری و کشاورزی اشتغال دارند. عشیره های اویس در خوزستان عبارتند از:

۱- البوحمد ۲- الباز ۳- الصکر ۴- شداف ۵- نیسان ۶- البوحمد ۷- کربلا ۸- البومحمد

۹- المهیات ۱۰- السیاع

اهالی ابوغریب

افراد این عشیره در خرمشهر، آبادان و «طبر» - روستایی در باختر حوزه سکونت دارند.

اہل إعریضْ

تیره ای از قبیله بزرگ بنی تمیم اند. وجه نامگذاری آنان، زندگی بر کرانه ای شهر «عریض» است که از ورود فیلیه - خرمشهر - منشعب می شود. اکنون جزو قبیله محیسن به شمارند. اغلب افراد این عشیره به نخلداری مشغولند.

اهل الكوت

کوتیان، اغلب در شهر حویزه و برخی در سوسنگرد و اهواز سکونت دارند. این طایفه، وابسته به ایل بزرگ بنی طرف است و همراه با طایفه های نیسی، ساکی و جُرفی در حویزه نشیمن دارند. عشیره کوت از چهارتیره تشکیل می شود: ۱- کثیریه ۲- کنانه(چنانه) ۳- عتاب ۴- اهل الكوت. منشاء آنان از ناحیه «کوت»، روستایی در نزدیک سوسنگرد است.

ادریس

«دریس» که اغلب به همین صورت مخفف تلفظ می شود، شاخه ای از قبیله بزرگ کعب است. هنگام کوچ ایل کعب به سر کردگی شیخ سلمان کعبی از شهر قدیمی قبان به شهر دورق -شادگان کنونی-، سه عشیره دریس، نصار و محبیین در همان شهر باقی ماندند و کوچ نکردند. ادریسی ها در بخش ارونده رود و روستاهای میان آبادان و ارونده رود (قصبه سابق) و در آبادان و بندرماه شهر (معشور سابق) زندگی می کنند. افراد این قبیله در روستاهای کشاورزی، نخلداری و ساختن بلم (قایق رودخانه ای) می پردازنند.

الباجی

تبار این عشیره به عشیره ای به نام «سراج» می رسد. الباجی در ناحیه «الاخضر» در شمال باختری شهر اهواز نشیمن دارند که اکنون به نام آنان -روستای الباجی- معروف است. «الباقی» معادل فصیح واژه «الباقي» است.

تیره های تشکیل دهنده عشیره الباجی:

- ۱- البوغانِم و طایفه های وابسته به آن همانند «البوبلد»، «البوشاوی» و «البوعبدالحسن».
- ۲- البو عَجِّیل و طایفه های وابسته به آن نظیر «البو صالح»، «البوسَاح»، «بَرَاعَه» و «البو عِدْ». سکونت عشیره الباجی در این ناحیه به سال «۹۹۸ هـ ، ۱۵۸۹ م» می رسد.

باویّه

تبار قبیله باویّه (باوی) به قبیله بزرگ ربیعه می رسد. نشیمن اصلی قبیله باوی در کرانه خاوری رود کارون -جنوب شهر اهواز- و ناحیه «ام ثمیر» است. باویان -پیشتر- در حومه خاوری شهر بهبهان اقامت داشتند و هنوز محلی در آنجا به نام آنان مشهور است. قبیله باویه تا جنگ جهانی

اول روابط نسبتاً خوبی با شیخ خزعل داشت. اما از آن هنگام به علت هم پیمانی خزعل با انگلیسی ها

و اعلام جهاد علمای نجف علیه آنان، قبیله باوی نیز به صف دشمنان اردوی شیخ خزعل- انگلیس پیوست. باوی ها در شهر شادگان (فلاحیه سابق) و اهواز علیه اردوگاه خصم عصیان کردند که بعدها قبایل مشور نیز به آنها پیوستند. مادر شیخ خزعل- همسر حاج جابر آبوکاسب -نوره نام داشت و دختر شیخ طلال بزرگ قبیله باوی در آن هنگام بود. باویان در اوایل سده نوزدهم -در روزگار علی پاشا- همراه با شیخ جابر آبوکاسب در برابر یورش عثمانیان علیه محمره (خرمشهر کنوی) ایستادند و دلاوری و پایداری سرسختانه ای در برابر لشکریان عثمانی نشان دادند. طایفه های باوی شمال:

۱-آل حرب که خود دربر گیرنده خاندان های زیر است:

- الف- بیت خزعل
- ب- بیت مزعل
- ۲- زرقان (زرگان)
- ۳- سلامات
- ۴- نواصر
- ۵- حمید

۶- البو بالد. گفته می شود که اینان تیره ای از بنی کعب اند و محل سکونتشان در حومه شادگان بر ساحل رودخانه جراحی است و با باویان هم پیمانند. بخشی از این عشیره در ناحیه «دَوَّه» در جوار «سلامات» زندگی می کنند.

- ۷- العمور
- ۸- جبارات
- ۹- البو عطُوی
- ۱۰- هلنجی (هلیچی)
- ۱۱- صیاح
- ۱۲- آل جول
- ۱۳- آل عمر
- ۱۴- آل عون
- ۱۵- بیت سرواح

- ۱۶-الجامع
- ۱۷-معاویه
- ۱۸-مقاطیف
- ۱۹-بُریجه

عبدالمیح انطاکی -نویسنده مصری نیمة دوم قرن نوزدهم- در کتاب خود «الدُّرُّ الرَّحْسَان» دربارهٔ قبیلهٔ باوی چنین می‌نویسد:

«قبیلهٔ ای است سخت دلاور، بسیار شکوهمند و پاییند به بدويت و چادر نشینی. در خیمه‌ها مسکن می‌گزیند و در روز نبرد پنج هزار جنگجوی جنگ افزار به دست را سامان می‌دهد و از زمانه و رخداده‌های خطرناک هراسی ندارد».

برخی کوچ این قبیله را به منطقهٔ اهواز در سدهٔ اول هجری می‌دانند اما از آنجایی که بنی ربيعه پیش از اسلام در این منطقه سکونت داشتند، کوچ آنان را باید در دوران ساسانیان جستجو کرد.

باویه بنی طرف

باوی‌های بنی طرف تیره‌ای از عشیره البوجلال و وابسته به قبیلهٔ بنی طرف هستند و هم اکنون در سوسنگرد و اهواز سکونت دارند.

بچاچره(بکاکره)

«بچاچره» تلفظ محلی «بکاکره» است، که جمع مكسر «بکار» است و در زبان عربی به کسانی گفته می‌شود که زمین بکر را آماده بهره برداری می‌کنند. چون افراد این عشیره در منطقه‌ای زندگی می‌کردند که سرشار از آب بود و با تلاش و کوشش، آن سرزمین را از نو آباد ساختند، مردم آنان را به این نام (بچاچره) خوانند. تبار این عشیره به قبیلهٔ «بنی اسد» می‌رسد. عشیره بچاچره در نواحی شطیط، آبادان، خرمشهر، روستای مجززی و جزیره مینو (حاج صلبوخ سابق) به سر می‌برند. بچاری‌ها اکنون به عشیره دریس که تیره‌ای از قبیلهٔ بزرگ کعب است وابسته‌اند.

تیره‌های عشیره بچاچره:

۱-البوشعیب

- ۲- مَصَالَوَه
- ۳- بَيْتُ الْمَصْرِي
- ۴- مَخَازِيرِيم
- ۵- بَيْتُ دِيَوَان
- ۶- بَيْتُ سَلْمَان
- ۷- بَيْتُ عَاشُور
- ۸- بَيْتُ عِيسَى

البحارنه

بحارنه (بحرينی ها) از عرب های بحرین اند که در دوران های مختلف به خرمشهر آمده اند. روستاهها و محله های این شهر نظیر کوت شیخ، کوت محرمه، «ام الجریدیه» و «حیزان» و خود خرمشهر از مراکز سکونت آنان است. بحارنه با قبیله های خرمشهری همانند بیت کنعان، بیت غانم و هلالات هم پیمانند. از تیره های مشهور بحارنه:

- ۱- بَيْتُ الْبَحْرَانِي
- ۲- بَيْتُ الشَّمَاسِ
- ۳- بَيْتُ الْلَّيْثِ
- ۴- بَيْتُ النَّاسِ
- ۵- بَيْتُ الْمَوْلَانِي
- ۶- بَيْتُ الصَّفَارِ

البخات

عشیره البخات از سادات موسوی اند که نسب شان به امام موسی بن جعفر می رسد و در منطقه به سادگی و خوشبادری مشهورند. افراد این عشیره در بخش موسیان و شماری نیز در پاره ای از روستاهای دشت آزادگان زندگی می کنند.

کار روستائیان این عشیره، پرورش گاو میش، گاو و نیز کشاورزی و برنج کاری است.

البروایه

تبار عشیره البروایه به عشیره عجرش از قبیله «غُباده» می رسد. محل اصلی سکونتشان روستای «قلعه سحر» در ساحل چپ رودخانه کرخه -میان عبدالخان و حمیدیه- است. شماری از افراد عشیره البروایه در شهر خلف آباد به سر می برند. در عشیره البروایه، طایفه های زیر را می توان نام برد:

۱- البوعزیز که شامل خاندان های زیر است:

الف- بیت مهنا

ب- بیت حردان

ج- بیت فئیان (فنجان)

د- البو بدیوی

۲- البوتثوان که شامل خاندان های زیر است:

الف- البو قیاض

ب- البو عزیز

۳- البو سلمان

۴- آل علاف

برخی از افراد این طایفه در حوزه اقامت دارند. بخشی از افراد عشیره البروایه در ناحیه «میناو» (میان آب) از توابع شوشترازندگی می کنند و به زراعت گندم و جو مشغولند.

بریهه

قدیمی ترین موطن ایشان، روستای «طبر» و پیرامون آن است. طبر خود از روستاهای حوزه به شمار می رود. برخی از افراد این عشیره در ناحیه «الشهلة حوزه» و پاره ای از آنان در شهر اهواز سکونت دارند که اکنون بخشی از عشیره «مجدم» از قبیله بنی کعب به شمارند. حرف آنان پرورش گاومیش، تهیه و فروش شیر و سرشیر و ماست است.

البو بصیری

«تمیم» نیای این عشیره است. اما اکنون به علت همزیستی با قبیله بنی کعب در خرمشهر و حومه آبادان با آنان هم پیمانند. اغلب افراد این عشیره به کشاورزی مشغولند.

آل بطاط

آل بطاط خاندانی از سادات علوی اند. کار آنان گاومیش داری است. «بطاط» در زبان عربی به معنای «درهم شکننده» است. محل سکونت این عشیره: ۱- روستای «جرایه» در نزدیکی حوزه است که بر ساحل شاخه ای از رودخانه کرخه، در نزدیکی هورالحوزه قرار دارد ۲-

ساحل خاوری رودخانه کارون، در ناحیه ای به نام «ژویه» رو بروی محله کوی ملت- کورش- اهواز که اکنون جزو شهر شده است. ۳- باتلاق های هم مرز با عراق در آن سوی تنگه «کذابه».

بعیجات

البعیجات که در لهجه محلی «البعیات» تلفظ می شود از قبیله بنی کعب اند. آنان در حومه بخش بستان زندگی می کنند، اندک شمارند و حرفه شان کشت برنج و پرورش گاو میش است. بغلانی

عشیره بغلانی از عشایر «محیسن» از ایل «کعب» است. گفته می شود که تبار آنان به بنی ربیعه می رسد. نشیمن اصلی بغلانی ها در «صوینخ» یکی از روستاهای شهر آبادان است که در آنجا به نخلداری مشغولند. آنان به کسب و تجارت و کار در صنعت نفت آبادان نیز مشغولند.

البنَّدَه

ظاهرآ ریشه لغوی «البنَّدَه» از «البنَّه» یا بُنَه یعنی جماعت اندک است. پیشتر بدانها «البنَّه ندَه» گفته می شود که پس از اختصار به واژه «البنَّدَه» بدل شده است. افراد این عشیره در کرانه راست شاخه ای از رودخانه کرخه به نام «هوَلَ» زندگی می کنند. حرفه آنان کشاورزی و دامداری است: طایفه های وابسته به عشیره البنَّدَه:

- ۱- العِبُوس
- ۲- شَنَائِرَه
- ۳- بَيْت دَايَخ
- ۴- بَيْت ضَفَر

بهادر

«بهادر» شاخه ای از قبیله خفاجه است. افراد این عشیره در ناحیه «میناو» و در کرانه خاوری رودخانه کرخه در همسایگی روستای عبدالخان و عشیره کنانه(چنانه) نشیمن دارند. هم اکنون به علت همسایگی با کنانه با آنان هم پیمانند و بخشی از کنانه به شمارند. حرفه افراد این عشیره،

کشاورزی و پرورش شتر است. طایفه های این عشیره عبارتند از:

۱- مَحَاجِيل

۲- شِيَّبَه

۳- حَلَاحَه

التفاخ

«التفاخ» از سادات علوی اند و در ناحیه «میناو» سکونت دارند. اینان از سادات جابری و موسوی به شمارند. نیاکان این عشیره، نخست در ناحیه «خَيْبَنْ» در حومه خرمشهر اقامت داشتند سپس به ناحیه «قوماط» در پیرامون اهواز آمدند. هم اکنون، عشیره التفاخ، افزون بر دو ناحیه پیش گفته، در کوت سید صالح در حومه اهواز و در روستای «البحريه» یا (القریه) از توابع حويزه و در نواحی کرانه خاوری رودخانه دز بر یکی از شاخه های آن به نام «نهر عُجَيرَب» سکونت دارند.

از وابستگان به این عشیره از خاندان های زیر می توان نام برد:

۱- بیت سید فاجر

۲- بیت سید حسن

۳- آل سید نور

بني تميم

یکی از شش قبیله بزرگ عرب ساکن خوزستان است که نسب بسیاری از عشیره ها و قبیله های کوچکتر به آن می رسد.

مسکن اصلی این قبیله بزرگ، سرزمین نجد در شبه جزیره عرب بود و جزو نخستین قبیله هایی است که به گواهی تاریخ طبری به منطقه خوزستان کوچید. تبار قبیله «بنوالعم» که در زمان اردشیر دوم در خوزستان سکونت داشتند به «تمیم» می رسد.

بعدها در سده نهم میلادی (قرن دوم هجری) نیز عشایر و طوایف دیگری از بنی تمیم به این منطقه آمدند. قبیله بنی تمیم در طول تاریخ منطقه نقش فراوانی در رخدادها داشته است.

در روزگار فرمانروایی آل مشعشع، کشاکش های فراوانی با آنان داشتند.

قبیله بزرگ بنی تمیم در منطقه خوزستان در برگیرنده عشایر و طایفه های زیر است:

۱- عشیره المصالحه که طایفه هایش عبارتند از:

الف- السَّلَاطِ

ب- الشُّرِيفَات

ج- بَنُوئْهَشَّل

۲- عشیره البوطعمه که طایفه های زیادی دارد از آن میان طایفه ای است به نام «رؤسا».

۳- الْبَوَحَمْدُ

۴- الشَّهَابَات

۵- الْبَوَحَسَّان

۶- الْبَوْفِيصل

۷- الْعَوَيْنَات

۸- الْحَمَد

۹- الْبَرَاجِعَه که در کرانه شمالی رودخانه کارون مسکن دارند.

۱۰- الْبَوْبُصَّيرِي

۱۱- الْغَزْلِي که در ساحل راست کارون در خرمشهر سکنا دارند

۱۲- غَرَبِيُّوی در کرانه باختری کارون میان خرمشهر و اهواز نشیمن دارند. دو عشیره الغزلی و غزیوی با بنی تمیم هم پیمان اند.

۱۳- سَلِيمَان

۱۴- اماره که در ذکر شان در صفحه های قبل رفت.

۱۵- آل مِصْبَحُ. که خود مدعی وابستگی به بنی ربيعه اند.

۱۶- عَيَاشَه که در کرانه باختری کارون، منزل دارند.

۱۷- بیت کنعان که هم اکنون با «محیسن» از بنی کعب، هم پیمانند. به طور کلی عشایر یاد شده در نواحی زیر نشیمن دارند:

۱- کرانه های رودخانه کارون

۲- کرانه های نهر هاشم در بیابان «جفیر»

۳- هندیجان

۴- میان خلف آباد و رامهرمز

حرفه روستائیان تمیمی، کشاورزی و دامداری و ماهیگیری است.

ثوامر

ثامری ها از سکنه خرمشهرند. آنان را به نام «ثامر» -بزرگ عشیره شان- ثوامر نامیدند. افراد این عشیره در روستاهای کشاورزی، به ویژه نخلداری مشغول بودند.

الجامع

این عشیره را به لهجه محلی «الیامع» تلفظ می کنند، از قبیله بزرگ «ربیعه» است. در نواحی میان خرمشهر و شادگان به سر می برند و به کشت گندم و جو مشغولند.

جبیرات

عشیره ای از ایل بزرگ کعب اند که در منطقه میناو، در ساحل خاوری رودخانه شاور در نزدیکی سد «میناو» سکونت دارند.

عشیره «جبیرات» وابسته به بخشی از ایل کعب به نام «کعب عمر» یا «کعب مَنَان» است. این عشیره در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در شورشی که عشایر منطقه «میناو» به سرکردگی شیخ حیدر پسر طلال کعبی علیه رضا شاه راه انداخته بودند، شرکت کرد. عشیره جبیرات، طایفه های زیر را در بر می گیرد:

- ۱- بیت داود
- ۲- بیت عبدال

حرفه اصلی روستائیان این عشیره، کشت گندم، جو و برنج و نیز پرورش گوسفند است.

أهل الجرف

عشیره اهل الجرف از عشایر حوزه است که طی دویست سال اخیر بخشی از آنان به سومنگرد کوچیده اند و هم اکنون در این شهر و اهواز و حوزه سکونت دارند. شیخ خزعل، فرمانروایی ناحیه خفاجیه (دشت آزادگان کنونی) را به آنان سپرد. تبار بخشی از آنان به «عیلان» و بنی تمیم می رسد.

جعافره

نشیمن دیرین عشیره جعافره، شهر اهواز بود، اما بعدها در گسترده استان خوزستان پخش شدند و اطلاع کافی از طایفه ها و تیره های آن در دست نیست.

جعاوله

«جعاوله» از ساداتی هستند که نسب شان به زید بن علی بن الحسین (ع) می رسد. حدود دو سده پیش از طریق «عماره» به منطقه خوزستان وارد شدند. افراد این عشیره -اکنون- در کرانه باختری رودخانه دز مسکن دارند. تیره های این عشیره:

- ۱- بیت شمعه
- ۲- بیت مهنا
- ۳- البونصر الله
- ۴- بیت سیدایدام
- ۵- بیت خیطان که به «الهیایله» نیز معروفند، اغلب به پرورش گاو میش و دامداری می پرداختند اما اکنون بیشتر به کشاورزی مشغولند.

جلیزی

تبار این عشیره به «عنزه» یکی از عشایر عرب می رسد. عشیره جلیزی هم اکنون در همسایگی عشیره «خرزج» می زیند و با آنان هم پیمانند.

طایفه های این عشیره:

- ۱- بیت محارب بن شلبه
- ۲- بیت شویع بن حسن
- ۳- بیت حاج ملیه
- ۴- بیت خلیف. این طایفه عشیره «صرخه» -که ذکر ش خواهد آمد- هم منزل اند. اغلب افراد عشیره جلیزی در کرانه باختری رود کرخه -مسیر میان حمیدیه و سوسنگرد و رو به روی قریه سید علی- زندگی می کنند. حرفة عمده آنان کشت گندم و جو دامداری است.

جوابر

تبار جابری ها که به سادات «خیین» نیز مشهورند، به شخصی به نام سید محمد المُجاب می‌رسد. سادات جابری در روستاهای کشاورزی و نخلداری می‌پردازند. افراد این عشیره با خاندان شیخ خزل خصوصیت هایی داشتند. عشیره تفاخ -که ذکر ش رفت- نیز به این عشیره وابسته است.

سادات جزایری

سادات جزایری از سادات موسوی اند که در منطقه خوزستان پراکنده اند. نیاکان سادات جزایری از ناحیه جزایر، آبادی هایی واقع در میان بصره و واسط که در صدر اسلام بطایح خوانده می‌شد -به این منطقه کوچیده اند. گفته می‌شود که نخستین فرد این خاندان سید محمد نام داشت که دو سده پیش در خرمشهر نشیمن گرفت. سادات جزایری هم اکنون در اهواز، حوزه و خرمشهر سکونت دارند. سادات جزایری شوستر نیز از همین جزایر پیش گفته به خوزستان کوچیده اند. یکی از نیاکان ایشان سید نعمت الله جزایری فقیه و عالم عهد صفوی است که مدتی را در حوزه تحت توجه مشعشعیان به کنکاش و پژوهش های دینی و علمی می‌پرداخت.

جنابیان

نسب «جنابیان» به جناب بن هیلبن گلاب از عدنانیان حجاز است. زادگاه نخستین آنان مکه بود. جنابیان در ساحل رودخانه کرخه، در همسایگی عشیره کنانه (چنانه) مسکن دارند. از طایفه های این عشیره:

- ۱- الصقور که به «البوصقر» نیز معروفند.
- ۲- آل ابی الحسین یا آل حسنیه
- ۳- البوحَسْوُن
- ۴- المُراشِدہ
- ۵- الرواشِد
- ۶- العکابات

جنابیان خوزستان به کشاورزی و بازرگانی مشغولند.

آل جمال الدین

نیای این خاندان، سید ابو احمد جمال الدین « حاج میرزا محمد اخباری» است که تالیف های

فراوانی دارد. سید امین در «اعیان شیعه» و خوانساری در «روضات الجنات» از او نام برده اند.

آثار این داشمند در فقه و اصول و منطق و بلاغت و جبر و شیمی و ادب و شعر به هشتاد و هشت کتاب می رسد. فرزند دوم سید ابواحمد، به نام علی، پس از سیر و سیاحت های بسیار در خرمشهر سکونت گزید و در سال ۱۲۷۵ هجری در این شهر به خاک سپرده شد. پس از وی، فرزندانش در روستاهای نصار و فیلیه در زمان حاج جابر- نشیمن گزیدند. تا سال های پیش از جنگ اول نیز، افراد این خاندان در قصبه (اروند کنار کنونی) مسکن داشتند و به باقداری و نخداری مشغول بودند.

چواب

الکواسب طایفه ای از بنی کعب است که در شادگان مسکن دارد و به لهجه محلی «چواب» تلفظ می شود. در بخش های جنوبی استان خوزستان نیز سکونت دارند.

آل حاجی

تبار عشیره آل حاجی به «کعب میناو» می رسد. آل حاجی از دویست و پنجاه سال پیش تا کنون در منطقه «میناو» ساکنند. نشیمن کنونی شان «چم التتن» در ساحل خاوری رودخانه کرخه میان شهرهای اهواز و شوش است. پاره ای از آنان در قوماط و نهر «ابوجرده» در حومه اهواز و برخی در شادگان می زیند. در آنجا نهری به نام نهر آل حاجی به نام آنان معروف است.

طایفه های آل حاجی عبارتند:

۱- بیتِ إِبْرَسَمَ که شامل خاندان های زیر است:
الف-بیتِ صَبَّاغ

ب-رَوَيْتُ. افرادی از این خاندان در حوزه زندگی می کنند.
ج-دُهَيْرَات

۲-البُوْحَرِيْجَه که در بر گیرنده خاندان های زیر است:
الف-بیتِ مَنَان

ب-بیتِ كَرَان
ج-بیتِ سلمان

۳-البُوْ مَصْطَفَى که شامل خاندان های زیر است:

الف-البونیس
ب-بیت فُویرس
ج-بیت فارس
د- بیت هَزّام
ه- بیت عُویید
و-بیت مِحیمید

۴-البومیز که در بر گیرنده خاندان های:

الف- بیت ثامر که در آبادان و شادگان به سر می برند.
ب-بیت غانم که در آبادان و شادگان زندگی می کنند.

ج- البخیمات
افراد این عشیره به کشت گندم، جو، و برنج مشغولند.

حدانه

حدانه تیره ای از عشیره بزرگ «سواعد» اند. حدانه به نام «بِتْرَان» نیز معروفند چون سخنی را که از مرز ادب در می گذرد، «بِتْرَ» یا قطع می کنند. نام طایفه های حدانه:

۱-الدوه که شمال خاندان های زیرند:
الف-الغوازی

ب- بیت محمدبن عضایه، که در کنار رو دخانه رُفیع در نزدیکی هور حوبیزه زندگی می کنند.

۲- الحِجَاج

۳-البو عبا

۴-البو سعیدان

۵-بیت المُزَلْفَفْ

۶-اہل العمارة

۷- عَيَّات

حرفه روستائیان «حدانه» کشت و زرع ماهیگیری است.

حدان

تبار عشیره «حدان» را از کعب فلاحیه می دانند. «حدان» نخست در بیابان شلوه یا (جُفیر)- که اکنون محل نشیمن عشیره بنی ساله است -مسکن داشتند. گویا پس از دچار شدن به بی آبی، جفیر را ترک می کنند و به کنار ساحل کارون -در نزدیک ام تُمیر- در محلی به نام «دب حدان» روی می آورند. بسیاری از افراد این عشیره در اهواز و سوسنگرد شهر نشین شده اند و به کارهای اداری و کسب و تجارت مشغولند. روستاییان به کشاورزی و دامداری می پردازند.

حزبه

«حزبه» از کعب فلاحیه هستند. مسکن اصلی شان در حومه اهواز است. پیشتر بخشی از آنان در کار پرورش گاویش بودند و اکنون پاره ای از آنان در اهواز، مشاغل مختلف دولتی و آزاد - کسب تجارت- را به عهده دارند.

آل حزیم

از سادات حسینی هستند -نسبت شان به حسین فرزند کوچکتر امام زین العابدین (ع) می رسد. وجه تسمیه آنان به نام «حزیم» یکی از نیاکانشان باز می گردد و هم اکنون در حومه شهر اهواز و در خود شهر سکنا دارند.

بنی حطیط

بنی حطیط، تیره ای است از قبیله «عنزه». محل سکونتشان در حومه خرمشهر و شمار اندکی از آنان در حوزه منزل دارند. بنی حطیط در سده نهم هجری محمد مشعشع -انقلابی بزرگ منطقه- در شورش بر ضد فئودال های خاندان تیموریان، یاری رساندند.

حلاف

تبار عشیره حلاف به قبیله بزرگ «ربیعه» می رسد. آنان در کرانه چپ رودخانه کرخه در ناحیه ای به نام «جبسه» زندگی می کنند. خاندان های ایشان شامل:

- ۱- بیت موئس
- ۲- بیت فلو

۳-بیت سلامه

کشاورزی، پیشه آنان است و بیشتر به کشت گندم و جو می‌پردازند. پاره‌ای از آنان به دامداری نیز مشغولند.

حلاف ایضاً

این عشیره با عشیره پیش گفته- ظاهرًاً پیوند تباری ندارد. اینان در روستای کوت سیدنعیم (از توابع دشت آزادگان) و در شبیشه (پیرامون بخش حمیله) و برخی از آنان در ناحیه «ام تمیر» می‌زیند.

کار روستاییان حلاف باغداری، کشاورزی و دامداری است.

البوحمادی

البوحمادی تیره‌ای از عچرش اند. عچرش خود تیره‌ای از «عبدة» -قبیله دیرین و بزرگ این منطقه- است. برخی، البوحمادی را از عشایر سودان به شمار می‌آورند.

طایفه‌های البوحمادی عبارتند از:

- ۱- بیت کشموط
- ۲- عوام
- ۳- بیت دهوس

عشیره البوحمادی در ناحیه‌ای میان بستان و سوسنگرد و بر ساحل رودک سابله نشین دارند. پیشه این روستاییان، کشاورزی، برنجکاری و ماهیگیری است.

البوحمدان

البوحمدان از عشایر دیرین این منطقه‌اند. آنان در ساحل خاوری دز -میان رودخانه دز و رودک عجیرب- و در همسایگی آل کثیر زندگی می‌کنند.

البوحمدان بازمانده حمدانیان آل سيف الدوله (پادشاهان حمدانی) هستند که در سده‌های نخستین اسلامی بر عراق و سوریه و بخشی از ایران حکومت داشتند.

آل حمزه

«آل حمزه» از دیرباز در این منطقه نشیمن داشتند. مراکز سکونت آنان:

۱- چم طرخان (به ساحل رود دز در ناحیه شعیبیه شوشتار)

۲-شاور

۳-حسیناووه (در همسایگی عشایر آل کثیر)

۴-شهر اهواز

حرفه روستاییان آل حمزه، گاو میش داری و فروش لبندیات است.

حمودی

تبار عشیره حمودی از بنی مالک است. اما اکنون جزو قبیله بنی سالمه به شمارند. افراد این عشیره در کرانه چپ رود کرخه کور در حومه حوزه مسکن دارند. اکنون چند سالی است که بخشی از آنان در کنار جاده اهواز _ سوسنگرد در فاصله میان روستاهای کوت و جلالیه مسکن گزیده اند. پیش از آن ، پرورش گاو و گوسفند و کشت گندم است.

البوحمودی

البو حمودی تیره ای از سادات فاضلی هستند. این وجه تسمیه به نیایشان «حمودی» باز می گردد که برادر جَعویل -جد سادات جعاوله است. البوحمودی در روستای هوفل (از توابع سوسنگرد) و در کنار رود قبان یا «گبان» -شاخه ای از کرخه- در نزدیکی هور حوزه خانه دارند.

طایفه هایشان عبارتند از:

۱- بیت رَحْمَه

۲-بیت صُبیح که در روستاهای رُفیع و قَبَان -از توابع حوزه- اقامت دارند

۳- بیت یونس، که شمار فراوانی از آنان در حوزه هستند.

۴- آل سید یعقوب که به آل علیخان نیز مشهورند. از محل سکونتشان در خوزستان اطلاعاتی به دست نیامد. حرفه اصلی البوحمودی، کشاورزی و دامداری است.

حِمَدَ

یکی از عشایر بزرگ خوزستان است که تبارش به قبیله بزرگ «بنی ربيعه» می رسد. گویا یک

قرن و نیم پیش افراد این عشیره به ناحیه «شعیبیه» در کرانه چپ رودخانه دز کوچیده و در آنجا سکونت گزیدند. اما اکنون در ناحیه جغرافیایی پهناوری- از اهواز تا رامهرمز و از رامهرمز تا نزدیکی های بهبهان و خلف آباد- گسترده اند.

تیره های این عشیره:

۱- بیت حمید

۲- بیت راشد

۳- بیت حسین

۴- بیت سعید (با تصغیر)

۵- بیت أسود. طایفه «وهابی» نیز خود را هم پیمان با «حمید» می دانند. برخی «وهابیان» را از فرقه وهابی شبه جزیره عرب می دانند که در یکی دو قرن پیش به این منطقه کوچیده و مذهب شیعه اختیار کرده اند و در روستای «ربیخه» مسکن دارند اما اغلب آنان سال ها سرت که شهر نشین اند. روستائیان حمید به کار کشاورزی و دامداری می پردازند و بهترین و اصیل ترین اسب های عربی را پرورش می دهند.

حناتشه

حناتشه یا (بنو حنظله) از قدیم ترین قبایل عرب در منطقه خوزستان اند. آنان از تبار حنظله بن مالک هستند. محمد بن حریر طبری، تاریخ آنان را به اوایل حکومت ساسانیان می رساند. برخی را نظر آن است که شاپور دوم ذو الکتاب هنگام بازگشت از جنگ با رومیان، این قبیله را با خود به این منطقه آورد.

حناتشه، هم اکنون در کرانه چپ رودخانه دز، در جنوب باختری شهر دزفول سکونت دارند.

طایفه های آنان:

الف- بیت بَخَّاخ

ب- بیت بَرَّاز

ج- بیت جَوَاز. کشاورزی، حرفه اصلی آنان است.

حوالظ

الحوالظ که «الحویفظات» نیز نامیده می شوند از بنی مالک اند. جایگاه آنان در پیرامون شهر حويزه است و به کشت و زرع می پردازند.

حیادر

عشیره حیادر (حیدری ها) به تیره های زیر تقسیم می شوند:

الف-البوحاجی

ب-الشزمان

ج_ بیت الشویخ

برخی از آنان در ناحیه خلف آباد در همسایگی و هم پیمانی با عشیره «amarه» به سر می برند. بخشی از این عشیره در منطقه «میناو» و هم پیمان با عشاير مزرعه می زیند. اما بخش بزرگ حیادر بر ساحل رود سابله در نزدیکی سوسنگرد می زیند و با بیت صیاح، خاندانی از قبیله بنی طرف هم پیمانند. آنان در روستاهای، به کشاورزی و دامداری و پرورش گاومیش مشغولند.

آل حويزى

یکی از خاندان های عرب است که در زمان حکومت مشعشعیان از حويزه به ناحیه «شامیه» عراق کوچ معکوس داشتند. تبار خاندان حويزی به قبیله نیس می رسد. شاعر مشهوری دارند به نام شیخ عبدالحسین حويزی که سال ها ساکن کربلا بود. شمار این خاندان هم اکنون اندک است و در شهرهای حويزه و اهواز سکونت دارند. فردی از آنان به نام دکتر حويزی از پزشکان به نام اهواز است که کتاب هایی در زمینه پزشکی تألیف کرده.

آل خاقانی

آل خاقانی در نواحی آبادان و خرمشهر زندگی می کنند. خاندان هایی از آنان اهل علم اند و در کسوت عالمان دین. بخشی نیز به کار کشاورزی مشغولند. نیاکان آل خاقانی به حمیریان قحطانی یمن می رسدند. برخی از خاندان های آل خاقانی همانند آل شرقی و آل ثامر و آل مانع و آل کیوان و آل صغیر در شهر نجف به امور دینی می پردازند.

از خاندان های روحانی آل خاقانی در خرمشهر:

۱- خاندان شیخ عبدالحمید فرزند شیخ عیسی خاقانی که بر ضد رژیم پهلوی مبارزاتی داشته است.

۲- خاندان شیخ محسن که بزرگ این خاندان شیخ سلمان فرزند شیخ عبدالمحسن هم در

خوزستان و هم در نجف بر ضد خاندان پهلوی مبارزه می کرد. بنی خالد

تیره ای از قبیله بزرگ و نام آور بنی خالدند. تیره هایی از این قبیله در بخش هایی از جهان عرب، به ویژه در عراق و بحرین سکنا دارند. تبار بنی خالد به خالد بن ولید -سردار بزرگ عرب- می رسد.

عشیره بنی خالد ایرانی، پیش از کوچ به استان خوزستان در کویت سکونت داشتند. و پیش از آمدن خاندان صباح به کویت در سال «۱۱۲۸ هـ - ۱۷۱۵ م» بر آن سرزمین حاکمیت داشتند. سپس در جستجوی آب و مرتع و زمین حاصلخیز به محل کنونی کوچیدند. ابن مشرف -شاعر عرب- درباره بنی خالد گفته است:

فانه قبائل شتی من عقیل و عامر

فلاتنس جمع الخالدی

طایفه های این عشیره عبارتند از:

- ۱-آل عبدالسیاد
- ۲-العلم
- ۳-طلیحان
- ۴-أغطّفان
- ۵-صُبَيْح
- ۶-شیبان
- ۷-عیاشه
- ۸-الزِّمشل
- ۹-نجاش
- ۱۰-ثوابت
- ۱۱-فریسات

اغلب افراد این عشیره در ناحیه میان خلف آباد و بندر ماه شهر نشیمن دارند؛ جز ثوابت و فریسات که در منطقه آبادان ساکنند.

هم چنین خانواده هایی از فریسات در سوسنگرد اقامت دارند. عشیره بنی خالد آداب و رسوم ویژه ای دارند که اندکی با رسوم سایر عشایر عرب خوزستان -به خصوص هنگام مراسم عروسی- تفاوت دارد. خاندان لیاقت در اهواز وابسته به این عشیره اند.

خِرْسَان

عشیره ای از قبیله بنی لام اند. افراد این عشیره در حومه بخش موسیان در مرز ایران و عراق به سر می برند و به کشاورزی و دامداری می پردازند.

خِرْاعُل

بنیاد شهر (دیوانیه) عراق را به این عشیره نسبت می دهند. بیشتر افراد عشیره خراعل در شادگان -بر ساحل رود جراحی- می زیند.

از طایفه های ایشان:

- ۱- شَبِيب
- ۲- الصِّكْر
- ۳- الْحَاجُ عَبْدُ اللَّهِ
- ۴- آل غانم
- ۵- آل بَلْبُول

خِرْرَج

تبار این قبیله که «خررج» نیز تلفظ می شود به قحطانیان می رسد که در یمن سکونت داشتند. سپس به شهر یثرب (مدينه کنونی) مهاجرت کردند و هنگام ظهرور اسلام، زمام امور شهر را به دست داشتند. بخش عده افراد این قبیله در روستاهای میان رودخانه های کرخه و دز یعنی در محدوده میان شهر شوش، روستای چنانه از توابع شوش، روستای عنافجه از توابع اهواز و بخش موسیان نشیمن دارند. عشایر خرج:

- ۱- خرج ترکی
- ۲- خرج عبد الله
- ۳- خرج لطیف

طایفه های خسرجی عبارتند از:

۱- جنادله: مسکن اصلی جنادله در کرانه باختری رود کرخه در ناحیه ای به نام «ابیتر» در نزدیکی روستای قلعه سحر از توابع اهواز است. خاندان های زیادی وابسته به این طایفه اند. جنادله به نام نیایشان حندیل بن ترکی، به این نام نامیده شدند. بخشی از جنادله در شهر اهواز می زیند.

- ۲- علاونه: در شمال باختری سد حمیدیه در ساحل راست رودخانه کرخه به سر می برند.
آنان فرزندان «علاون بن ترکی» هستند.
- ۳- البو عید: نسب شان به «عیدان بن ترکی» می رسد و در ساحل راست رودخانه کرخه در همسایگی «علاونه» زندگی می کنند.
- ۴- العبدالله: تبار اینان به عبدالله بن ترکی می رسد.
- ۵- البو سیار: فرزندان سیار بن ترکی اند.
- ۶- اللطیف: از هم پیمانان قبیله خزرج اند.
- ۷- الصقور یا «الصگور»: اینان نیز هم پیمان با خزرج اند.
- ۸- جلیزی: عشیره جلیزی نیز جزو هم پیمانان خزرج اند و پیشتر به آنان پرداختیم.
- ۹- العثوک «العثوگ»: تیره ای از خزرج اند.
افراد روستایی قبیله خزرج به کشت گندم و جو و پرورش دام اشتغال دارند.

خواجه

خواجه از قبیله های بلند آوازه عرب است که رخدادها و جنگ هایش در کتاب های تاریخ و ادبیات درج است. در برخی از کتاب ها از آنها به نام «بنی عامر بن صعصعه» یاد شده است. هم چنین به «بنی عقیل بن کعب» نیز شناخته شده اند. سعدی شیرازی در یکی از حکایت های کتاب «گلستان» خود به «خواجه» اشاره دارد.

سمعانی مورخ سده ششم هجری می نویسد: «خواجه نام زنی است که پسران فراوانی دارد و در نواحی کوفه به سر می برند و دارای سی هزار سوار و نیز اشتران و لشکریان پیاده بسیار». شاعر مشهور عرب، ابوسعید بن سنان خواجه که در سده پنجم هجری در حلب می زیست نیز از این قبیله بود. هم چنین گفته اند که خواجه، همانا معاویه بن عمر و بن عقیل برادر «عبداده» بود. خواجه پیش از اسلام در «نجد» می زیستند. سپس به عراق آمدند و میان «جزایر» و رودخانه فرات پراکنده شدند و در آنجا دولتی تشکیل دادند. طایفه ای از آنان به ناحیه بحیره مصر کوچیدند. نیز مدتی را بر بحرین فرمانروایی داشتند. قبیله خواجه در سده نهم هجری به سید محمد بن فلاح مشعشعی - بنیاد گذار آل مشعشع- کمک های فراوان کردند.

قبیله خواجه از سده های کهن در کنار رود مالکیه - منشعب از کرخه- نشیمن گرفتند و آن منطقه به نام آنان «خواجه» - سوسنگرد کنونی- نامیده شد. افراد این قبیله در قرون اخیر در

استان خوزستان پخش شدند. برخی از آنان با عشیره «شُرفاء» در ناحیه حوزه درآمیختند اما تا کنون نیز خود را «خفاجه» می نامند. بخشی دیگر از آنان نام جدیدی همچون «مراونه» را برگزیدند که ساکن روستایی به همین نام در نزدیکی اهوازند. به سبب پراکندگی این قبیله دیرین سال، امکان دسترسی به عشایر و طوایف آن نبود.

آل خمیس

تبار عشیره بزرگ آل خمیس به آل غزی از قبیله بنی لام می رسد که در ناحیه میان رامهرمز و اهواز و روستاهای جنوبی مسجد سلیمان به سر می برد. وجه تسمیه آل خمیس به بزرگ عشیره آنان یعنی «خمیس» می رسد که همروزگار مولا مبارک مشعشعی - امیر حوزه - بود (اوایل قرن یازدهم هـ اواخر قرن شانزدهم). آل غزی به مولا مبارک در رسیدن به حکومت حوزه کمک های فراوان کردند. به هنگام تأسیس امیرنشین کعب (همزمان به دوره زندیان و اویل دوره قاجاریان) آل خمیس نیز زیر سلطنت آنان قرار گرفتند. از خاندان های آل خمیس می توان نام های زیر را برشمرد:

- ۱- بیت شیخ جباره
- ۲- بیت رزیج
- ۳- بیت محمد

که با طایفه های زیر تقسیم می شوند:

۱- بنورشید ۲- احمدی ۳- زهیریه ۴- زبید ۵- البو عبّاد ۶- آل فتیله ۷- الحطّان ۸- موسیات ۹- حجرات ۱۰- شیر علیه ۱۱- اشترکی ۱۲- ره دار ۱۳- عوفیه ۱۴- بیت دهر ۱۵- زبید خورده ۱۶- عتاب ۱۷- بنو سعید ۱۸- دیلم ۱۹- صنّدل ۲۰- العمور ۲۱- هلیجیه (هلیچی)
آل خمیس در همسایگی ایل بختیاری اند و برخی از طایفه هایشان آمیختگی فراوانی - از نظر زبانی و فرهنگی - با بختیاران پیدا کرده اند. پیشۀ روستائیان آل خمیس، کشاورزی و دامداری است. هم چنین در شهر رامهرمز به کسب و تجارب مشغول اند و مشاغل فرهنگی و اداری را نیز به عهده دارند.

خنافره

خنافره از عشیره های کعب به شمارند که در «الغیاضی»، «عبدی»، «منصوره» و «شاولی» از

توابع شادگان مسکن دارند. بخش بزرگی از آنان در خور فلاحیه به سر می برند.
طایفه های خنافره شامل:

۱- جوامل دربر گیرنده تیره های: الف- البو جَنَّام ب- البوکریمی ج- سوالم د- البوژئیوی.

۲- البوحمودی که شامل تیره های: الف- البوخمفر ب- البوخُضَيْر

۳- شاوردیه

حرفه آنان در روستاهای ماهیگیری، صید پرندهای و پاره ای از آنان به نخلداری مشغولند.

الخواجه^۱

این عشیره در حومه خرمشهر به سر می برند و شاخه ای از قبیله بزرگ «ربيعه» هستند که به کار کشاورزی مشغولند. شماری از «خواجات» در حوزه و اهواز به سر می برند که در لهجه عربی محلی به آنان «الخوايات» می گویند. معنی لغوی «الخواجه» سرور یا ارباب است.

الدیّات

تیره ای از «کعب عمری» - یا کعب بیت منان- اند و در نواحی مختلف استان پراکنده اند. مرکز اصلی سکونتشان، کرانه باختری رودخانه دز در ناحیه ای به نام «شبلي» و نیز در ناحیه میناو - میان رودخانه های دز و کرخه- است. حرفه اصلی شان پرورش گاویمیش است. برخی نیز به کار کشاورزی مشغولند.

دُبِيَّسْ

دبیس عشیره ای از قبیله کعب است که در منطقه میناو - میان رودخانه های دز و کرخه- سکونت دارند. محل سکونت آنان در این منطقه، ناحیه حاصلخیز «حسیناوه» است. دبیسیان در اینجا به پرورش گاویمیش، و کشت شلتوك اشتغال دارند.

طایفه هایشان:

۱- بیت احمد

۲- بیت خلف

۱- «و» الخواجه خوانده می شود چون در عربی واو معدوله وجود ندارد.

۳- بیت جَوی

دحیمی

دحیمی تیره ای از قبیله «حُمیر» اند. حُمیر بن سبأبن یشجب بن یعرب بن قحطان. عشیره دحیمی در ناحیه «ام الدبس» در شمال بخش بستان که از چهار سو در محاصره ارتفاعات بلند است نشیمن دارند. بخشی از آنان در کنار رودک «طریفی» در ناحیه میناو سکونت دارند. حرفة آنان در روستاهای کشاورزی و پرورش گاومیش است.

دغاغله

تبار این عشیره به «بنی عباده» یکی از قبایل دیرین سال عرب می رسد که خود تیره ای از «عقیل بن عامر بن صعصعه» است. دغاغله در روستایی به همین نام در کرانه باختری رود کارون در شمال شهر اهواز ساکنند. بخشی از آنان در شهر اهواز به کارهای تجاری و اداری مشغولند.

دلفیه

بخشی از دلفیان در همسایگی عشایر کنانه (چنانه) -شوش و دزفول- و برخی در جوار ضیغمیان در جزیره «حسن الحجی» در نواحی میناو و شوشتر به سر می برند. کشاورزی به ویژه برنج کاری، حرفة اصلی آنان است.

دیالم

تیره ای از گکیل (البوعمار) که از استان عماره به این سو کوچیده اند موطن کنونی شان حویزه است و به کار کشت و زرع و ماهیگیری مشغول بودند. ذهیبات

به نام نیایشان «ذهبان»، ذهیبات خوانده می شوند. آنان تیره ای از قبیله ربيعه هستند. ذهیبات در سواحل رودخانه کارون منزل دارند و به کشت گندم و جو و دامداری مشغولند.

بیت دَخِین

بیت دخین از خاندان «بیت عواجه» از عشیره «سواری» اند. محل سکونتشان در نزدیکی هور، میان حويزه و استان عماره عراق است. پاره ای از آنان در خرمشهر، آبادان، شادگان، و اهواز اقامت دارند. به کشاورزی و دامداری و صید ماهی و حصیر بافی اشتغال دارند.

دوالم

از عشایر کعب محیسن اند. به علت پراکندگی شان در استان خوزستان، اطلاع چندانی در مورد آنان وجود ندارد.

الربود

الربود، نام پیمانی از چهار عشیره است به نام های ۱) خرسان ۲) رویشد ۳) صرخه ۴) حمید. این هم پیمانی در رویارویی با اختلافاتی که در گذشته میان عشیره «حمید» و یکی دیگر از عشایر استان رخ داد، پیدا آمد.

ریشه «ربود» برگرفته از «رَبْدُ» است که همانا چوب محکم و استوار بیل است که تحمل هر فشاری را دارد.

ربیعه

بنی ربیعه یکی از قبایل کهن این دیار است. تبار این قبیله به ربیعه بن نزار بن معدبن عدنان بن یعرب بن قحطان می رسد و به عشیره ها و تیره های گوناگون تقسیم می شود. ایل ربیعه به سان بنی تمیم پیش از فتوحات اسلام به منطقه خوزستان کوچیده بود. ربیعه در به حاکمیت رسیدن مشعشعیان، یاری ها رساندند. در جنگ جهانی اول همچون قبایل بنی طرف و کنانه و بنی لام، موضع سرخтанه ای بر ضد بریتانیا و به سود عثمانیان اتخاذ کردند. قبیله ربیعه در آغاز، در کرانه های خاوری رود کارون، در جنوب اهواز مسکن گزید که هم اکنون نیز بخشی از آنان ساکنند. سپس برخی از آنها، پیرامون رودخانه جراحی و شادگان پراکنده شدند. عشایر وابسته به قبیله ربیعه همانند سواری و باوی و زرگان و دیگران هر کدام جداگانه ذکر شده اند. ربیعه در روستاهای کار کشاورزی و در شهرها به کارهای گوناگون تجاری، پیمانکاری، اداری و صنعتی مشغولند.

آل ربیعی محسنی

از خاندان های اهل علم و از ربیعه حجازند. آنان بر اثر چیرگی و هابیان بر حجاز و موضع رشت آنان نسبت به شیعیان دوازده امامی به این منطقه کوچیدند. شیخ احمد ربیعی از بزرگان این خاندان به دورق - شادگان کونی- هجرت کرد و در سال ۱۲۴۷ هدر همان جا به خاک سپرده شد.

آل ربیعی

از خاندان های اهل علم و دین اند که در ارونده کنار (قصبه سابق) سکونت دارند. از آل ربیعی کسانی در نجف هستند که به کسب علم و دین مشغولند.

بنی رشید

طایفه ای از عشیره آل خمیس است که در شهر و پیرامون رامهرمز سکونت دارند. بخشی از آنان در خرمشهر و آبادان نیز نشیمن دارند.

رکاض

تیره ای از البوحاتیه از آل حسن از کعب اند. در ناحیه «شریمه» در نزدیکی کوه های ایلام مسکن دارند. مهم ترین طایفه های رکاض: الف-البوحاتیه ب- جاسبی. حرفة آنان پرورش گاو میش است.

رویشد

در پیمان پیش گفته «ربود» ذکر شان رفت. گفته می شود که از عشیره ای به نام «سرای» اند. محل سکونت شان در ناحیه مرزی میان خوزستان و عراق است. به کشت گندم و جو و برخی از آنان به دامداری اشتغال دارند.

زبید

زبید تیره ای از قبیله «کعب عمیر» اند که در ناحیه میناو پراکنده اند. پاره ای از آنان در ساحل راست رودخانه دز، در ناحیه ای به نام شبلى خانه دارند. اغلب افراد این عشیره در بخش باختری

شهر شوش در ناحیه‌ای به نام «زبیدات» مسکن دارند. روستائیان این عشیره به دامداری مشغولند.

زبید ایضاً

زبید از تبار «منه بن معصب بن سعدالعشیره بن مالک بن ادبد بن زید بن یشجب بن یعرب بن زید بن کهلان» از قحطان است.

از طایفه‌های آنان:

۱- البوخضیر شامل تیره‌های الف - البوگویطع ب- البوهندی

۲- الشفیح

۳- الحطاب

شاخه‌ها و تیره‌های پراکنده و گسترده‌ای از زبید وجود دارد. از این رو مثل عربی می‌گوید:

«أي اصل الدنيا زبيٰ و طيٰ» يعني اصل و تبار جهان از زبید است و طی. بخشی از زبیدیان در شهر رامهرمز می‌زیند و جزو قبیله آل خمیس به شمارند. برخی دیگر در ساحل چپ رودخانه دز میان این رودخانه و رودخانه «عجیرب» مسکن دارند و به کشاورزی و دامداری می‌پردازند. برخی از «زبید» در اهواز و سونگرد نیز سکونت دارند.

زرقان

تبار عشیره «زرقان» که در لهجه محلی به «زرگان» تلفظ می‌شود به فبیله بزرگ بنی ربيعه می‌رسد. اما برخی مدعی اند که اصل آنان به «حُمیر» از فرزندان قحطان می‌رسد. عشیره زرگان در روستایی به همین نام زرگان (زرگان البوفضل - زرگان بیت محارب و...) در کرانه خاوری رود کارون و در شمال اهواز سکونت دارند. بخشی از جمعیت شمال شرق اهواز را نیز زرگانیان تشکیل می‌دهند که به کارهای مختلف بازرگانی و صنعتی مشغولند. افراد عشیره زرگان در جنگ جهانی اول موضع استوار و شرافتمدانه‌ای در برابر استعمار انگلیس اتخاذ کردند. «ویلسون» فرمانده نیروهای انگلیسی در منطقه خوزستان در جاهائی از کتاب خویش، به این عشیره اشاره دارد. انگلیسی‌ها در هشتاد سال پیش «قسملی» شیخ عشیره زرگان را به علت مخالفت با سیاست‌های استعماری انگلیس در منطقه به سنگاپور تبعید کردند.

عشیره زرگان، حدود یکصد و هشتاد سال پیش در منطقه کنونی شان، مستقر شدند. آنان قبل از آن، در حاشیه خاوری رود کارون _ بیلاق و قشلاق می‌کردند. تیره‌های عشیره زرگان:

- الف- السَّمَّاک
- ب- الْبُوْسِبَتِي
- ج- الْبُوْالْحَيّه
- د- الْبُوْ فَاضِل
- زُغَيْب

اصل عشیره زغیب از خنافره و از کعب فلاحیه است، اما اکنون در «میناو» در دو سوی رودخانه دز سکونت دارند. افراد این عشیره، «زغیبی» نیز نامیده می شوند. تیره های زغیبی:

- الف- بَيْت مَنْيَع
- ب- بَيْت أَهْمَيْلَه
- ج- بَيْت تَيْبَه
- د- بَيْت كُرَيْدَى
- ه- الدُّهِيرَات

شغل اصلی روستائیان زغیبی، کشت گندم و جو و برنج است.
زویدات

زویدات از قبیله محیسن از قبیله بزرگ کعب اند. بخشی از این عشیره در کرانه راست رودخانه کرخه در نزدیکی هوول و برخی دیگر در جلالیه - هر دو روستا از توابع سوسنگردند- سکونت دارند. نیز بخشی از «زویدات» در ناحیه سلمانه و روستاهای اطراف آن بر دو سوی کارون - میان اهواز و خرمشهر و نزدیک به خرمشهر - نشیمن دارند. روستائیان زویدات به کشت گندم و جو مشغولند. بخشی از زویدات در شهر خرمشهر می زیند.

بنی زَهِيد

از «شريفات» و از قبیله بزرگ «بنی تمیم» اند. در نزدیکی خلف آباد در کنار رود جراحی به سر می بردند و به کشت و زرع و کار در شرکت ها و کارخانه ها و تأسیسات بندری ماه شهر و سربندر مشغولند.

زهیریه

تبار این عشیره به شخصی به نام «فیس بن عیلان» می‌رسد. عشیره زهیریه هم اکنون در نواحی زیر سکونت دارد.

۱- محزی (در حومه خرمشهر) ۲- اهواز ۳- رامهرمز ۴- حویزه ۵- ناحیه بنی مُعلا در شمال شهر شوش که در آنجا با قبیله «بنی سالم» هم پیمانند. طایفه‌های زهیریه عبارتند از: الف- بیت شمشی (شمخانی‌ها) ب- الخویطر ج- الحسن د- العیبه ه- الصناع. خاندان زهیری در نجف نیز نام آوردن.

آل زیاد

آل زیاد از سالهای دور در استان خوزستان ساکنند و به کشاورزی مشغولند.
اطلاعات بیشتری پیرامون این عشیره به دست نگارنده نرسید.

السَّاعَد

این عشیره به نام نیایش «سعدان»، «السَّاعَد» نام گرفته است. جایگاه کنونی شان در حاشیه کارون در اطراف اهواز است.
«السَّاعَد» به دامداری و کشت گندم و جو می‌پردازند.

الساکیه

مقر اصلی ساکی‌ها شهر باستانی حويزه است و هم اکنون در اهواز نیز سکونت دارند. عده ای معتقدند که تبار ساکی‌ها به قبیله «ساکی» لرستان می‌رسد که چندین قرن پیش به حويزه کوچیده‌اند.

بنی سالم

از قبایل نام آور عرب است. درباره نسب این قبیله اختلاف است. مستوفی قزوینی معتقد است که بنی سالم «قبیله‌ای از عرب است که بخشی در اهواز و برخی در عراق می‌زیند». پژوهشگری عرب به نام استاد غراوى براین باور است که آنان از قبیله مشهور «طی» هستند. در کتاب «مناهل الضرب فی انساب العرب» تالیف جعفر اعرجی آمده است که «بنی سالم، فرزندان سالم

پسر عبدالرحمن ابوسعید پسر سمره پسر عبد شمس پسر عبد مناف اند و ساله، برادر کثیر نیای قبیله آل کثیر است». بنی ساله از صدها سال پیش به این منطقه آمده اند.

نشیمن اصلی آنان حومه حوزه است و در تحکیم سلطه مشعشعیان تلاش های بسیار کردند. خاندان های بنی ساله:

- ١- البوصُويَّط
- ٢- البوغَنَام
- ٣- المَناصِير
- ٤- البو گَرم اللَّه
- ٥- الْخِنوْسَر
- ٦- الْخَسَاسْنَه
- ٧- حَمُودَى

٨- بنو سکین که با آنان هم پیمانند

- ٩- البو مَسَاعَد

١٠- البو غُرْبَه

١١- الْبَرَاهِنَه

١٢- البوورا شد

١٣- زهیریه که با بنی ساله هم پیمانند

بخشی از بنی ساله اکنون در ساحل کارون و در شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز زندگی می کنند. در روستاهای کار کشت گندم و جو و دامداری مشغولند.

السبتی

السبتی از تبار قبیله بنی مالک اند که در «نهر هاشم» از توابع اهواز ساکنند. دامداری حرفه اصلی آنان است. هم اکنون شماری از آنان در خود شهر اهواز هستند.

بیت سعد

بیت سعد از نسل سعدبن شیخ فارس از آل کثیرند. پیشتر ریاست قبیله آل کثیر را به دست داشتند.

بیت سعد در ناحیه «مجیشور» در کنار رودک عجیرب در خاور رودخانه دز می زیند و به

کشت گندم و جو و برنج می‌پردازند. شاه حداد نیز از این خاندان است.

بنی سعید

که به تصغیر (بنو‌اسعید) خوانده می‌شود در گذشته به شهر رامهرمز و پیرامون آن منزل داشتند. اکنون در شهرهای اهواز و برخی در آبادان مسکن دارند. آنان در شهرها به کسب و تجارت مشغولند.

بنی سکین

این واژه به تصغیر، «بنی إسْكِين» خوانده می‌شود. نسب آنان به سکین پسر عبدالله پسر عمرو پسر حارث پسر اسد پسر خزیمه پسر مُدر که پسر الیاس پسر مُضر پسر نَزار پسر مُعد پسر عدنان می‌رسد.

بنی سکین در روزگار مشعشعیان به این منطقه کوچیدند و در ناحیه نهر هاشم - از توابع اهواز - و در بیابان جفیر مسکن گزیدند. سپس بخشی از آنان بر ساحل خاوری رود کارون در ناحیه «صلیماویه» نشیمن گرفتند. بنی سکین - اغلب، به دامداری اشتغال دارند.

سلامات

عشیره سلامات از قبیله باوی از ایل بزرگ «ربیعه» است. سلامات دارای طایفه‌ها و تیره‌های چندی است. مسکن اصلی آنان روستای «بویرده» به فاصله هفت - هشت کیلومتر، در کرانه شمال خاوری رود کارون است. شماری از افراد این عشیره سال‌های سال است که در اهواز نشیمن دارند و به کارهای اداری و صنعتی و بازرگانی و پیمانکاری و داد و ستد مشغولند. شیخ محمد سلامی - امام جماعت پیشین اهواز و نماینده روحانی مبارز، شیخ محمد حسین کاشف الغطا، در اهواز بود.

البو سلطان

البو سلطان تیره‌ای از قبیله «زبید» است. در روزگار فرمانروایی آل مشعشع، در اهواز به سر می‌بردند. اکنون شمار اندکی از این عشیره در اهواز سکونت دارند. احتمال می‌رود که در سده‌های گذشته کوچ معمولی معکوس به عراق داشته‌اند.

سلیمان

سلیمان، تیره ای از تمیم اند. از روز گاران کهن بر کرانه کارون خانه داشتند. سپس بخش بزرگی از آنان به ساحل کرخه روی آوردند و در همسایگی عشاير کنانه (چنانه) جای گرفتند.

خاندان های این عشیره عبارتند از:

- ۱- بیت عبدالنبي- که همچنان در کنار کارون سکونت دارند.
- ۲- ألبو محارب
- ۳- بیت باپیش
- ۴- مُرشد
- ۵- عليخان
- ۶- أسبیط
- ۷- البو حمده
- ۸- بیت فلیح
- ۹- بیت موسى
- ۱۰- بیت ثاجب (ثاقب)

حرفه آنان کشت گندم و جو و دامداری است. زنان این عشیره، فرش های خوب و مشهوری می بافند که به نام «سجاد سلیمان» معروف است.

سواری

واژه «السواری» از «سور» یعنی حصار و دژ گرفته شده و معنای لغویش «قلعه بنان» است. سواری، تیره ای از قبیله بزرگ و بلند آوازه ربیعه اند. سواری به طایفه ها و تیره های زیر تقسیم می شوند:

۱- بیت اعواجه؛ که تیره هایش:

الف- بیت فرج ب- بیت حیدر ج- الگرف د- الدبات که تبارشان به بنی کعب می رسد و با سواری هم پیمانند. ه- بیت الحجی و- النفاضات ز- الثعالب ح- بیت دخنین

۲- بیت نصر که شامل تیره های:

الف- البو عبدالنبي ب- المناصير ج- الغوازی د- بیت غدیر ه- بیت عتبی و- البویریهی ز- البوناهی. موطن اصلی عشیره سواری در بخش رُقَبَع و روستاهای مکریه (مجریه) و گُسر از

توابع حويزه است. برخی از آنان در شادگان می زیند. حرفة اصلی «سواری» کشت برنج و صید ماهی است. بخشی از افراد این عشیره در شهرهای سوسنگرد و اهواز به کسب و تجارت و اشتغال در کارهای اداری و فرهنگی مشغولند. افراد این قبیله در دو قرن گذشته جنگ های فراوانی با پاشای عثمانی حاکم بر عراق داشتند و با دلاوری جلوی تر کتازی عثمانی ها را گرفتند.

السواعد

اصل «سواعد» به قبیله «زبید» باز می گردد. عشیره سواعد به دو خاندان الكورجه و بیت زامل تقسیم می شوند. طایفه های این عشیره عبارتند از:

الف- ألبو عبدالسید ب- كورجه ج- حواسر د- عبیّات ه- حيادر و- البوقدی ز- آل غره ح- البوصَحَر ط- بیت عماره ی- جماسه ک- بیت زامل ل- البوسكندر افراد عشیره سواعد در سوسنگرد، بستان و روستای رمیم سکونت دارند. در روستاهای کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

السودان

تیره ای از قبیله بزرگ «کنده» اند که تباری قحطانی دارند و یمن زادگاه نخستین آنان است. عشیره سودان در روزگار فرمانروایی مشعشعیان در سرزمین حويزه به ساحل رود گبان- شاخه ای از رودخانه کرخه - نشیمن گرفتند. در سال «۱۲۴۶ هـ - ۱۸۲۸ م» شیوع طاعون، مردم حويزه و به ویژه عشیره سودان را فرا گرفت و تا نابودی افراد آن گسترش یافت. تیره های این عشیره عبارتند از:

الف- ألبوضاحی ب- البوکریم ج- البو عبد د- البو حجیلی ه- بیت مرجان. شماری از عشایر در زمان های گذشته با عشیره سودان هم پیمان شدند همانند:

الف- بیت کشموط ب- الوح�ادی ج- عوامر د- بیت جلیب ه- بیت معارچ و- بیت زَغَّیر ز- بیت عبدالله ح- بیت المغوعر ط- البُنْدَه ی- الصَّوْرَه ک- البو علیوی ل- الكواضی م- بیت دهوش.

حرفة اساسی سودان، کشت برنج و ماهیگیری است. بسیاری از آنان در سوسنگرد و اهواز به کسب و تجارت و کارهای اداری مشغولند.

آل سید شبیب

آل سید شبیب که به خاندان سید نعمه نیز معروفند از سادات منطقه اند. نیای آنان، سید نعمه بن سید شبیب حسینی جزائری همروزگار شیخ خزل بود. مسکن قدیم افراد این خاندان در ناحیه (غريبه) شاخه ای از نهر هاشم - از توابع اهواز - بود که شیخ خزل به آنها داده بود.

شیخ، بعدها زمین های ناحیه (العله) و ام تمیر- روستایی در ساحل کارون در جنوب غربی اهواز- را نیز به آنان بخشید.

تیره های وابسته یا هم پیمان با آل سید شبیب:

- ۱- بیت سید نعمه که همان سادات نعمتی اهوازند.
- ۲- المجادمه (المجادمه)
- ۳- مراونه
- ۴- البوروايه
- ۵- الحلاف
- ۶- الباجی
- ۷- الھویشم
- ۸- آل حاجی
- ۹- المنتفق
- ۱۰- خفاجه

پیشتر پیرامون اغلب این عشایر سخن گفته ایم.
الشرفاء

شرفاء که به تخفیف «الشرفه» نیز تلفظ می شود یکی از قبایل منطقه است که در روستایی به همین نام شرفه- به ساحل راست شط نیسان که بخشی از رودخانه کرخه است، سکونت دارند. این روستا جزو شهرستان دشت آزادگان است.

وجه نامگذاری این قبیله به سر کرده آن سید محی الدین زیبیق شریف باز می گردد که تبارش - پس از چند جد- به شریف قناده حسنی از شریفان مکه می رسد. این قبیله در سال «۱۹۲۸م - ۱۳۹۷ش» به رهبری محی الدین زیبیق بر ضد رژیم رضاخان قیام کرد. این خیزش در میان توده های مردم قبایل منطقه به نام «قیام حوزه» یا «قیام محی الدین زیبیق» معروف است.

داستان از آنجا آغاز گردید که ژاندارم‌ها و گزمه‌های حکومت رضاخان کوشیدند تا کوفیه و عقال - جامه محلی مردم - را بردارند و برسرشان کلاه پهلوی بگذارند. این یکی از انگیزه‌های خیزش عشایر عرب علیه رژیم پهلوی شد. عشایر شرفاء پس از سرنگونی چند فروند هواپیما، آن هم با تفکر های سرپر و تفکر موزر - مدل قدیم ساخت چلسواکی - شکست سختی به ارتش رضاخان وارد کردند و هنگامی که وارد شهر حویزه شدند این شعر را یزله کردند: «یعگال إنسوی لک هیبه» یعنی ای عقال برایت هیبت و شکوه می‌آوریم.

طایفه‌های شرفا به این شرح اند:

- ۱- بنی نعامه ۲- شموس ۳- نهیرات ۴- دیگان ۵- الحویشه ۶- بیت زبیق ۷- ثوامر
 - ۸- العابد ۹- بنو علی ۱۰- خفاجه ۱۱- حجیه ۱۲- المناصیر ۱۴- قیطرایه ۱۵- زهیریه
- شغل اصلی آنان، دامپوری است. برخی از ایشان به کشت برنج و گندم و جو مشغولند.

شریفات

شاخه‌ای از بنی تمیم اند و در روستاهای «غجریه» و «سفحه» در ساحل رود کارون و «شاخه» و «بنه» در کنار رود جراحی و در بخش «صویره» از توابع هندیجان و در شمال و باخترا اهواز در ساحل کرخه کور - سکونت دارند و مراتع میان خرمشهر و اهواز، چراغاه های آنان است. از تیره‌های عمدۀ «شریفات»:

- ۱- عیاشه ۲- غرّی ۳- غزیوی ۴- سلیمان ۵- خمیس ۶- المصبح

صگور

تبار صگور یا «صقرور» به قبیله عنزه می‌رسد که در آن سوی مرز ساکنند. تاریخ کوچ این عشیره به خوزستان مشخص نیست اما آن چه که مسلم است آنان پیش از سده یازدهم هجری - هفدهم میلادی - یعنی پیش از آن که ایل کعب عراق به قبّان بکوچند در آنجا ساکن بودند. پس از آمدن کعبیان، صگور به حومه خرمشهر و کناره بهمنشیر رفتند. نیز پاره ای از آنان در ساحل کارون و برخی در کرانه کرخه - در حومه حمیدیه - مسکن گزیدند.

آل ضجیر

یکی از خاندان‌های وابسته به عشایر کعب است که اطلاعات بیشتری درباره آنان وجود ندارد.

آل طالقانی

از سادات علوی اند که از دیرگاه در حومه اهواز و روستای کوت سید نعیم، واقع در کرانه خاوری رودخانه کرخه - میان حمیدیه و سوسنگرد- سکونت دارند. اکنون اغلب در اهواز به کارهای اداری، فرهنگی و تجاری اشتغال دارند.

سادات طالقانی، قرن ها پیش از ناحیه طالقان قزوین به این منطقه کوچیده اند. طالقانی ها در شهر نجف نیز مسکن گزیده اند شاعر و ادیبی به نام سید هاشم طالقانی از این خاندان برجسته است.

بنی طُرف

یکی از شش قبیله بزرگ عرب خوزستان است. تبار آنان به «طی» - قبیله حاتم طائی- می‌رسد. آنان قرن ها پیش از یمن به عراق کوچیدند و پیرامون سیصد سال پیش، هفتادتن از آنان در نزدیکی باغ های حومه خرمشهر در همسایگی قبیله «بنی ساله» مسکن گزیدند. سپس در ناحیه خفاجیه - دشت آزادگان کنوی- نشیمن گرفتند. بنی طرف در آغاز تابع فرمانروایان حوزیه بودند اما در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه از ضعف مشعشیان بهره گرفتند و مالیات خود را به طور مستقیم به حکومت مرکزی می‌پرداختند؛ و گاهی هم نمی‌پرداختند. شیخ خزعل با در پیش گرفتن سیاست جدایی افکنانه و تنگ نظرانه نسبت به اغلب قبایل و عشایر خوزستان و از آن میان بنی طرف - به آزار آنان پرداخت که به قیام هایی چند، بر ضد وی انجامید. وی با زندانی کردن برخی از سرکردگان این قبیله، سلطه خود را بر آنان استوار ساخت. سیاست های عرب ستیزی و سرکوب رضاخان باعث شد تا عصیان ها و قیام های مختلف سراسر منطقه بنی طرف و حوزیه را دربرگیرد. عشایر از دادن خراج و مالیات سر باز زدند. اما رضاخان با رایزنی انگلیسی ها - که او را سر کار آورده بودند- بسیاری از سرکردگان عشایر این قبیله را به لرستان، مازندران و خراسان تبعید کرد. مردم عرب که از ستمگری شیخ خزعل به سته آمده بودند با چیرگی رضاخان بر حاکمیت ایران، با ستمی دوگانه رو به رو شدند که در تاریخ چند سده آنان بی سابقه بود.

عشایر بنی طرف در جنگ جهانی اول، بیشترین نبردها و پایداری ها را بر ضد نیروهای انگلیسی و هم پیمانشان شیخ خزعل- انجام دادند. در این جنگ که در خوزستان به «جهاد» معروف است، عشایر حاشیه کرخه و کارون- به ویژه افراد قبیله بنی طرف- به هواخواهی از

نیرو های عثمانی و در پاسخ به فتوای مراجع تقلید نجف و از آن میان شیخ محمد کاظم بزدی، نبرد دلاورانه ای را به انجام رسانند.

در این جنگ که چندین روز به درازا کشید عشایر با دستان خالی و تنها با تفنگ های قدیمی و دست افزارهای محلی در پانزده کیلومتری جاده اهواز - سوسنگرد و در ناحیه ای که اکنون به نام «جهاد» معروف است به جنگ با افسران و سربازان انگلیسی و هندی شتافتند و در چند مرحله آنان را شکست دادند و آنها را تا شهر اهواز عقب راندند. اما نیروهای انگلیسی به علت شکست نیروهای عثمانی در بصره و با جنگ افزارهای نوین و توپخانه ای که در اختیار داشتند، سرانجام مقاومت عشایر بنی طرف را در هم شکستند. آرنولد ویلسون، فرمانده نیروهای انگلیسی می نویسد: «ما از بنی طرف به علت جنگی که با ما کرده بود نفرت داشتیم. ما در سه روز آخر، قبیله بنی طرف را که در «خفاجیه» منزل داشت کیفر دادیم اما این کیفر نتیجه ای نبخشید».^۱

وی در جایی دیگر می افزاید: «توپخانه ما در کرانه راست [کذا] جای داشت که آتش گلوله های خود را بر کپرهای نی فرو می ریخت. شعله ها زبانه می کشید، اسب ها و گاویش های واژبختی که در بیابان یله بودند، زنده زنده کباب می شدند. ولی به رغم این امر، بنی طرف، با نیروهایی که از نظر شمار و تجهیزات بر آنان برتری داشتند دلاورانه جنگیدند. اما به هر حال این قبیله شایسته مهر و عطوفت حتّا در این زمانه دور نیست چرا که همه سربازان زخمی ما را کشتند^۲. ویلسون اعتراف می کند که هیچ یک از ساکنان خفاجیه (سوسنگرد کنونی) جان سالم به در نبرد و اگر خانه ای از آتش به در ماند، تنها امری تصادفی بود. انگلیسی ها در جنگ جهانی اول (جهاد) ۱۵۰ مرد از قبیله بنی طرف را کشتند و غلات و کپرهای مسکونی مردم را سوزانندند و هزار راس دام را از بین برندند. حال این پرسش پیش می آید که آقای ویلسون با این کارها، چه شفقت و رحمی را از قبایل عرب، انتظار داشته است. ژنرال سرپرسی سایکی می نویسد: «شمار سپاه دشمن دوازده هزار تن بود. انگلیسیان با آن که شکست یافتند و گزند بس سختی به ایشان رسیده انبوهی کشته گردیدند^۳. شیخ مرتضی شوستری طی یادداشتی

۱- آرنولد ویلسون: بلاد ما بین النهرين، ج ۱، ترجمه فؤاد جمیل، بغداد ۱۹۶۹ م

۲- همان کتاب.

۳- به نقل از کسری، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران انتشارات خواجه ۱۳۶۲.

در باره این جنگ می نویسد: «سپاه انگلیس که شبیخون بر دند شمارشان دو هزار بود که هزار و دویست و پنجاه تن از آنان با کنل لیوتانت -پال فرمانده ایشان کشته گردید و توپخانه و قورخانه ایشان به دست عثمانیان و اعراب افتاد^۱».

در سال ۱۳۲۰ شمسی نیز عصیانی از سوی قبیله بنی طرف انجام شد که طی آن زد و خورد هایی با نیرو های ارتض شاهنشاهی داشتند و شماری از آنان در این کشمکش ها کشته شدند. حکومت پهلوی یک هزار و چهارصد تن از آنان را که غالب از شیوخ بنی طرف بودند به اجبار و با پای پیاده از اهواز به تهران کشاند و از آنجا به مناطق شمالی کشور تبعید کرد. هم اکنون بازمانده های آنان در گرگان و مازندران سکونت دراند.

قبیله بنی طرف به دو خاندان زیر منسوب می شوند»

الف- بیت سعید ب- بیت صیاح (این واژه را به شکل بیت سیاح هم نوشته اند که نادرست است). بیت سعید به خاندان های: حاج سبهان^۲، زایر علی و شرهان و بیت صیاح به خاندان های: منیشد^۳ و مهاوی تقسیم می شوند.

عشایر بنی طرف

الف- عشایر وابسته به بیت صیاح:

۱- البوجلال که در شهر سوسنگرد به ساحل غربی رودخانه کرخه زندگی می کنند و در خود شهر نیز هستند. جلالی ها در اهواز و آبدان هم سکونت دارند.

۲- اهل الشافه «الشاخه» در نزدیکی بخش بستان در کرانه رودخانه های فنیخی و ساعدی زندگی می کنند.

۳- البو مُغینِم: در کنار رودخانه مالکیه در حومه سوسنگرد به سر می برند

۴- البو عُفری: اصل طایفه در ساحل راست رود مالکیه هستند. اما اکنون در شهر های سوسنگرد، اهواز، آبدان و حمیدیه گسترده اند. ضبط صحیح نام این عشیره باید «البو عفره» باشد.

۱- همان کتاب.

۲- حاج سبهان بن عباس بن عبدالله بن محمد بن مشعل بن اسعید.

۳- منیشد بن سندال بن عبدالعزیز بن صیاح.

- ۵- اهل العراق که در کنار رود سابلہ می زیند.
- ۶- البوچله (الوچله) که در روستای سابلہ نشیمن دارند و نیز در شهرهای سوسنگرد و اهواز.
- ۷- البوحمدادی: افراد این عشیره نیز در کنار رود سابلہ زندگی می کنند و در دیگر شهرهای خوزستان هم مسکن دارند.
- ۸- البوعلوان: نیز در ساحل رود سابلہ هستند.
- ۹- بیت حاج سالم: که در کنار نهر «ام حور»: ام چیر -می زیند.
- ۱۰- حیدار که در کنار رود سابلہ در روستاهای برده و احیمر -در حومه سوسنگرد- به سر می برند.
- ۱۱- فریسات: در ساحل نهر «عباسی» نشیمن دارند.
- ۱۲- اهل النقره یا «اهل النگره» یا «نگراوی ها» عشیره ای است از طوایف مختلف که در روستای «مشروطه» از توابع سوسنگرد زندگی می کنند و در خود شهر نیز هستند.
- ب- عشایر بیت سعید: این عشایر در شهرهای مختلف خوزستان ساکنند اما جایگاه اصلی آنان به ترتیبی است که ذکر می شود.
- ۱- مرمض که در ساحل رودخانه مالکیه جای دارند.
- ۲- عیّات در کنار نهر «فنیخی» هستند.
- ۳- البوخردان: در جوار نهر «حمیضه» ساکن اند.
- ۴- البوحریز: در کنار رودخانه مالکیه سکونت دارند.
- ۵- آل صوالح در بخش «بستان» به سر می برند.
- ۶- بیت الناسل: اینان نیز بر ساحل نهر «فنیخی» در نزدیکی بستان - می زیند.
- ۷- مَنَابِیه: در کنار نهر «رمیم» -حومه بخش بستان- سکونت دارند.
- ۸- سَعَدُون: در کرانه نهر «فنیخی» اند.
- ۹- آل سواهه: در ساحل نهر «جرایه» -حومه بخش حویزه- به سر می برند
- ۱۰- کروشات: در کنار نهر «رمیم» ساکن اند
- ۱۱- البوعَبَد: در حوالی بستان و ساریه زندگی می کنند.
پنج عشیره دیگر نیز هستند که با بنی طرف هم پیمانند:
- ۱- آل فَرَفَر ۲- آل مِنْفَاضَات ۳- الْثَّعَالِب ۴- آل فَرَا ۵- جَاب. روستانشینان بنی طرف به

زراعت و دامداری و کشت برنج و باغداری و سایر انواع کشاورزی می پردازند.
«بنی طرف» در شهرستان های دشت آزادگان، اهواز، آبدان و خرمشهر سکونت دارند و به مشاغل مختلف اداری، فرهنگی و بازرگانی اشتغال دارند.

آل عامر

آل عامر یکی از عشایر کعب است که اکنون در ساحل کرخه در ناحیه میناو -میان آب- نشیمن دارند.
طایفه های آنان:

۱- آل حاجی ۲- دبات ۳- رُبید ۴- عَطاشِنَه ۵- الْبُنْدَه. روستاییان آل عامر به کشاورزی، باغداری و دامداری اشتغال دارند.

عساکره

عساکره که به لهجه محلی «عساچره» خوانده می شود از عشایر کعب اند و با «ربیعه» هم پیمان. در حاشیه رودخانه کارون - در حومه اهواز-می زیند و به کشاورزی و دامداری مشغولند.

العطب

الطب، تیره ای از تیره های قبیله کعب است. افراد این عشیره در کوت شیخ خرمشهر سکونت دارند.

عبداده

از قبیله های دیرین سال منطقه است که پیش از سده نهم هجری به اهواز آمدند و به سید محمد بن فلاح مشعشع بنیاد گذار امیرنشین حوزه یاری رساندند.
بنی عباده در ناحیه حوزه به سر می برند. آنان از دیر باز در همسایگی فرمانروایان حوزه می زیستند. کشاورزی، پیشه اصلی آنان است.

بنی عباده - به ضم عین- منسوبند بع عباده پسر عقیل پسر کعب پسر ربیعه پسر عامر پسر صعصعه پسر معاویه پسر بکر پسر هوازن پسر منصور پسر عکرمه پسر حصفه پسر فیض عیلان پسر مضر.

این قبیله در میانه های سده پنجم هجری به ریاست قریش بن بدران بر موصل و حلب چیره شدند. این خاندان حکومتگر پس از چند نسل، منقرض گردید و بازماندگانش در اهواز به نزد «باوی ها» بازگشتند.

عبدوه

تیره ای از خفاجه هستند و از آنجایی که کعبیان از سلاله «خفاجه» به شمار می روند، عبوده نیز از کعبیان اند. عبوده در حوزه، اهواز، آبادان، خرمشهر و در آن سوی مرز در بصره و ناصریه سکونت دارند. از تیره های آنان اند:

- ۱- الملحان ۲- السناجر ۳- المسالیم ۴- الصراخب ۵- الفیاده ۶- الجروانه ۷- عبوده
- العرب ۸- البولامی ۹- البو מגامس ۱۰- البوشویطه ۱۱- البوعلیان.

العبوس

واژه «العبوس» خطای رایج است. اینان آل عبس یا بنی عبس اند که از اشراف یمن به شمار می رفتد. به آنان «بنی نمير» هم می گفتند. شاعر و شهسوار نامدار عرب، «عنتره عبسی» از این قبیله است. آنها در پیش از اسلام عظمت و منزلت خاصی داشتند ولی امروزه پراکنده اند. در خرمشهر با «دریس» و «البوحمید» و در آبادان با «کنعان تمیم» و در حوزه با «نیسی ها» همپیمان و هم قبیله شده اند. برخی از آنان با عشیره «بغلانی» در ساحل بهمنشیر و پاره ای از آنها با عشیره «حزبه» در شادگان همداستانند. در روستاهای غالب به گاومشداری و شیرفروشی اشتغال دارند. تیره های آنان:

- ۱- الحمامنه ۲- الجرامشه ۳- العویصی ۴- آل فری ۵- آل صگر ۶- المشاحیت ۷- الشواح.

عرب مارد

آمیخته ای از عشایر «محیسن» هستند که برای حفاظت از جاده اهواز - آبادان به جایی به نام «مارد» آورده شدند و «مارد» کسی است که این افراد را به اینجا آورده بود. روستای «مارد» در ساحل رود «مارد»- که از کارون سرچشمه می گرفت و در هور دورق می ریخت - واقع است و آثار آن هنوز هم باقی است.

عرب الجراحی

افراد این عشیره همانند عشایر «عرب عباس» و «عرب مارد» که در کرانه خاوری رود کارون نشیمن دارند، به چندین قبیله مختلف وابسته اند. این عشیره اکنون جزو قبیله کعب به شمار می‌رود. تیره هایی که به این عشیره وابسته اند هنوز نام عشیره اصلی خود را به دوش می‌کشند، این تیره ها عبارتند از:

- ۱- بنی خالد ۲- الشریفات ۳- ال حمید ۴- الجباره ۵- الحیدر ۶- بربیه ۷- الحواز ۸- البوتفگ ۹- البوناهی.

عچرش

تیره ای از عباده و نیایشان عامر بن عقیل است. آنان جزو قبیله «محیسن» به شمار می‌آیند. نشیمن اصلی آنها در منطقه ای به نام «عچرشیه» در ساحل کارون است و برخی در منطقه بریم و «صوینخ» آبادان و شماری از آنان در کنار رود جراحی و در هندیجان زندگی می‌کنند. اهواز نیز یکی از مراکز سکونت آنهاست که در آنجا پاره ای از آنها با عشایر «باویه» و پاره ای با «آل سعید نعمه» هم پیمانند. تیره های زیر وابسته به «عچرش» اند:

- ۱- عچرش ۲- سجیره که در «غزاویه» سکونت دارند ۳- الحجیدم ۴- الجراونه.

بنوالعلم

پیشر گفتیم که قبایل و عشایر عرب، قرن ها پیش از اسلام به منطقه خوزستان امروزی آمدند. گرچه این تاریخ دقیقاً مشخص نیست اما برخی از پژوهشگران آن را همزمان با کوچ عرب ها از شبه جزیره عرب به عراق می‌دانند. همگان بر این امر متفقند که با وقوع سیل «عرم» و ویرانی سد «مارب» در یمن که در سال ۶۵۰ پ.م رخ داد، این کوچ، انجام گرفت. در منابع فارسی آمده است که شاپور ذو الکتف قبیله «بنی حنظله» را به منطقه خوزستان آورده و در شوشتار و شوش سکونت داده است. سیف الله رسیدیان در کتاب جغرافیای خوزستان می‌نویسد:

«کهنترین قبایل عربی که به این منطقه آمدند، بنی حنظله بودند که شاپور ذو الکتف پس از بازگشت از جنگ با رومیان آنان را با خود آورد. در دوران یزدگرد سوم، و اپسین شاه ساسانی، عرب های خوزستان سر به عصیان نهادند و علیه وی تمرد کردند. آنان از ابوبکر، خلیفه مسلمانان یاری طلبیدند که به نیاز های آنان پاسخ گفت. این امر زمینه را برای یورش مسلمانان

به ایران در زمان عمر بن خطاب آماده ساخت.

«بنو حنظله» یاد شده تیره ای از «تمیم قحطانی» اند که به «بنو حنظله الاکرمین» یا «بني العم» نیز مشهور بودند. اما بر خلاف رشیدیان، سید احمد کسروی در کتاب «شهر یاران گمنام» کوچ نخستین عرب ها را به خوزستان در دوران اشکانیان می داند.

«جریر» شاعر عرب اموی در دیوان خود درباره «بنو العم» چنین می گوید:
سیروا بني العم فala حواز منزلکم و نهرتیری و لم تعرفکم العرب

العمر

تیره ای از باویانند که در شهر اهواز و در ساحل کارون زندگی می کنند. شماری از این عشیره در خرمشهر و رامهرمز می زیند.

العوايد

تیره ای از قبیله «عباده» هستند اما اکنون عشیره مستقلی به شمار می آیند که با قبیله «محیسن» هم پیمان اند. «العوايد» در شهر هندیجان و خور «البزیه» و شماری از آنان در طول کرانه های خلیج فارس - از گناوه تا بندر ریگ- و در روستاهای «مال کاید» و «مال محمدی» و نیز در روستاهای «کمارون» و «شمس العرب» بهبهان و نیز در اندیمشک زندگی می کنند. از تیره های «عوايد»:

١- القصوان ٢- البدران ٣- النجاجير

العيidan

تیره ای از «عنزه» قبیله معروف عرب است. نیمی از آنان در خرمشهر و آبدان و نیم بیشتر در آن سوی مرزند. تیره ها و عشیره های «عيidan»: ١-البو على ٢-البوطعمه ٣-البوحويجي ٤-الوحيد ٥- الحلاف که به دو بخش «حلاف الواقی» و «حلاف البوكتایب» تقسیم می شوند. «العيidan» نیز از قبیله کعب اند.

البوغبیش

تیره ای از «کعب» اند. بخش عده عشیره در شادگان و بخشی دیگر در آبدان و خرمشهر سکونت دارند. «البوغبیش» یکی از عشایر نسبتاً بزرگ قبیله «کعب» است.

البوجضبان

تیره ای از قبیله بنی کعب اند و ادعا می کنند که از فرزندان غضبان بن محمد بن برکات بن عثمان بن سلطان بن ناصر هستند که از سال ۱۱۹۷ تا سال ۱۲۰۹ هجری قمری امیر قبیله کعب بود. آل‌بوجضبان، بومی شهر شادگان اند و بخشی از آنان در منیوحی^۱ و آبادان زندگی می کنند.

آل عبدالخان

مسکن اصلی عشیره عبدالخان روستایی به همین نام -میان شوش و اهواز- است. این عشیره در اصل از قبیله بزرگ بنی لام است و یکی از عمدۀ ترین شاخه های آن به شمار می رود. عشیره عبدالخان دو تیره بزرگ دارد: نصیری و بلاسم. نصیری به خاندان های مختلف تقسیم می شود که مهمترین شان:

۱- نصیری ۲- بنی عقبه ۳- شویه و پیشمال ۴- بهلول و پیشمال

طایفه های هم پیمان با آل عبدالخان:

۱- العبد ۲- بنی تمیم ۳- شمر ۴- بیت غباشی ۵- عطاشنه ۶- الباحینه

عنافجه

عشیره عنافجه از قبیله آل کثیر است. آنان در ناحیه ای به نام «پکاویه» - از توابع اهواز- و در کنار رودخانه دز و به فاصله حدود ده کیلومتر از رودخانه کارون -سکونت دارند. عنافجه به کشت گندم، دامداری و باگذاری اشتغال دارند. عشیره عنافجه به سرکردگی بزرگان عشیره نبرد سختی را علیه رضاخان پیش برندند که به اعدام شیخ حیدر طلیل بزرگ این عشیره انجامید.

بیت غانم

در حومه خرمشهر در ناحیه ای به نام «شلهة أُم الخاصيف» و نیز در «سوره» نزدیک قبیله و در «حفار» خرمشهر می زیند. آنان به علت همسایگی و هم پیمانی با قبیله «محیسن» جزو آنان به شمارند.

طایفه های بیت غانم شامل: «البوقشتال» ، «الخواجات» و «الحلاف» است. حرفة آنان

^۱-«منیوحی» یا «مَنْ يَوْحِي» به معنای لغوی «چه کسی الهام می دهد» است.

کشاورزی و دامداری است.

البوفرحان

عشیره البوفرحان در نهر «یوسف»، «چوبیده»، «تنکه» و جزیره مینو در حومه آبادان زندگی می کنند. خاندان های این عشیره: «آل صلبوخ» - که جزیره مینو، پیشتر به نام او «جزیره صلبوخ» نامیده می شود - و «بیت سلطان» است. البوفرحان به دامداری و کشاورزی اشتغال دارند. بسیاری از آنان در شهرهای خرمشهر و آبادان سکونت دارند.

الفواضل

«فواضل» از سادات علوی اند. مسکن اصلی آنان در «میناو» است. پاره ای از آنان در حوزه نیز نشیمن دارند. نسبت فواضل به امام علی بن الحسین «زین العابدین» -(ع) می رسد. با آل عبدالخان نسبت سبیی دارند. شخصیت هایی از این عشیره به درجه اجتهاد و تبحر در علوم دینی رسیده اند طایفه های فواضل:

الف- طواهر که شامل خاندان های زیرند:

۱- بیت حسین ۲- بیت ناصر ۳- بیت سید عَوَاد

ب- بیت طعمه که به «بیت ایدام» نیز معروفند.

ج- بیت احیمد

د- البوحمودی

садات فاضلی به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. برخی از خاندان های این عشیره در شهر نجف به فضل و علم مشهورند.

الفرطوس

به هر کدام از افراد این عشیره، فرطوسی گفته می شود. مسکن نخستین آنان حوزه بوده است و تیره های عمدۀ این عشیره عبارتند از:

۱- بیت نعیمه فرطوسی که در خرمشهر سکونت دارند.

- ۲- آل محمد در کوت سید صالح اهواز و شاخه ای از قبیله آل سید نعمه به شمار می روند.
- ۳- آل حمود که هم پیمان «حمید» اند و در محله «زویه» اهواز سکونت دارند.
- ۴- «فرطوس» حویزه که با ساعدهای ها هم پیمان اند
- ۵- فرطوسی هایی که هم پیمان عشیره «نصار» اند.

فزاره

قبیله ای از «ذبيان» که نسبشان به قحطان می رسد. کتاب «العبر» می نویسد: «منازل قبیله فزاره در نجد و «وادی القرى» واقع است. اما آنان از نجد کوچیدند و کسی از آنان باقی نماند و قبیله طی در زمین های آنان سکونت گزید. فزاره در اهوازند و گفته می شود که «خرامزه» که در خلف آباد ساکن اند از این قبیله اند.

تیره های فزاره:

۱- العتیبات ۲- العکیبات ۳- ال ثریا

الفهود

الفهود که به فارسی «پلنگ ها» ترجمه می شود از قبیله بزرگ «منتفق» اند که در بالای رودخانه جراحی و در هندیجان و شمار اندکی از آنان در اهواز سکونت دارند. شماری از آنان در رامهرمز با خمیسی ها هم پیمانند: تیره های سه گانه فهود عبارتند از :

۱- الكشاخله ۲- البومرداش (مرداسی ها) ۳- البوعايش. برخی از نسب شناسان عرب آنها را جزو عشایر «بني حطيط» می آورند و بخشی آنان را جزو «بني اسد» قلمداد کرده اند.

فیصلیه

فیصلی ها تیره ای از محیسن و در نهایت تبارشان به بنی کعب می رسد مقر اصلی آنان «کوت شیخ» خرمشهر است. اغلب افراد این عشیره به علت سابقه دیرین شهرنشینی به کار تجارت و کشتیرانی اشتغال داشتند و نسبت به عرب های خوزستان از وضع زندگی نسبتاً خوبی برخوردار بودند. هم اکنون برخی از آنان به خارج کوچیده اند.

القطارنه

القطارنه یا -به لهجه محلی- الگطارنه تیره ای از بنی تمیم اند. قرن ها پیش در «الاحسا» ی شبه

جزیرهٔ عرب می‌زیستند، سپس به قدر رفتد و در آنجا با آل مسلم درگیر شدند که منجر به تبعیدشان شد. از آنجا به بصره و از بصره به اهواز و خرمشهر کوچیدند. از تیره‌های این عشیره:

۱- بیت رَبَّاط

۲- شماخنه

۳- جریش یا (بیت کریش)

«قطارنه» هم پیمان قبیله «محیسن» به شمار می‌روند.

القنواتیه

قنواتی‌ها تبار خود را به قبیله عربی «منحج» می‌رسانند. «خان زاده» شاعر، نسب شناس و یکی از بزرگان این عشیره بر این امر تأکید دارد و هانی بن عروه یکی از یاران امام حسین (ع) را نیای قنواتی‌ها می‌داند. وی قنواتی‌ها را به سه بخش تقسیم می‌کند. قنواتی‌ها ساکن زیدون و اطراف بهبهان که به فارسی تکلم می‌کنند و عربی نمی‌دانند. قنواتی‌ها بندر ماه شهر و سربندر که هم فارسی و هم عربی می‌دانند و سرانجام قنواتی‌های کوت عبدالله اهواز که اغلب فارسی نمی‌دانند.

القیم

القیم که در گویش محلی به آنان «الْغَوَام» گفته می‌شود از بقایای ساکنان کهن آبادانند. یکی از پژوهشگران عرب می‌نویسد: «عشیرهٔ قیم از تبار امام منصور از فرزندان امام موسی کاظم (ع) است».

مرکز اصلی سکونت این عشیره روستای «حضر» است که امامزاده‌ای به همین نام در آنجا وجود دارد و قیم یا «گیم» در لهجه محلی به معنای متولی امامزاده است. این عشیره از زمان های دور، متولی امامزاده «حضر» بوده‌اند. این امامزاده زیارتگاه مردم آبادان است. ناصر خسرو در سفرنامه خود از جزیره «عبدان» نام می‌برد که برخی از مورخان به آن جزیره «حضر» هم گفته‌اند. بخشی از افراد این عشیره در شهر آبادان به کارهای بازرگانی و صنعتی اشتغال دارند.

البوکاسب

البوکاسب یا (البوچاسب) از قبیلهٔ محیسن اند که خود شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگ کعب است. موطن آنان در «قَبَان» بود. آنان در کوچ برخی از عشایر کعب به سرکردگی شیخ سلمان به سوی

دورق شرکت نکردند و همراه با عشایر ادریس و نصار در شهر قبان باقی ماندند. ریاست این عشیره در آن هنگام به عهده شیخ «مرداو» بود. البوکاسب، بعدها به محمره -خرمشهر کنونی- که در آن زمان روستایی با خانه هایی از نی و نخلستان های انبوه بود، کوچیدند. در زمان حاج یوسف - فرزند مهتر مرداو- «سال ۱۲۲۹ هـ - ۱۸۱۲م» خرمشهر بنیاد یافت. وی مباشر شیخ «رحمت الله» امیر فلاحیه در امور باغ هایش در محمره بود. حاج جابر در سال «۱۲۴۸ هـ - ۱۸۳۲م» «محمره» را از امیرنشین کعب جدا کرد و خود را شیخ آن شهر خواند. شاهان قاجار به وی لقب «نصرت الملک» دادند و در روزگار وی بود که معاہده دوم ارض روم - به سال ۱۸۴۷- منعقد شد. فرمانروایی حاج جابر تا سال مرگش ۱۸۷۱ م به درازا کشید و در نجف به خاک سپرده شد. حاج جابر هفت زن داشت که از همه مشهورتر ترکان خاتون بود. حاج جابر وی را از استانبول به کنیزی خرید که بعدها سوگلی اش شد. ترکان خاتون به زبان های روسی، ترکی استانبولی، عربی و فارسی چیرگی داشت. وی نقش مهمی در خاندان آلبوکاسب و امیرنشین آنان ایفا کرد. نصرت الملک بیش از هفت پسر و چهار دختر داشت که از آن میان مزعل و خزعل بودند.

پس از حاج جابر، فرزندش شیخ مزعل از سال ۱۸۷۱ م تا سال ۱۸۹۶ م فرمانروایی کرد که در این سال به دست برادرش خزعل کشته شد. وی نیز در شهر نجف به خاک سپرده شد. شیخ خزعل قدرت خود و البوکاسب را بر منطقه و بر همه عشایر و قبایل خوزستان استوار کرد و با پادشاهان و شیوخ عرب مصر، کویت- بحرین و حجاز و نیز با بریتانیا، روابط نزدیک برقرار کرد. با روحانیان در نجف و کربلا و تهران - و از آن میان با آیت الله مدرس - روابط نیکوبی داشت. عوامل حکومت رضاخان در سال ۱۹۲۵م شیخ خزعل را از عرشه کشتنی ویژه اش در فیلیه دزدیده و به تهران بردنده. وی تا سال ۱۹۳۶م (۱۳۱۵) زندانی بود تا این که در شب چهاردهم خرداد همین سال به دستور سرپاس «مختاری» افرادی به نام «عباس بختیار» و «مقدادی» با همدستی «عباس یاوری»، «عقیلی پور» و «جمشیدی» شیخ خزعل را در اتفاق خفه کردند و در فشی به شقیقه اش کوییدند.

چند روز پس از قتل، «مختاری» چکی به مبلغ ده هزار ریال صادر و «مقدادی» با اخذ آن چک، رسید داد و به ترتیب زیر میان قاتلان تقسیم کرد:

۱- «عباس مختار» که گلوی شیخ را گرفته بود، ۴۰۰۰ ریال

- ۲- «حسین علی فرشچی» که در فرش را به شقیقه شیخ فرو کرده بود، ۳۰۰۰ ریال
- ۳- «عباس جمشیدی» که در حیاط و راهرو مراقبت می کرد، ۲۰۰۰ ریال
- ۴- «عباس یاوری» که در پشت در مراقب بود، ۵۰۰ ریال
- ۵- «عقیلی پور» که در پشت در مراقب بود، ۵۰۰ ریال^۱
- در سال ۱۳۳۳ خورشیدی پیکر شیخ به شهر نجف حمل و در آنجا دفن شد.
افراد عشیره البوکاسب، در روستاهای آبادان و خرمشهر سکونت دارند.

آل کثیر

آل کثیر که به لهجه محلی بدانان «آل چثیر» نیز می گویند از قبیله هایی است که در نخستین سال های بنیادگذاری خاندان مشعشع به این منطقه آمدند. آنان مدتی در اهواز، در حاشیه رود کارون می زیستند و سپس در منطقه جنوب شوشتر و دزفول و شمال رودخانه های کرخه و دز مسکن گزیدند. آل کثیر طی درازانای تاریخ -بسته به استواری یا ضعف حکومت مرکزی - قدرت یافته و بارها بر شوشتر و دزفول دست یافتند و امیرنشینان آل کثیر را در خاور خوزستان پدید آوردند. این امیرنشین، جنگ های بسیاری با امیرنشینان مشعشع داشت که گاهی غالب و گاهی مغلوب آن می شد. مهم ترین رخدادهای تاریخی میان این دو امیرنشین را یادآور می شویم:

- ۱- در سال «۱۱۱۱هـ» مولا عییت از فرمانروایان حوزه به قصد پناهندگی نزد امیر نشین آن کثیر به شوشتر رفت. آل کثیر به وی یاری رساندند. قبیله های حوزه که وضع را چنین دیدند، مولا فرج الله -هماورِ وی - را تنها گذاشتند.
- ۲- در سال «۱۱۶۱هـ» قبیله آل کثیر بر ضد مولا مطلب بن محمد قیام کردند. مولا، موفق به سرکوب قیام نشد و با آنان در «سرخکان» در نزدیکی شوشتر روبرو شد. پس از نبردی خونین، مولا مطلب، عقب نشست و به حوزه بازگشت و آل کثیر بر شوشتر و دزفول دست یافتند.

۳- مولا مطلب در سال «۱۱۶۵هـ» بار دیگر با لشکریان آل کثیر رو به رو شد. آل کثیر در آن هنگام، شوشتر و فرمانروای آن شهر «عباس قلی خان» را در محاصره خود داشتند. پس از شنیدن خبر لشکر گشی مشعشعیان، شوشتر را ترک کردند و به مساف آنان شتافتند. این جنگ

۱- به نقل از جامی: گذشته چراغ راه آینده است، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۲.

چهارماه به درازا کشید که سرانجام هیچ یک از دو طرف به پیروزی دست نیافتند و مشعشعیان مجبور به بازگشت شدند.

آل کثیر در این دوران ملوک الطوایفی تلاش داشتند با جنگ و نبرد با امیرنشین های همسایه، قدرت خود را تحکیم بخشنده امانه آل کثیر و نه بنی طرف هیچ گاه نتوانستند مانند کعبیان یا مشعشعیان حکومت هایی استوار با نهادهای ویژه یک دولت- حکومت، زندان یا نهادهایی حقوقی و قانونی که لازمه آن است- به وجود آورند. در مورد آل کثیر دوره کوتاه فرمانروایی شیخ حداد را باید مستثنی کرد. آل کثیر به هنگام برپایی امیرنشین کعب با شیوخ این امیرنشین یعنی الbonاصل که در منطقه دورق فرمانروایی داشتند، بارها جنگیدند و از گسترش امیرنشین آنان ممانعت کردند. سید احمد کسروی در تاریخ پانصد ساله خوزستان می نویسد: در سال «۱۲۶۵ هـ - ۱۸۴۹» همزمان با قدرت یافتن حاج جابر بن مرداو - پدر شیخ خزل- در فیلیه، شیخ حداد بن فارس، رئیس قبیله آل کثیر، خود را پادشاه شوشترا و دزفول خواند و فرمانبردار شیخ جابر نشد. همزمان، شیخ «مهاوی» رئیس قبیله بنی طرف و شیخ طلال رئیس قبیله باوی نیز نافرمانی آغاز کردند. اما شیخ خزل فرزند حاج جابر - که قدرت بسیاری یافته بود، همه این قبایل را به زیر سلطه خود در آورد و شیوخ نافرمان را به زندان انداخت یا سرکوب کرد.

قبیله آل کثیر در جنگ جهانی اول - همچون قبیله بنی طرف، بنی کعب، زرگان و باویه - به فتوای علمای نجف، در کنار ترکان عثمانی قرار گرفتند و بر ضد انگلیسی ها جنگیدند. تیره های این قبیله فراوان اند. افراد این قبیله در روستاهای کشاورزی و دامداری مشغولند. بخش اعظم کارگران طرح نیشکر هفت تپه و کارخانه های وابسته به آن را افراد این قبیله تشکیل می دهند. علامه دهخدا دو عشیره «عنافجه» و «ضیاغم» - ضیغمی ها- را جزو قبیله بزرگ آل کثیر آورده است. سه خاندان عمدۀ دیگر آل کثیر «بیت سعد»، «بیت کریم» یا چریم و «بیت ناصر» هستند. طایفه خنیفری وابسته به بیت کریم است و خنیفر جد این خاندان است. شاه حداد از خاندان «بیت سعد» بود. تیره های بیت کریم عبارتند از الف) بیت مشعل ب) بیت عبدالشيخ ج) بیت امساعدالسحاب د) بیت غانم الشیبب عشیره های وابسته یا همپیمان با بیت کریم:

۱- دیالم ۲- زبید ۳- نیس ۴- البوحمدان ۵- بنی نعامه ۶- کرخیه ۷- صعاibre ۸- ملایین.

خاندان کرمی

از خاندان های کهن حويزه است که اغلب افرادش روحانی اند. تبار آنان به شیخ جمال الدین بن اکبر حويزی می رسد. نیایشان شیخ کرم الله بن شیخ محمد حسن است که لقب شان را از وی گرفته اند. افراد این خاندان هم اکنون در اهواز و حويزه می زیند.

کعب

قبیله کعب در لهجه محلی «چَعْب» تلفظ می شود از قبیله های بزرگ و بلند آوازه خوزستان است که در نواحی مختلف استان نشیمن دارند. در عراق نیز خاندان هایی از کعب می زیند که شمارشان از کعبیان ایران کمتر است. در تاریخ عرب آمده است که، «کعب» نام ویژه رجال بسیاری است که نامدارترینشان: «الاعلام» خود، بیست و یک نام «کعب» را در عهد جاهلی و سیزده تن را که اسلام آورده بودند، بر می شمرد. وی تبار آنان را به کعب بن عامر، رئیس قبایل کعب می رساند. احمد کسری در بخش دوم کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» که به کعبیان اختصاص یافته است، آنان را از بنو خفاجه می شمرد که دو تیر بوده اند. یکی بنو کعب و دیگری بنو حزن. وی درباره آمدن کعبیان به خوزستان چنین می نویسد: «در آمدن کعبیان به خوزستان در این باره نوشته آشکاری در دست نیست. آنچه ما از جستجو به دست آورده ایم این است که اینان در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ در زمان حکمرانی افراسیاب پاشادیری در بصره، به خوزستان درآمده اند. زیرا این یقین است که نخستین نشیمن کعبیان به قبان و آبادی های آن بوده و به نوشته شیخ فتح الله کعبی، قبان از شهرهایی است که افراسیاب پاشا بر گشوده و از آن خود کرده بود».

به هنگام دستیابی شاه عباس بر عراق، شیخ بدر بن عثمان - رئیس قبیله کعب - از فرمانبرداری وی سر باز زد. پس از فرار «حسین پاشا» دیری به هند و پایان یافتن فرمانروایی «آل افراسیاب» در بصره، اغلب عشایر کعب به بندر مشهور (ماه شهر کنونی) کوچیدند. ولی با شدت یافتن قحطی و گرسنگی به «قَبَّان» موطن اصلی شان بازگشتند. شیخ منصور از نخستین فرمانروایان قدرتمند امیرنشین کعب است که با کشورهای استعمارگر اروپایی در خلیج فارس در افتاد. وی برادر شیخ ناصر بود که فرزندانش - ابو ناصر - تا صدها سال بر شهر قَبَّان فرمان می راندند.

«پیترو دلاوله» جهانگرد ایتالیایی که در سال ۱۶۲۵ م از اهواز و حوضه رود کارون دیدن کرده

بود می نویسد: «شیخ منصور بر تمامی حوضه کارون تا دهانه شط العرب چیره بود». شیخ «سلمان»^۱ - از امیران بلند آوازه و با نفوذ کعب- بصره را نیز ضمیمه امیرنشین خود کرد. سلمان ناوگان دریایی داشت که شامل ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک جنگی بوده است. وی با کریم خان زند و نیز با انگلیسیان پرتغالیان و عثمانیان جنگ هایی داشته است. به سبب چیرگی این امیرنشین بر شمال خلیج فارس و گسترش ناوگان دریایی شیخ سلمان، بازرجانی دریایی سده هجدهم میلادی به خطر افتاد.

در اینجا نام شیوخ و امیران کعب را می آوریم. آنان شامل خاندان های «البوناصر» و «البوکاسب» اند که به ترتیب در «قبان» و «قیلیه» فرمانرویی داشتند.

امیران البو ناصر

نام	تاریخ	مدت
علی بن ناصر	۱۱۰۲ هـ - ۱۱۳۵ هـ	سی و سه سال
عبدالله بن ناصر	۱۶۹۰ م - ۱۷۲۲ م	
سرحان بن ناصر		
رحمت بن ناصر		
فرج الله بن عبدالله	۱۱۴۶ هـ - ۱۱۴۶ هـ	یازده سال
	۱۷۲۲ م - ۱۷۳۳ م	
طهماز بن خنفر بن ناصر	۱۱۴۶ هـ - ۱۱۵۰ هـ	چهار سال
	۱۷۳۳ م - ۱۷۳۷ م	

۱- سلمان بن سلطان بن ناصر بن ثامر که از سال «۱۱۵۰ هـ - ۱۷۳۷ م» تا «۱۱۸۲ هـ - ۱۷۶۸ م» فرمان راند. «تبیور» جهانگرد اروپایی که در سال «۱۷۶۵ م» از استان خوزستان دیدن کرده دوران شیخ سلمان را به عنوان دوران زرین زندگی مردم عرب این دیار ستوده است.

نام	تاریخ	مدت
بندبن طهماز	۱۱۵۰ - ۱۱۵۰ هـ ۱۷۳۷ - ۱۷۳۷ م	دو ماه
سلمان بن سلطان	۱۱۸۲ - ۱۱۵۰ هـ ۱۷۶۸ - ۱۷۳۷ م	سی و دو سال
عثمان بن سلطان	عثمان بن سلطان که همراه با سلمان در حاکمیت مشارکت داشت و در سال ۱۱۷۸ هـ _ ۱۷۶۴ م درگذشت	
غانم بن سلمان	۱۱۸۳ - ۱۱۸۲ هـ ۱۷۶۹ - ۱۷۶۸ م	بیش از یک سال
داوود بن سلمان	۱۱۸۴ - ۱۱۸۳ هـ ۱۷۷۰ - ۱۷۶۹ م	یک سال
برکات بن عثمان	۱۱۸۴ - ۱۱۹۷ هـ ۱۷۶۹ - ۱۷۷۰ م	سیزده سال
غضبان بن محمد	۱۱۹۷ - ۱۲۰۷ هـ ۱۷۷۰ - ۱۷۸۳ م	ده سال
مبارک بن غضبان	۱۲۰۹ - ۱۲۰۷ هـ ۱۷۹۴ - ۱۷۹۲ م	دو سال
فارس بن داوود	۱۲۱۰ - ۱۲۰۹ هـ	یک سال

نام	تاریخ	مدت
علوان بن محمد	۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ م	شش سال
محمد برکات	۱۲۱۰ ه - ۱۲۱۶ ه	پازده سال
غیث بن غضبان(بار اول)	۱۲۱۶ - ۱۲۲۷ ه	چهار سال
عبدالله بن محمد(بار اول)	۱۲۳۱ ه - ۱۲۳۱ م	هفت ماه
غیث بن غضبان(بار دوم)	۱۲۳۱ ه - ۱۲۴۴ ه	سیزده سال
مبارک بن غضبان	۱۲۴۴ ه - ۱۲۴۷ ه	سه سال
عبدالله بن محمد(بار دوم)	۱۲۴۷ ه - ۱۲۴۷ م	چند ماه
ثامر بن غضبان	۱۲۴۷ ه - ۱۲۵۳ ه	شش سال
عبدالرضا بن برکات	۱۲۵۳ ه - ۱۲۵۴ ه	یک سال

نام	تاریخ	مدت
فارس بن غیث	۱۲۵۴ - ۱۲۵۸ هـ ۱۸۳۸ - ۱۸۳۷ م	چهار سال
لَفْتِه بن مُبادِر	۱۲۵۷ هـ - ۱۸۴۰ م	
جعفر بن محمد احمد بن عیسی	۱۲۵۷ - ۱۳۱۶ هـ ۱۸۴۱ - ۱۸۹۷ م	
عبدالله بن عیسی	۱۳۱۶ هـ ۱۸۹۷ م	

از زمان «فارس بن غیث» که همروزگار حاج جابر بود، اندک اندک کشمکش میان شیوخ کعب البوناصر فزوون گشت و از قدرت امیرنشین آنان کاسته شد و بر توان کعب البوکاسب افزوده شد.

امیران البوکاسب که در فیلیه، بودند:

- ۱- حاج جابرین مرداو ۱۲۴۸ - ۱۳۹۸ هـ
- ۲- مزعل بن جابرین مرداو ۱۲۹۸ - ۱۳۱۵ هـ
- ۳- خزرعل بن جابرین مرداو ۱۳۴۴ - ۱۳۱۵ هـ

۱۸۹۷ - ۱۹۲۵ م

اغلب عشایر کعب در جنگ جهانی اول به فرمان علمای دین در برابر انگلیسیان ایستادند. هم چنین چندین بار بر ضد رضاخان شوریدند که همه قیام‌ها با سرکوب روپروردند. در این مقاله راز چندی به عشایر و طوایف کعب اشاره رفته است و در اینجا به اختصار به آنها می‌پردازیم این عشایر عبارتند از:

- ۱- عساکره
- ۲- البوصیّبیح
- ۳- البوغبیش
- ۴- البوکاسب «البوچاسب»
- ۵- البوناصر
- ۶- مقدم

«مِجَدٌ» ۷- حَنَافَرَه ۸- شَاوَرْدِيَه ۹- الْبُؤْذَلِيَّ ۱۰- اِدْرِيس ۱۱- الْبُوْصَمُور ۱۲- الْبُوْغَضَبَان ۱۳- كُثَيْرَات ۱۴- النَّصَارَه ۱۵- الْمُحِيسَن ۱۶- كَعْبَ مَنَانْ يَا كَعْبَ عُمَير ۱۷- كَعْبَ الْحَايَى ۱۸- كَعْبَ فَرْجَ اللَّهِ ۱۹- كَعْبَ كَرْمَ اللَّهِ.

كَعْبَ مَنَانْ

به این عشیره کعب عُمَير هم می گویند. وجه تسمیه این عشیره از نام جدشان «عُمَير» است. اغلب به نام «مَنَانْ» جد «عُمَير»، «كَعْبَ مَنَانْ» نامیده می شوند. این عشیره به دو خاندان تقسیم می شود:

الف- بَيْتُ عَلَى يَا كَعْبَ عُمَير

ب- بَيْتُ حُمُود

الف- بَيْتُ عَلَى: افراد این خاندان در ناحیه میان شاور -حمیدیه و اهواز ساکنند.

طایفه هایشان عبارتند از:

۱- الْخُمُولَه ۲- رِبُودْ يَا «حُوشِيَّه» ۳- الرِّبَاط ۴- الْبَعِيَّث ۵- زُبَيدَه ۶- الْشَّحِيفَه ۷- الْبُنَدَه ۸-

العطاشنه ۹- سادات فاضلی که به سبب همسایگی با کعب عُمَير هم پیمانند.

ب- بَيْتُ حُمُود: طایفه های عمدہ این خاندان را می توان چنین نام برد:

۱- جُبِيرَات

۲- عَزَّى

۳- الْحَالِى

۴- السَّادَاتُ کَه هم پیمانند

۵- الْمَلاَيِّين

۶- الشَّحِيف

كَعْبَ الْحَايَى

این عشیره که به زبان فصیح عربی همان (كَعْبَ الْحَاجِي) است به طایفه های زیر تقسیم می شود:

الف- الْبُوْبَرِيسَم شامل خاندان های ۱- بَيْتُ سِيَاج ۲- بَيْتُ بَرِيسَم

ب- الْبُوْمَصْطَفَى

ج- الْبُوْحَرِيجَه

د-البومیز

دو طایفه سادات طاهری (الطاہر) و بیت طعمه با طایفه البومیز هم پیمانند. کعب الحایی به کشاورزی و دامداری مشغولند و در روستای «الحایی» در نزدیکی اهواز سکونت دارند.

کعب فرج الله

نام این عشیره از نام فرج الله بن مبادر بن غضبان بن محمد بن برکات بن عثمان بن ناصر، گرفته شده است. «ناصر»، همان جد کعب «البوناصر» است که پیشتر ذکر شان رفت. دو عشیره کعب فرج الله و کعب کرم الله تا ۸۴ سال پیش یکی بودند اما پس از آن به دو پاره تقسیم شدند.

آنان هم اکنون در ناحیه «عشاره» در دو سوی رودخانه «دز» در یکجا نشیمن دارند کعب فرج الله شامل هفت طایفه است:

الف- البوعواره ۱ - بیت سلمان ۲-البونصر الله

ب- رُغیبی

ج- البویری

د- آل أبیض

ه- البوبردیه

و-البوتیمیم

ز- سادات جَعاوَلَه که جزو کعبیان نیستند و با آنان در یک منطقه می زیند.

کعب کرم الله

افراد این عشیره، همان گونه که گفته شد در همسایگی عشیره کعب فرج الله می زیند. این عشیره به ۷ طایفه تقسیم می شوند:

الف- البوعواره ب- البوبیده ج- البدنه د- البوتیمیم ه- الدلفیه و- البعیث ز-

البودْغیش ح- بیت کریم ط- سادات جَعاوَلَه که با کعب کرم الله هم پیمان و همسایه اند. افراد این عشیره در روستاهای نیز به کشاورزی و دامداری می پردازند.

کنانه

تیره ای از «مضر» قبیله نام آور عرب اند. در محل به آنها «چنانه» می گویند. ذهبی، نویسنده کتاب «العبر» درباره کنانه می گویند: «محل سکونتشان در مکه و تبارشان از یمن است». و نویسنده «انساب العرب» می نویسد که «کنانه» از نسل خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضراند. از خزیمه تیره دیگری نیز منشعب می شود که به «بنوشقره» یا به لهجه محلی «بنوشگره» معروفند. اینان در همسایگی برادران کنانی خود زندگی می کنند. شماری از کنانه در حوزه و در ساحل رود کرخه و نیز در شهر رامهرمز و میناو زندگی می کنند. برخی از آنان با آل کثیر و برخی دیگر در اهواز با باوی ها هم پیمان اند. از تیره های آنان:

- ۱- آل قمر که در منطقه به آنها «الگمیرات» گفته می شود.
- ۲- الدریسات ۳- آل مسعود ۴- آل فهد ۵- آل عویتی ۶- الزریجات ۷- الجلالات ۸- الشحیفات ۹- الشقران یا «شگران» که در گیلان - مازندران و خراسان (در روستای طیبات) نیز سکونت دارند. بسیاری از افراد این عشیره در اصفهان و شیراز نیز نشیمن دارند و در این شهر محله خاصی به نام «اشقرآباد» دارند. «کنانه» در دوران حاج جابر بن مرداو تا زمان شیخ خزعل جزو قبیله آل کثیر به شمار می رفتند.

بیت کنعان

آل کنعان تیره ای از قبیله «تمیم» اند و هر یک از آنان را «کنعانی» گویند. بیت کنعان از ستون های عده عشیره «محیسن» هستند چون با آنان هم پیمانند. آنان در آبادان و خرمشهر و اهواز و رامهرمز و سربندر و ماشهر سکونت دارند. تمیمی های ساکن اهواز نیز به آنان وابسته اند.

بني لام

پاره ای از پژوهشگران را نظر آن است که بنی لام از سرزمین شام به حوزه و بستان آمدند و «لام» کسی بود که در آغاز، خود تنها آمده بود.

چراگاه های بنی لام -که تبارشان به فحطان می رسد- پیش از کوچ آنان به شام در حومه «یثرب» بود. آنان، پیشر ساکن یمن بودند که پس از شکسته شدن سد «مأرب» همراه سایر قبایل قحطانی به سرزمین حجاز کوچیدند. اما حجازیان -یعنی عدنانی- آنان را از

حجاز بیرون راندند که بخشی به سوی شام و بخشی به سوی عراق و خوزستان کوچیدند. اینان همگی قحطانی بودند. کوچندگان به سوی شام -سوریه، لبنان، اردن و فلسطین کنوی- را غسانیان و کوچندگان به سوی عراق و حوزه را منذریان نامند.

بنی لام در دشت ها و بیابان های عراقی و شام و نجد و حجاز پراکنده بودند تا آن که «لام» پیدا شد و فصل جدیدی را زندگی شان گشود. بعدها بنی لام که در رأس آنان «براک بن مفرج بن سلطان الطایی» قرار داشت، در ناحیه میان عماره و حوزه مستقر شدند. وی سپس به حوزه کوچید و در کنف حمایت خاندان مشعشع جای گرفت و مشاور مولا سجاد (۹۴۸ هـ - ۹۹۲ هـ) شد و در میان عشایر جایگاه والایی یافت. «براک» دو پسر به نام های «حافظ» و «عبد» -معروف به رجیل- داشت. کولای حوزه دستور داد تا «حافظ» را در مدرسه شاهزادگان مشعشع بگذارند. وی در آنجا با مسائل سیاسی و عشایری آشنا گردید و بعدها شاعر و ادیب و شهسوار معروفی شد. او شاعران و شهسواران را دور خود جمع می کرد و در میان قبیله ها آوازه ای یافت. وی گرچه بعدها و به ویژه پس از مرگ پدر، سر از اطاعت مشعشیان برداشت اما در نهایت به دوستی آنان نیاز پیدا کرد و در هر فرصتی اظهار پیروی کرد. شیخ حافظ دو پسر داشت به نام های «نصیر» و «نصر». «نصیر» طبق روال پدر با مشعشیان روابط خوبی داشت و خراج می پرداخت تا این که در سال ۹۷۹ هـ در گذشت. پس از وی فرزندش شیخ فرج ریاست قبیله بنی لام را به عهده گرفت. در زمان شیخ فرج بود که قبیله بنی لام به سوی اهواز روی آورد و در ناحیه ای که اکنون «عبدالخان» نام دارد جای گرفت. عبدالخان یکی از فرزندان شیخ فرج و در واقع کوچکترین فرزند وی بود که چون مادرش از قبیله آل کثیر بود به ریاست عشایر بنی لام تعیین گردید. آل کثیر از همسایگان بنی لام به شمار می روند. آنان از تبار قحطانی و جایگاهشان از رامهرمز تا شوشتر و کرخه علیا تا دامنه های کوهستان و عبدالخان گسترشده است. عبدالخان برادری به نام عبدالشاه داشت که ریاست تیره ای از عشایر بنی لام با او بود. پس از عبدالخان، فرزندش «جادر» جانشینش گردید. وی کریم النفس و دلاور بود. شیخ جادر در سال ۱۰۵۲ هـ در گذشت اما چون فرزندانش کوچک بودند ریاست قبیله به شخصی به نام «سیدین بلاسم» رسید که از موالی حوزه پیروی می کرد و خراج می پرداخت تا این که در سال ۱۰۷۶ هـ در گذشت و «جساس بن رحمه بن نصار» شیخ بنی لام شد. «جساس» نخستین شیخ بنی لام بود که از پرداخت خراج به مشعشیان خودداری ورزید ولی ناگزیر به ترک تمامی اراضی و عشایری شد که پیرو فرمانروایان حوزه بودند و به منطقه «دویریچ» و «الیطب» تارودخانه

کرخه، بسنه کرد. بعدها سپاهیان مشعشی به سرکردگی مولا ابراهیم با نیروهای قبیله «بنی لام» به فرماندهی «جساس» جنگیدند که نتیجه آن شکست مولا ابراهیم بود. جساس در سال ۱۱۰۵ هـ پس از دستیابی به قدرت و شهرت در میان عشایر درگذشت. پس از وی «مشعل» (د. ۱۱۴۱) سرکردگی «بنی لام» را به عهده گرفت پس از مشعل، فرزندش «جندیل» (د. ۱۱۷۸ هـ) و پس از وی فرزندش محمد که خوی آرامی داشت جانشین شد تا این که در سال ۱۲۱۵ هـ درگذشت. پس از محمد، فرزندش «مذکور» جانشین وی گردید. در این هنگام نبردهای خونینی میان قبیله «بنی لام» و قبایل منافق در گرفت. شیخ «مذکور» در سال ۱۲۵۷ هـ درگذشت. در این هنگام «بنی لام» به تیره های زیر تقسیم گردید:

- ۱- آل عرار
- ۲- آل علی خان
- ۳- آل مذکور

۴- آل جندیل. و این «جندیل» همان جندیل پیش گفته است که بزرگ این خاندان بود. پس از شیخ مذکور، فرزندش شیخ مزبان، سرکردگی قبیله را به دست گرفت. مزبان سه فرزند داشت که پس از مرگش، یکی از آنان به نام شیخ «بنیان» سرپرستی قبیله را عهده دار شد. شیخ بنیان در سال ۱۳۱۵ هـ (۱۸۹۷) درگذشت. پس از شیخ بنیان، فرزندش «غضبان» معروف به «غضبان البنیه» -ابوقداره- به ریاست این قبیله رسید. وی از تواناترین و دلیرترین سرکدگان قبیله بنی لام است.

نبردهای شیخ غضبان و شیخ خزعل

شیخ غضبان از شیوخ مقتدر بنی لام به شمار می رفت. وی هنگامی که از جایی به جایی می رفت، هزار شتر تدارکاتش را حمل می کردند. در دوره شیخ خزعل، نبردهای خونینی میان شیخ غضبان و شیخ خزعل در گرفت که مهمترین آنها نبرد «حجیف» -ناحیه ای میان اهواز و حویزه- است که در ماه رجب سال ۱۳۳۲ هـ ق (۱۹۱۴ م) رخ داد. در راس لشکریان شیخ خزعل- متشکل از قبایل محیسن، باویه، کعب و دیگر عشایر رامهرمز و هندیان -شیخ حنظل بن محمد بن حاج جابر و سر فرمانده سپاه شیخ غضبان- متشکل از عشایر بنی لام- شیخ حسن الداخل، پسر عمومی شیخ غضبان بود. هر دو لشکر در ناحیه «حجیف» رودرو شدند که نتیجه، پیروزی لشکریان شیخ خزعل بر سپاهیان شیخ غضبان بود. در این نبرد، حسن الداخل، فرمانده

لشکر بنی لام زخمی و اسیر شد. میان خلیف محمد نماینده شیخ خزرعل در «میناو» و لشکریانش از یک سو و سپاهیان بنی لام از سوی دیگر، جنگی در گرفته بود که در آن لشکر شیخ خزرعل شکست خورد و خلیف محمد و همراهانش گریختند. این شکست بر شیخ خزرعل گران آمد و باعث شد تا لشکر نیرومندتری را گسیل کند که شرح آن پیشتر رفت. شیخ حنظل با شیخ الداخل، نه همانند یک اسیر بل همچون یک مهمان با احترام برخورد کرد. شیخ حنظل نامه‌ای برای شیخ خزرعل که در آن هنگام در کاخ خود در اهواز به سر می‌برد نوشته و اسارت حسن الداخل و پنج تن دیگر از سرشناسان قبیله بنی لام و نیز غلام شیخ غضبان به نام «شعلان» را به اطلاع وی رساند. شیخ خزرعل بنا به سیاست‌های خاص خود، همه آنان را عفو کرد تا نزد قبیله خویش برگردند.

شیخ غضبان و نبرد با انگلیسی‌ها

انگلیسی‌ها در پایان سده نوزدهم و آغاز قرن بیستم برای چیرگی بر اقیانوس هند و دستیابی به میراث مرد بیمار (دولت عثمانی) نقشه می‌کشیدند. آنان با امیران حاشیه خلیج فارس و از آن میان شیوخ کوت (در سال ۱۸۹۹م) معاهده‌هایی بستند تا بر عراق و شبه جزیره عرب تسلط یابند. در سال ۱۹۱۳ انگلیس با شیوخ خلیج فارس و نیز با شیخ خزرعل و سرشناسان بصره تماس گرفت تا زمینه را برای اشغالگری های آینده آماده سازد. دولت عثمانی پس از شکست سپاهیانش در جنگ جهانی اول با استناد به فتواهای برخی از علماء و زیر پوشش دین، از قبیله‌ها و عشیره‌های عرب خوزستان یاری خواست. یکی از کسانی که به این فتواه‌ها گردن نهاد شیخ غضبان بنیه بود که تا «سماؤه» - شهری در عراق - با ارتش شکست خورده عثمانی به سرکردگی فاضل داغستانی همراه گردید. داغستانی از شیخ غضبان خواست تا به دیار خود برگردد و بی طرفی خود را اعلام کند. وی نپذیرفت و در ناحیه ای به نام «العماره» مستقر شد. انگلیسی‌ها با بازگشت غضبان مخالف نکردند زیرا برای تعذیه ارتش بریتانیا به گوسفندان شیخ نیاز داشتند. شیخ غضبان از بزرگترین دامداران منطقه بود. از این رو حاج عبدالله فیلپی، جاسوس معروف انگلیس با او تماس گرفت و برای خرید گوسفند مبالغه زیادی به او پیشنهاد کرد. غضبان ابتدا نپذیرفت اما سرانجام این پیشنهاد را قبول کرد. ولی این مساله دوام نیاورد. انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند تا شیخ غضبان را از قبیله اش جدا کنند یا این که عبدالکریم فرزند بزرگتر شیخ را گروگان بگیرند. شیخ غضبان از نماینده ارتش بریتانیا خواست تا یک شب به او

مهلت دهد. شب هنگام، شیخ همراه بخش بزرگی از عشایر بنی لام به سوی «سماوه» حرکت کرد تا به ارتش عثمانی بپیوندد. هنگامی که ارتش شکست خورده عثمانی از «کوت» به سوی بغداد عقب نشست، شیخ غضبان به «عماره» بازگشت و با یورش به کشتی های انگلیسی برای کشتیرانی آنان در رودخانه دجله مانع ایجاد کرد. وی با یورش به تدارکات انگلیسی ها، ضربه هایی به آنها وارد ساخت. چون دولت انگلیس نیاز به آرامش داشت کوشید تا او را از عراق بیرون کند اما شیخ خرعل شفاعت او را کرد و شیخ غضبان در سال ۱۳۳۶ هـ - ۱۹۱۷ م با زنان و کودکان و خدم و حشم خود به فیلیه آمد و در کاخ شیخ چاسب - فرزند شیخ خرعل - که در کنار قصر خرعل بود، مسکن گزید. شیخ غضبان چهار سال در فیلیه بود تا این که در اوخر سال ۱۳۳۸ هـ حکومت بریتانیا حس کرد که شیخ غضبان قصد شورش علیه مصالح آنها را دارد. لذا تصمیم گرفت او را به جزیره هنگام در خلیج فارس تبعید کند که البته بعد این تصمیم تغییر یافت و او را در سال ۱۹۲۰ به کویت تبعید کردند. در ۱۰ محرم سال ۱۳۳۹ هـ با بند و بست سالم المبارک الصباح، حاکم آن زمان کویت و دولت انگلیس، شیخ غضبان از کویت به جزیره هنگام تبعید شد. در سال ۱۹۲۱ با برپایی حکومت ملی در عراق و بازگشت شیخ غضبان شدند. این درخواست به سرپرسی کاکس در لندن نیز رسید و شیخ غضبان به عراق بازگشت و عضو نخستین مجلس موسسان عراق شد و با خانواده اش در بغداد اقامت گزید و بدین سان برگی از تاریخ قبیله بنی لام به پایان رسید.

تیره های «بنی لام»

- ۱- آل قمیر ۲- بنی عقبه ۳- المtarafe ۴- الزمل ۵- بلاسم ۶- العلاونه ۷- النصیری ۸- الدحیمی ۹- عبدالخان

المحسین

قبیله محسین وابسته به ایل بزرگ کعب است که قرن هاست در این دیار نشیمن دارد. محسین جزو قبایلی بود که هنگام کوچ عشایر کعب به «دورق» در «قبان» باقی ماند. یکی از تیره های محسین به نام البوکاسب «البوچاسب» در فیلیه به فرمانروایی رسیدند. افراد این قبیله در خرمشهر و بهمنشهر، نشیمن دارند. اکنون غالب در خرمشهر ساکنند.

ب- البوفرحان: در «نهر یوسف»، «چوبیده»، «تنگه» و جزیره مینو و نیز شهرهای آبدان و خرمشهر سکونت دارند.

ج- دوالم: که پیشتر ذکر شان رفت.

د- بغلانیه: پیش بدانها پرداخته ایم.

ه- بیت غانم: در روستاهای «شلهه ام الخصایص»، «بلیتایه»، «زیادیه» و «سوره» - نزدیک فیلیه - و در حفار خرمشهر نشیمن دارند.

آنان به علت هم پیمانی با قبیله محیسن، جزو این قبیله به شمارند. خاندان های بیت غانم شامل:

الف- البوشتال ب- خواجات ج- حلاف.

افراد این قبیله در روستاهای خلداری، صیفی کاری و زراعت گندم و جو اشتغال دارند.

مزرعه

نیاکان این عشیره از منطقه حجاز بودند و پیش از پیدایی اسلام به این منطقه آمده اند. این عشیره در دوره شیخ خزعل در نواحی «بستان» و «حویزه» سکونت داشت. وی که سیاست تفرقه اندازی میان عشایر را پی می گرفت میان «مزرعه» و «سواری» از یک سو و «بنی طرف» از سوی دیگر اختلاف و جنگ و جدال انداخت. در نتیجه بخشی از افراد این عشیره به «میناو» رفتند و با آل کثیر هم پیمان شدند. پس از سقوط شیخ خزعل، عشیره مزرعه در روستای «ابو حمیضه» در پنج کیلومتری سوسنگرد گرد آمد. این عشیره - در اساس- از دو عشیره زیر تشکیل می شود.

الف- بیت حامد ب- آل مومنین

عشیره نخست در ناحیه «میناو» در ساحل رود شاور و دومی در حویزه و بستان نشیمن دارند.

عشیره مزرعه را هفت طایفه است که سه طایفه در ناحیه «میناو» و چهار طایفه در بستان و شادگان سکونت دارند.

در میناو:

الف- طایفه سعیدیه ب- زدیرات ج- الامه
طوابیفی که در بستان می زیند عبارتند از:

الف- الهریزات ب- البوحر ج- البوجبر د- البوحریجه المطُور

مطوری ها یا «مُطُور» در خرمشهر ساکنند و با قبیله محسن هم پیمان اند. برخی آنان را جزو این قبیله می شمارند مُطُوری ها در آبادان، محرزی جزیره مینو و چوییده نیز خانه دارند. «المطُور» در روستاهای به کشاورزی می پردازند.

برخی را باور بر آن است که «مطُور» از قبایل حجازی «مطیر» اند و بعضی دیگر گفته اند که آنان از قبیله «سبیع» اند ولی در واقع آنها تیره ای از «طی» و از فرزندان حاتم طایی اند. «مطُور» برادران «صقور» اند «مطُور» عشیره ای نسبتاً بزرگ و دارای تیره ها و خاندان های بسیار است. خاندان فاضلی چندین سال است که ریش سفیدان عشیره مطُور به شمار می روند. پاره ای نیز تبار «مطُور» را از قبیله کهنسل بنی است می دانند.

البومحمود

تیره ای از عشیره کعبی دریس که در روستاهای «جرف» طویجات و «فیه» از توابع کوت شیخ خرمشهر زندگی می کنند. محمود نیای بزرگ آنان است.

بنی مره

عشیره ای از «اویس» وابسته به طائیان قحطانی. در دوران قدیم در حجاز می زیستند. در دوره عباسی به عراق آمدند و در ناصریه در همسایگی بنی سعید سکونت گزیدند و از آنجا به خرمشهر و اهواز آمدند. امروز در روستاهای «الطره» و «حضر» از توابع آبادان و در روستای «دره» و «نهرسیاب» در خرمشهر اقامت دارند. تیره های بنی مره:

- ۱- آلوخاطر
- ۲- آلونوشه
- ۳- آلوبیدر
- ۴- آلوسعده
- ۵- الحسان

آلبومسلم

آلبومسلم از «بنی ربيعه» و تبار قحطانی دارند. مولف «تاریخ سیاسی کویت» را اعتقاد بر آن است که آلبومسلم در گذشته فرمانروای قطر بوده اند ولی در جنگی که میان آنان و «جمیلیان» رخ داد، شکست خوردند و به خرمشهر آمدند. آلبومسلم امروزه با «محیسن» و «بغلانی ها» همپیمان اند.

مشعشیان

اصولاً مشعشیان را نمی توان جزو قبایل و عشایر به شمار آورد. چون خاندان آل مشعش از سده نهم هجری، شهرنشین و خاندانی حکومتگر بوده اند. از این رو خواننده برای اطلاع از تاریخ مفصل آنان می تواند به «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، «تاریخ المشعشین»، «مجالس المؤمنین»، «عالم آرای عباس»، «اعیان الشیعه» و دیگر کتاب های مورخان عرب ایرانی که از دوره صفویه به بعد نوشته شده است استفاده کند. در اینجا به یادآوری چکیده ای از وضع این خاندان بسنده می کنیم:

بنیادگذار خاندان مشعش یا موالی حویزه، سید محمد بن فلاح معروف به مشعش است که در سال ۸۲۰ هـ در دوران حاکمیت خاندان آق قویونلو، امیرنشین خود را در منطقه حویزه به وجود آورد. جنبش مشعشیان در واقع بازتابی در برابر قتل و غارت و ویرانی و اشغالگری مغولان بود. محمد بن فلاح، افزون بر منطقه خوزستان، بخشی از فارس و بخش بزرگی از سرزمین عراق را به تصرف خود در آورده. وی مراکز مغولان را یکی پس از دیگری به تسخیر درآورد و «واسطه» و نجف و کربلا را به زیر حاکمیت خود آورد و تا نزدیکی های بغداد رسید. گویا نورانی بودن سیمای سید محمد بن فلاح باعث شده بود تا به مشعش معروف شود و بعدها این خاندان را به همین نام نامیدند. بحرالعلوم شاعر معاصر عرب درباره آنان چنین سروده است:

مشعش الخد کم دبت عقاربه
لو جنتیه و کم سابت افاعیه
و سجر النار في قلبی و حل بها
إن المشعش نار ليس توذیه

تبار سید محمد ملقب به مهدی -بنیادگذار این خاندان- به این شرح است:
سید محمد بن فلاح بن هبت الله بن الحسن بن على المرتضى بن النسابه عبدالحميد بن شمس الدين فخار النسابه الحائرى بن معدبن احمد بن ابى القاسم بن محمد بن ابى الغنائم بن محمد بن ابى

عبدالله الحسین الشیتی بن محمد الحائیری بن ابراهیم المجاب بن محمد الصالح
العابدین الام موسی الكاظم(ع).

وی حویزه را پایتخت خود قرار داد و این شهر را که زمانی در عقب ماندگی فرهنگی و علمی به سر می برد و به مرکز علم و دانش و فرهنگ و ادب تبدیل کرد. تسلسل تاریخی فرمانروایان آل مشعشع:

(1) سید محمدبن فلاح ۸۲۰ - ۸۵۷ ه

(2) علی بن محمد بن فلاح ۸۵۷ - ۸۶۰ ه

(3) سید محمد بن فلاح ۸۶۰ - ۸۶۶ ه

(4) محسن بن محمد بن فلاح ۸۶۶ - ۹۱۴ ه

محسن بن محمد نفوذ خود را تا بندر عباس و منطقه دهدشت و کهگیلویه و کردستان و کرمانشاه از یک سو و تا الاحساء و قطیف در خاور شبه جزیره عرب گستراند.

وی در سال ۹۱۴ ه درگذشت و مقبره اش در شهر حمیدیه در ساحل رود کرخه جای دارد. مردم بومی به این آرامگاه «المحسن» می گویند و زیارتگاه آنان است.

(5) علی و ایوب فرزندان محسن بن محمد ۹۱۴ ه - ۹۱۴ ه هر ردو با هم حکومت کردند که به دسیسه حاکم شوستر در منطقه «زویه» اهواز کشته شدند. «اعیان الشیعه» قتل آنان را به سال ۹۲۴ ه ذکر می کند.

(6) مولا فلاح بن محسن ۹۱۴ - ۹۲۰ ه

مولانا فلاح از معاصران شاه اسماعیل صفوی بود که با دربار وی ارتباط نیکویی داشت.

(7) مولا بدران بن فلاح ۹۲۰ - ۹۴۸ ه

(8) مولا سجادبن بدران ۹۴۸ - ۹۹۲ ه

(9) مولا زنبوربن سجاد ۹۹۲ - ۹۹۸ ه

(10) مبارک بن عبدالطلب بن حیدر بن محسن ۹۹۸ - ۱۰۲۵ ه

مبارک بن عبدالطلب همروزگار شاه عباس صفوی بود و با فرhad خان سردار شاه عباس چندین بار جنگید. از این رو شاه عباس به خشم آمد و با چهل هزار جنگجو برای نبرد با

مولانا مبارک به خرم آباد آمد. جنگ سختی میان آنان در گرفت اما شیخ بهایی توانست به نبرد پایان دهد و قرداد صلحی میان دو طرف منعقد کند.

(11) مولا ناصر بن مبارک ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ ه

نویسنده «جامع الانساب» مولا ناصر را داماد شاه عباس صفوی می داند و می گوید که وی دختر شاه عباس را به زنی داشت^۱

- (12) مولا راشد بن سالم ۱۰۲۶ - ۱۰۲۹ ه
- (13) مولا محمد بن مبارک ۱۰۴۴ - ۱۰۲۹ ه
- (14) مولا منصور بن مطلب ۱۰۴۴ - ۱۰۵۳ ه
- (15) مولا برکه بن منصور ۱۰۵۳ - ۱۰۶۰ ه
- (16) مولا علی خان بن خلف ۱۰۶۰ - ۱۰۸۸ ه
- (17) مولا حیدر بن علی خان ۱۰۸۸ - ۱۰۹۲ ه
- (18) مولا عبدالله خان بن علی خان ۱۰۹۲ - ۱۰۹۷ ه
- (19) مولا فرج الله بن علی خان ۱۰۹۷ - ۱۱۱۱ ه (بار اول)
- (20) مولا هبیت الله بن خلف ۱۱۱۱ - ۱۱۱۱ ه
- (21) مولا فرج الله بن علی خان ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ ه (بار دوم)
- (22) مولی علی بن عبدالله ۱۱۱۲ - ۱۱۱۲ ه (بار اول)
- (23) مولی فرج الله بن علی خان ۱۱۱۲ - ۱۱۱۴ ه (بار سوم)
- (24) مولا عبدالله خان بن فرج الله ۱۱۱۴ - ۱۱۲۵ ه
- (25) مولا علی بن عبدالله ۱۱۲۵ - ۱۱۲۸ ه (بار دوم)

در این هنگام کشمکش ها و درگیری های میان عشایر و قبایل منطقه به اوج خود رسید. در سال ۱۱۲۸ ه مردم حوزه عصیان کردند و مولا علی با خانواده و خیشاوندان به امید کسب یاری به بغداد رفت و پس از مدتی با میانجیگی احمد پاشا - وزیر عثمانی- به حوزه بازگشت اما حوزه زیر سلطه محمد علی خان یکی از سرداران صفوی بود تا این که در سال ۱۱۶۰ ه مولا مطلب بن محمد بن فرج الله به حاکمیت رسید.

- (26) مولا مطلب بن محمد بن فرج الله ۱۱۶۰ - ۱۱۷۶ ه

مولا مطلب را به نوعی می توان و اپسین فرمانروای مشعشعیان نامید. پس از وی، این امارت به ضعف گراييد و فرمانروایان پیشین به واليانی کم قدرت و تابع حکومت های مرکزی تبدیل شدند.

فرمانروایان آل مشعشع در دوره شیخ خزعل

شیخ خزعل، مولا طعمه بن مطلب را به امارت حوزه برگزید، ولی هنگامی که این شخص با همراهانش در ساحل کارون اردو زده بودند سواران سید نعمه -نیای نعمتی های کنونی- به آنان حمله کردند و اموالی را که شیخ خزعل به آنها داده بود تاراج کردند. پس از این واقعه، شیخ خزعل از توطئه ای که سید نعمه و یکی دیگر از روسای عشایر به نام «عبد عیسی» علیه وی ترتیب داده بودند، آگاه شد. سید نعمه دستگیر و روستا و اموالش مصادره گردید. سرانجام نظام جدیدی برای حوزه معین گردید و شیخ خزعل مباشری را از سوی خود در آنجا گماشت تا مالیات ها را از روسای قبایل جمع آوری کند و هر شیخی را مسؤول اداره قبیله و مالیات آن کرد. این وضع تا سقوط شیخ خزعل ادامه داشت.

المطارقه

محل سکونت اصلی آنان در ساحل شط درست قرینه روستای خضر است بخشی از آنان در آبدان و خرمشهر سکونت دارند. «مطرقی ها» خود را از قبیله دیرین سال «بنی اسد» می دانند که زمانی در اهواز و روزگاری در حوزه فرمانروایی داشتند.

معاویه

بنی معاویه در کتاب های نسب شناسی دو قسمند:

- ۱- «معاویه» ای که وابسته به او سوابسته به «ازد» قحطانی هستند. اینان بنی معاویه بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالک بن الاوس هستند. در باره قبیله «اویس» در همین کتاب صحبت کرده ایم.
- ۲- «بنو معاویه الاکرمین» که تیره ای از بنی کنده قحطانی هستند. اینان بنی معاویه الاکرمین بن الحارت بن الاصرف بن معاویه بن الحارت بن معاویه بن ثوربن مرتع بن معاویه بن کنده هستند. عشیره بنی معاویه ای که مورد نظر ما هستند وابسته به قبیله «اویس» اند. آنان در ساحل کارون در ناحیه ای به نام «بیوض» و در خود اهواز ساکنند. برخی از آنان در شمار عشایر آل سید نعمه و پاره ای دیگر در شمار باویه هستند. بسیاری از آنان به آبدان و خرمشهر رفته و در روستایی که به نام آنان مشهور است (شلهه معاویه) سکونت دارند. اینان جزو «محیسْ» و وابسته به آلوفرhan اند. این عشیره جز شbahat نام هیچگونه وابستگی به معاویه بن ابوسفیان

ندارد، بلکه «جابر بن عتیک» که از صحابه پیامبر و از جنگجویان غزوه بدر بود از این عشیره و وابسته به قبیله «اووس» است.

البومعبر

تیره ای از قبایل منتب به «بنی مالک» اند. پیشتر ساکن «قرنه» و جزو قبایل بصره بودند. اغلب در آبدان و برخی در خرمشهر و اهواز سکونت دارند. **البومعبر - اکنون- جزو قبیله «محیسن»** به شمارند. تیره های البومعبر:

- ۱- البدران
- ۲- العلوان
- ۳- البوعرته
- ۴- الوجرو
- ۵- البسرج

البومعرف

البومعرف (معرفی ها) تیره ای از منتفق بن عامر بن عقیل بن کعب اند. **البومعرف**، اکنون جزو قبیله «محیسن» به شمار می روند. برخی از روسای این عشیره خود را به امیرناصر ابو مطرق، یکی از نوادگان سیف الدوله حمدانی منتب می دانند و با قبیله «کعب» و به ویژه با عشیره «نصار» روابط استواری دارند. از این رو پاره ای آنان را جزو قبیله کعب می شمارند. **البومعرف** در منیوحی، آبدان و خرمشهر سکونت دارند. برخی از آنان در روستاهای «الرمیله»، «ام الجبانی»، «ام الخصاصیف» و «البوارین» زندگی می کنند. در روستاهای بیتشر به صید ماهی و کشاورزی اشتغال دارند.

المنتفق

تیره ای از عامر بن عقیل بن کعب بن عامر بن صعصعه اند. «المنتفق» در واقع اتحادی از قبیله های «بنی مالک»، «الاجود» و «بنی سعید» است. این پیمان پس از کشمکش های فراوان میان این سه قبیله به وجود آمد. «المنتفق» از عرب های عدنانی هستند.
منیعات

منیعات یا آل منیع به فتح میم- تیره ای از قبیله اجود هستند. هر یک از آنان را منیعاوی گویند و منیعات، واژه جمع بر وزن «زبیدات» و «هلالات» است. منیعات از بنی غزیه هستند و تبار آنان بدین سان است: غزیه بن جشم بن معاویه بن بکر بن بهته بن سلیم بن منصور بن عکرمه بن

خصفه بن قیس بن الناس بن مضر که تبار مضر به نزار و «معد» و از آنجا به عدنان می رسد.

آل منیع در شمار محبین و از مقربان فرمانروایان البوچاسب به شمار می رفتند. قصبه «منیعات» در خرمشهر به نام آنان شهرت دارد که در شمال رودخانه کارون واقع است و از «ملیحان»، «میرزاویه»، «الفارسیه» و در منطقه دورق نیز سکونت دارند.

تیره های منیعات عبارتند از:

- ۱- البوحمودی
- ۲- البو عبدالله
- ۳- البو کلیب علی (البوچلب علی)
- ۴- البو معلا
- ۵- البو مشیمیل
- ۶- البور عده

منیعات در کار کشاورزی و کشتیرانی هستند و به آنان «الملحان» نیز گفته می شود.

المقدم (مجدم)

از عشایر کعب شادگان اند. «مقدم» در روزگار شیخ سلمان بن سلطان به علت قهرمانی ها و نبردشان علیه انگلیسی ها به این اسم نامیده شدند. آنان کشتی های (سالی) و (فورت ویلیام) و رزمانو محافظ آن را که متعلق به شرکت هند شرقی انگلیس بود در ژوئن سال ۱۷۶۵ م به اسارت گرفتند. از این رو شیخ سلمان بن سلطان لقب «مقدم» را به آنها داد. در لهجه محلی به مقدم، «مجدم» گفته می شود. این عشیره به دو قسم تقسیم می شود. بخشی از آنان در «الشاخه» و «البنه» زندگی می کنند. و این دو در ناحیه ای هستند که ایل کعب حتا پیش از رفتن به «قبان» در آنجا سکونت داشتند. بخش دوم این عشیره در دورق و در ناحیه «یفال» اقامت گزید. ریاست بخش اول این عشیره با شیخ حنش جابر بود که در زمینه شعر نیز ذوقی داشت و پیش از انقلاب درگذشت. «مقدم» در اهواز، خرمشهر و آبادان سکونت دارند، از

تیره های آنان:

- ۱- الدریسات
- ۲- العابد
- ۳- البو غربه

- ٤- الخراوته
- ٥- الفليحات
- ٦- البو وجوده
- ٧- الهليجيه
- ٨- منيعات
- ٩- شيبان

گفته می شود که «الفليحات» از قبیله عباده و «هليچيه» از زرگان اند و منيعات - همان طور که گفتیم- از «اجود» هستند. ولی همپیمانی بخشی از این عشایر با عشیره «مقدم» دور از انتظار نیست.

مياح

تيره اي از قبیله ربيعه است که در اهواز سکونت دارند. آنان برادران باویان اهواز هستند. برخی از مياحي ها در آبدان و خرمشهر و پاره اي از آنان در شادگان هستند و با البوغبيش همپیمانند.

تيره هاي مياح:

- ١- الشحمان
- ٢- البيضان
- ٣- البوغريرب
- ٤- البوغره
- ٥- الهريشات
- ٦- النواويس

بيت نبهان (النبيان)

برخی آنان را جزو «باويه» به شمار آورده اند اما پاره اي از مورخان را نظر آن است که از «لخم» از قبائل کهلان فحطانی هستند. اينان عموزادگان «بني كنده» قبیله بلند آوازه عرب است که صحابي مشهور «مقدادبن الاسود» کندي وابسته به آن است. النبهان در حيره عراق نيز فرمانروايی داشتند. نبهانی هاي ساكن اهواز از عاملان شيوخ كعب در روزگار فرمانروايی

البوناصر بودند. بنهانی ها امروزه به علت تباری که به «عامر بن صعصعه» می رسد، عامری نامیده می شوند.

آل نصار

از عشایر کعب اند که اکنون در بخش ارونده کنار و روستای منیوحی، سکونت دارند. بخش ارونده کنار -را پیشتر- به نام آنان «قصبه نصار» می گفتد. آل نصار در سده هفدهم میلادی به این منطقه آمدند و هنگامی که پس از مرگ نادرشاه «۱۱۸۵ هـ - ۱۷۶۸ م» برخی از عشایر کعب همراه شیخ سلمان بن سلطان به دورق رفتند، آل نصار -و دریس و البوکاسب- در قبان ماندند. آل نصار پس از ویرانی شهر قبان به قصبه رفتند و در آنجا مسکن گزیدند. آل نصار در سال ۱۲۸۵ هـ - از دادن مالیات به شیخ جابر -شیخ فیلیه- خودداری ورزیدند. حاج جابر از شیخ عبدالله صباح، امیر کویت یاری خواست اما پیش از رسیدن کشتی های جنگی امیر کویت، خود او توانست بر آل نصار چیره شود. در سال ۱۲۸۷ هـ - ۱۸۶۹ م» عشیره نصار بار دیگر بر ضد حاج جابر «نصرت الملک» عصیان کرد اما شیخ کویت که در آن هنگام در «فاو» بود میانجی شد و ضامن تا دیه مالیات و خراج آل نصار گردید. یک سال بعد بار دیگر آل نصار از پرداخت مالیات امتناع ورزیدند. لذا شیخ کویت -عبدالله صباح- در نبردی سخت با آنان رو به رو شد و دژ عشیره نصار در شهر قصیه را تصرف کرد و بر اموال و دارایی هایشان دست یافت و آنان را مجبور کرد تا به حاج جابر خراج بپردازنند.

آل نصار در سال (۱۲۵۳ هـ - ۱۸۳۷ م) در برابر یورش عثمانیان به قلمرو آلوکاسب به دستیاری حاج جابر بن مرداو برخاست. بعدها این عشیره بارها در برابر شیخ مزعل و برادرش شیخ خزعل عصیان کردند که واپسین آنها در سال (۱۳۲۰ هـ، ۱۹۰۳ م) بود که طی آن از پرداخت مالیات به شیخ خزعل خودداری کردند. مبارک آل صباح شیخ کویت در این زمینه، میناجیگری کرد اما شیخ خزعل به این شرط قبول کرد که افراد این عشیره به کویت کوچ کنند. برخی از روسای این عشیره به کویت رفتند و خزعل خود حاکمی برای شهر «قصبه» تعیین کرد. در سال (۱۳۰۴ش) پس از آمدن رضاخان، افراد این قبیله، بارها با نیروهای وی به نبرد پرداختند.

نیس

«نیس» تیره‌ای از «مذحج» قبیله مشهور قحطانی است. عشیره «نیس» از خواص مشعشعیان بودند و در سایه آنان قدرت یافتند. بارها با آل مشعشع اختلاف پیدا کردند به طوری که در سال ۹۹۲ هـ نقشه سرنگونی مولا زنبورین سجاد را در سر پروراندند تا خود بر حوزه فرمانروایی کنند، اما بر اثر اختلاف با قبیله کربلا و افسای نقشه سرنگونی در برنامه خود تجدید نظر کردند و از مولا زنبور حمایت نمودند.

سید محسن امین نویسنده کتاب «اعیان الشیعه» می‌نویسد:

«هنگام مرگ مولا مبارک بن عبدالله در سال ۱۰۲۵ هـ، منطقه بدون فرمانروایان تا این که در سال ۱۰۲۶ هـ، راشد بن سالم را بی آن که خود بخواهد به فرمانروایی رسانند. پس از مدتی قبیله کربلا به حوزه یورش برد و راشد بن سالم را دستگیر کرد. سبب این شکست، یاری نکردن قبیله نیس به مولا راشد بود. سرانجام نیسی‌ها گرد آمده و مولا را از تنگنا نجات دادند و دوباره به حاکمیت رسانندند تا این که بعدها به قتل رسید».

عشیره نیس در حوزه، بستان و دو کرانه رودخانه دز و شطیط و برخی نیز در آبادان (محله احمدآباد) و کفیشه و پاره‌ای از آنان در رامهرمز سکونت دارند. از تیره‌های آنان:

- ۱- البو محمد
- ۲- البو فلاح
- ۳- البو جنام

۴- الصقور: اینان برادران مطور - یعنی فرمانروایان قبل بودند. که کعبی‌ها آنها را از آن ناحیه بیرون افکنندند و پس از این واقعه با نیس همپیمان شدند.

النواصر

عشیره «نواصر» را برخی از «باویه» و پاره‌ای دیگر از «تمیم» دانسته‌اند. اما بعضی از پژوهشگران تاکید دارند که «نواصر» در شمار قبیله «محیسن» است و در سواحل کارون و نیز در خرمشهر و آبادان سکونت دارد.

بنی ویس

گفته می‌شود که از تبار «اویس قرنی» - صوفی مشهور - هستند ولی بسیاری از آنان معتقدند که

از بنی ربيعه هستند. بنی ويis در قصبه «ويis» در نزديکی ملاتانی و از توابع اهواز زندگی می کردند که بعدها آنجا را ترك کردند و به دزفول رفتند و در آنجا اقامت گزیدند. بنی ويis اکنون به دو تیره البوسلمان و البوعلی تقسیم می شوند.

الهلالات

هلالات، عشیره معروفی است که تبارش به ربيعه از بنی هلال عدنانی می رسد. اینان از ستون های عمده قبیله «محیسن» اند. از ساکنان اصلی خرمشهر و از مقربان به البوچاسب بودند.

هلالات در «حیزان» و «المعموری» و آبادان و در روستاهای کناره کارون سکونت دارند. عشاير عرب خوزستان مثالی دارند که می گويد: «لوضاع اصلک گول اهلاي». يعني از بي تبار شدی بگو من هلالی ام. و اين نشانگر گستردنگی اين عشیره است. تبار آنان به هلال بن عامر بن صعصعه از عدنانیان می رسد. از تیره های هلالات: بنی رفاعه، بنی حجی و بنی عزيز «صاحب العبر» وجود آنان را در آفریقا و در مغرب عربی محرز می داند. این -البتہ- امر غریبی نیست و چون «تغريبة بنی هلال» که يک اثر حماسی -توده ای قوم عرب است بر این موضوع دلالت دارد.

«میمونه» همسر پیامبر و نیز «زینب بنت خزیمه» همسر دیگر پیامبر که به «ام المساکین» مشهور است از بنی هلالند.

آیین فصل در میان اعراب خوزستان^۱

دکتر محمد معین واژه «فصل» را در فرهنگ خود چنین تعریف کرده است: ۱- جدا کردن ۲- فیصل دادن، فصل مرافعه... فصل در میان عشیره های عرب نیز همین کاربرد را دارد و به معنای گشايش مساله یا مشاكل میان دو طرف از دو عشیره یا از یک عشیره است. این مساله می تواند قتل، جرح، نقص عضو، هتك ناموس، سرقت یا وارد کردن خسارت مادی یا اهانت معنوی به

۱- از کمکی که آقای یاسین جلالی یکی از ریش سفیدان قبیله بنی طرف در زمینه گردآوری این مقاله انجام داده، بسیار سپاسگزارم.

کسی باشد. این اهانت باید به گونه‌ای باشد که به شخصیت فرد در جامعه آسیب وارد سازد و گرنه «فصل» به آن تعلق نخواهد گرفت. از نظر عرف عشایر، فصل برای رفع این مسائل و جلوگیری از مسائل تبعی آنهاست و برای رفع فتنه و صلح و آشتی میان دو طرف دعوا به کار می‌رود. بخش عمده «فصل» پرداخت دیه عشایری است که به خانواده آسیب دیده می‌دهند و این البته با دیه اسلامی تفاوت بسیار دارد. ریشه‌های فصل را باید در دوران جاهلیت جستجو کرد. فصل در میان لرها و بختیاری‌ها نیز به نوعی رایج است و به عنوان غرامت یا جبران خسارت دریافت می‌شود و بیشتر در مورد قتل و جرح مرسوم است. بختیاری‌ها گاهی در مورد قتل به خانواده مقتول زن می‌دهند که نوعی فصل به شمار می‌رود اما به گستردنگی و رواج فصل در میان عرب‌ها نیست.

روانشاد جلال آل احمد در یکی از سفرهایش به خوزستان مقاله‌ای به نام «آیین فصل» نوشته که در کتاب «کارنامه سه ساله» چاپ شده است. آل احمد گرچه از بیرون و با نگاهی توریستی به مسالة فصل نگریسته ولی جزو اندک نوشته‌هایی است که در این زمینه به زبان فارسی نگاشته شده است. مشروح آیین فصل در روزگار گذشته در «مسئوده» ها یا «نوشته» هایی آمده که به زبان عربی است و نزد شیوخ موجود است. در این «مسئوده» ها علاوه بر اصل و نسب و شجره نامه بزرگان عشایر، «فصل» های مختلف به تشریح و جزء به جزء آمده است.

درست همان گونه که سی سال پیش جلال آل احمد گفته بود هم اکنون نیز شهروندان عرب - اغلب روستاییان و حاشیه نشینان شهرها - ترجیح می‌دهند که مشکلاتشان را در جلسات «فصل» و از طریق «فصل» حل نمایند. بارها شده که دادگاه‌های خوزستان موارد پیچیده را به عرف عشایری واگذار کرده اند تا حل و فصل شود ولی اغلب و با وجود اجرای آیین فصل خود را از پیگرد متهم بی‌نیاز ندیده اند. به نظر نگارنده یک جنبه فصل یعنی «فصل زن» آئینی ضد انسانی است. خود مردم نیز به تدریج این امر را دریافته و این نوع «فصل» در میان عشایر کم شده است. در این «فصل» خانواده قاتل مجبورند به عنوان دیه فرد مقتول، یک، دو یا حتّا چهار زن را به عقد برادران یا پسر عموهای مقتول در آورند که ظاهراً میان دو خانواده قاتل و مقتول پیوند خونی ایجاد می‌کند. ولی این پیوند به قیمت هتك حرمت و شخصیت و تحقیرزنی خواهد بود که به عنوان دیه یا به عربی محلی («فصلیه») تعیین می‌شود؛ یعنی زن در این میان قربانی می‌شود. «فصلیه» دشنامی است که با کمترین اختلاف در خانواده به رخ زن کشیده می‌شود و در میان زنان عرب، هیچ دشنامی از این واژه بدتر و توهین‌آمیزتر نیست.

گاهی فصل -یک قتل مثلاً- به چند میلیون تومان بالغ می شود که با وجود سنگین بودن مبلغ، مانعی در برابر قتل و جناحت نشده است. بلکه بر عکس باعث شده تا افراد متعصب و بی مسؤولیت با انتکا بر اصل رشت «می کشم و فصل می دهم» دست به جناحت بزنند و از آنجا که فصل را همه افراد عشيره به عهده می گیرند، سهم اندکی به عهده قاتل یا مجرم خواهد افتاد. از این رو باید گفت که هیچ چیز نمی تواند جایگزین قوانین قاطع کشور و بالا بردن سطح فرهنگ مردم گردد و در این راه جز ترویج و تاکید بر حقوق و مسؤولیت های فردی به جای حقوق و مسؤولیت های قبیله ای چاره ای نیست.

حال که صحبت از مساله «فصلیه» شد بد نیست به رسم ناپسندی که بی ارتباط با این مسله نیست و اغلب باعث قتل ها و خونریزی ها می شود بپردازم. این رسم «نهوه» نام دارد و از واژه «نهی» سرچشمه می گیرد.

از دوره جاهلیت تا کنون پیوند دختر عرب را با پسر عمویش در آسمان ها بسته اند و این در نظام کهن عشیره ای یعنی اعطای حق به پسر عمو یا پسر پسر عمو - یا هر کس که در این مدار جای گیرد- تا مالک الرقاب یا در واقع صاحب مجوز ازدواج دختر باشد. بی اجازه عمو یا پسر عمو یا بستگان پدر ، دختر حق ندارد با کسی ازدواج کند و این در قاموس قبیله کفر شمرده می شود و کیفرش جنگ و جدال و آتش افروزی و گاهی قتل است. کافی است پسر عمو یا پسر عمو ها به خواستگار غریبه یا حنّا پسر دایی اخطار کنند و او اصرار ورزد، حنّا اگر پدر و مادر و خود دختر هم موافق باشند، خون ها ریخته خواهد شد؛ مگر این که ریش سفیدان و سیدان پا پیش نهند. عموزادگان در این عرصه حق و تو دارند و بی رضایت آنان هیچ دختر عموی نمی توانند ازدواج کند. گاهی شده که پسر عمو قدری انعطاف نشان می دهد و در برابر اخذ مبلغی - اغلب گراف- از پدر یا خواستگار دختر، خود را کنار می کشد و اجازه ازدواج با غیر از خاندان را «توضیح» می نماید. و گرنه پسر عمو با داشتن همسر هم می تواند دختر عمو را به عنوان «هوو» در گرو خود داشته باشد. این، به ویژه در میان خانواده های شیوخ- سخت مرسوم است. چون شیوخ - و البته نه همگی- دختر به غیر از شیوخ نمی دهند. لکن دیری است که با تطور پانهاده اند و از غریبه ها و غیر شیوخ زن می گیرند و زن می دهند. دایره عمل سنت رشت «نهوه» در روستاهای بیش از شهرها است یا دست کم در شهرها، فرهیختگان و روشنفکران این رسم را بر نمی تابند مگر روشنفکران با ذهنیت عشايری.

در اینجا مقررات آیین فصل را در موارد مختلف می آوریم:

۱) فصل قتل نفس

مقررات این فصل در گذشته - و اکنون نیز به ندرت - دادن زن به عنوان دیه، بوده است. در این فصل، چهار دختر به عشیره مقتول داده می شود و زن بیوه پذیرفته نمی شود. یکی از چهار دختر مختص خانواده مقتول است و به برادر یا فرزند وی تعلق می گیرد. اگر این اشخاص نباشند دختر را به پسر عمومی مقتول می دهند. سه دختر دیگر به افراد عشیره وی اختصاص می یابند. ازدواج دختر با یکی از افراد خانواده مقتول الزامی است. مهریه و جهیزیه دختر به عهده عشیره قاتل (یا دختر) است و این بر خلاف رسم عرب هاست که تامین مهریه و جهیزیه، اصولاً به عهده داماد است.

هنگامی که قتل در میان افراد یک عشیره صورت گیرد، همانند حالت قبلی، خانواده های نزدیک به قاتل باید چهار زن بدنه و مخارج مهریه و جهیزیه به گردن آنان است.

۲- فصل قتل نفس غیر عمد

فصل قتل نفس غیر عمد دو دختر است که یکی از آنان با خانواده مقتول (برادر و فرزند در درجه نخست و پسر عموماً در درجه دوم و نه پسر دایی ها) تعلق می گیرد. این کار الزامی است و باید انجام گیرد دختر دوم به یکی دیگر از افراد عشیره مقتول تعلق می گیرد. تعیین شوهر آینده دختر دوم از میان افراد عشیره مقتول صورت می گیرد. بدینسان که با این دختر مشورت می کنند و این حق دختر است که خود یکی از افراد عشیره مقتول را انتخاب و با او ازدواج کند. باید گفت که فصل زن مقتوله، نصف فصلی است که به مرد مقتول متعلق می گیرد. در مورد قتل عمد یک زن، دو زن و در مورد قتل غیر عمد یک زن، تنها یک زن به طرف مقابل داده می شود. سنت های موجود گویای آن است که ازدواج دختر با یکی از افراد خانواده مقتول الزامی است اما اگر عشیره مقتول موافقت کند می توان بهای سایر دختران را به نقد پرداخت. پیشتر گفتم که این رسم به علت آگاهی اجتماعی و فرهنگی مردم در دهه های اخیر، منسوخ گشته است و فقط در میان برخی از عشایر رواج دارد. دختری که به فردی از خانواده مقتول تعلق می گیرد «اولی» و سایر دختران - فصلیه ها - را «تلویات» می نامند که جمع واژه «تلویه» است، یعنی بعدی یا بعدی ها. مبلغی که در برابر هر

«تلویه» پرداخت می شود بستگی به ارزش پول در هر دوره دارد و اکنون حدود ۲۰۰۰۰ ریال^۱ است. میزان فصل قتل عمد و غیر عمد و شمار زنان «فصلیه» در میان همه قبایل عرب خوزستان (بنی طرف، بنی کعب، محیسن، آل کثیر بنی ربيعه و بنی لام) یکی است اما برابری ریالی آن ممکن است از عشیره ای تا عشیره دیگر تفاوت داشته باشد. به عنوان مثال اگر فردی از قبیله بنی طرف (که شامل چندین عشیره است) کسی از قبیله بنی تمیم را به قتل برساند، تمیمی ها می توانند به میزانی که در میان عشایر آنان مقرر است از قبیله بنی طرف فصل بگیرند و این ممکن است از میزان فصل مقرر در میان عشایر بنی طرف کمتر یا بیشتر باشد. اما رسم همواره بر این بوده است که در این زمینه هماهنگی ایجاد شود و نوعی تعديل صورت گیرد، زیرا این امر ممکن است گریبانگیر قبیله بنی طرف نیز شود و عکس قضیه اتفاق بیفت. افزون بر آن چه گفته شد میان قبایل بزرگ، یک سری مقررات ویژه نیز وجود دارد. همان گونه که گفتیم اکنون پول نقد جایگزین فصل چهار دختر شده است و بر خلاف گفته جلال آل حمد، فصل میان قتل عمد و غیر عمد تفاوت دارد.

در آیین فصل، مبنا بر این است که خانواده قاتل باید یک سوم مبلغ فصل را بپردازند و اگر مبنا بر دادن دختر «فصلیه» باشد، نخستین دختری که به خانواده مقتول داده می شود باید از خانواده قاتل باشد. دو سوم مبلغ فصل از میان عشیره قاتل که به طور سرانه و به تعداد افراد عشیره جمع آوری می شود. هر فردی از عشیره که به سن قانونی رسیده و طبق سنت دیرین عشایری بتواند اسلحه حمل کند، باید در پرداخت این دو سوم مشارکت ورزد.

یک سوم مبلغ فصل به خانواده مقتول تعلق می گیرد و دو سوم بقیه مبلغ میان سایر افراد عشیره (که مشمول پرداخت فصل در آینده هستند) تقسیم می شود.

آیین فصل همه عشیره و حتاً خود شیوخ را نیز در بر می گیرد. یعنی اگر شیخی کسی را بکشد یا زخمی سازد یا زیانی به او برساند، مشمول پرداخت فصل خواهد شد. باید گفت که در گذشته، شیوخ به عشیره خود دختر به عنوان «فصلیه» نمی دادند و در همان هنگام پول نقد پرداخت می کردند. اما اگر مقتول، از شیوخ عشیره دیگری می بود، دختر می دادند. اکنون مبلغ فصل قتل عمد چه از سوی شیوخ و چه افراد عادی به شکل پول نقد پرداخت می شود. نکته مهم دیگر آن که در پرداخت فصل، میان افراد ادیان و مذاهب مختلف (صیستان، مسیحیان و دیگر

۱- این رقم وسایر مبالغ «فصل» مربوط به چند سال پیش است و اکنون افزایش یافته است.

ادیان) وابسته به عشایر هیچگونه تمایزی وجود ندارد و با آنان همانند مسلمانان رفتار می‌شود. بارها پیش آمده که پسران مسلمان، دختران صبی مذهب را ربوه و با آنان ازدواج کرده اند که عشیره دختر از عشیره پسر، فصل گرفته است.

۳- فصل هتك ناموس

الف- ربودن دختر و ازدواج با وی خلاف تمايل خانواده اش: گاهی پیش می‌آید که پسری به خواستگاری دختری می‌رود و با وجود موافقت دختر، با پاسخ منفی خانواده دختر رو به رو می‌شود. در این صورت اگر تسلیم پاسخ منفی بشود که مساله‌ای وجود ندارد ولی گاهی پیش می‌آید که پسر تصمیم به ربودن دختر مورد علاقه اش می‌کند. این مساله در میان عشایر عرب «فصل» دارد و این فصل بستگی به شخصیت دختر، میزان تحصیلات و جایگاه اجتماعی خانواده و مسائلی از این قبیل دارد. چنین فصلی به شکل نقد پرداخت می‌شود و مبلغ آن، بستگی به ارزش پول، متغیر است. اکنون تقریباً چهل تا پنجاه هزار تومان است. اگر مردی به دختر باکره تجاوز کند باید با آن دختر ازدواج کند و فصل نیز بپردازد. فصل هتك ناموس (چه زنای معمولی و چه زنای محضنه) به عهده خانواده فرد صاحب دعواست و هیچ یک از افراد عشیره در این زمینه مشارکت نمی‌کنند و هیچ نوع خساراتی به آنان تعلق نمی‌گیرد. زیرا مبنای حل مساله، شوهر دادن دختر یا پرداخت پول نقد است. در زمینه هتك ناموس نیز «فصلیه» باید دختر - و نه بیوه زن - باشد.

ب- فصل تجاوز به زن شوهردار یا به اصطلاح فقهی زنای محضنه در این مورد یک دختر به شوهر زن - که ناموسش هتك شده- به جبران زن سابق وی و یک دختر به خانواده زن - که ناموسشان هتك شده- داده می‌شود که در واقع دو فصل است که مورد دوم برای جبران ننگی است که دامن خانواده زن هتك شده را لکه دار کرده است. این فصل در میان همه عشایر عرب خوزستان جاری است ولی اکنون اغلب به شکل پویا - و نه دختر انجام می‌شود. جلال آل احمد در صفحه چهل کتاب کارنامه سه ساله از فصل دختر شیرخوار، در برابر هتك ناموس باکره، سخن به میان آورده است که نادرست است و چنین کاری در میان عشایر عرب صورت نمی‌گیرد.

همچنین خطای دیگر آل احمد درباره فصل زنای محضنه است که آن را چهار زن ذکر کرده است (دو زن به شوهر زن هتك شده و دو زن به خانواده آن زن) و این صحت ندارد و درست

آن همانی است که پیشتر ذکر کردیم. معادل نقدی هر فصل (یعنی هر دختر) اکنون تقریباً میان چهل تا پنجاه هزار تومان است. در آیین عشاير تنها اعتراف زن یا دختر تجاوز دیده، کافی است و با قوانین شرع وجود چهار گواه، تفاوت دارد.

ج) فصل «صیحه» یا رسوایی:

اگر مردی به دختر یا زنی به دیده سوء بنگرد یا متلک رکیکی بگوید یا به زور او را در آغوش بگیرد یا ببوسد یا نیشگون بگیرد یا مواردی از این گونه را انجام دهد، این حالت را به عربی «صیحه» یا رسوایی می‌گویند. این مساله در خور فصل است و فصل آن در گذشته و حال، پول نقد بوده که به عنوان جریمه به خانواده دختر و اگر زن باشد به شوهر وی تعلق می‌گیرد.

د) فصل «لواط»: در برابر عمل لواط، جریمه ای نقدی تعیین می‌شود که به خانواده فرد تجاوز دیده پرداخت می‌شود. این مبلغ در هر دوره متغیر است و اکنون در حدود یکصد هزار ریال است. در این مورد نیز تمامی جریمه به عهده خانواده شخص لواط کننده است و ربطی به افراد عشيره اش ندارد و مبلغ فصل دریافتی تنها به خانواده شخص تجاوز دیده تعلق می‌گیرد.

۴- فصل نقص عضو

الف) فصل شکستن دندان: فصل شکستن هر دندان در گذشته (۲۵ - ۳۰ سال پیش) حدود پنجاه ریال بود که اکنون ده هزار ریال است.

ب- فصل شکستن دماغ: در این مورد، فصل معادل مخارج درمانی است که فرد دماغ شکسته هزینه کرده است.

فصل یک انگشت دست یا یک انگشت پا که قطع شوند یا نقص کلی پیدا کنند، مبلغی است که در هر دوره متفاوت است.

ج- فصل ناقص کردن یک دست، یک پا یا یک چشم: هر یک از اینها، نصف قتل یک انسان محسوب می‌شود.

د- فصل بریدن گوش: بریدن گوش در میان عشاير بسیار ننگین است و در برابر آن، دیه نقدی که مبلغ آن در هر زمان متفاوت است، دریافت می‌شود. اگر نقص اعضای داخلی بدن به مرگ فرد بیانجامد هر هنگام که شخص آسیب دیده بمیرد (چه بسا این مدت ده سال یا بیشتر باشد) در این صورت فصل کامل یک قتل را از طرف می‌گیرند.

۵) فصل اهانت

اهانت معنوی بدین ترتیب است که کسی به فرد دیگری اهانت کند. این اهانت می‌تواند به شکل لفظی باشد یا این که کسی به کسی سیلی بزند یا مواردی نظیر آن. فصل اهانت عذرخواهی است که فرد اهانت کننده باید به همراه چند تن از معتمدان محل و ریش سفیدان عشیره به خانه شخص اهانت شده برود و از ایشان پوزش بخواهد.

۶) فصل ضرر به اموال منقول یا غیر منقول یا سرقت

اگر فردی به اموال منقول یا غیر منقول شخص دیگری آسیب وارد سازد یا سرقتی انجام دهد یا خسارت مادی به وی برساند موظف است که مال ضرر دیده را حاضر کند میزان مال یا دارایی آسیب دیده با حضور سه نفر خبره و مورد اعتماد طرفین ارزیابی می‌شود. در این صورت، فرد آسیب رسان موظف به پرداخت خسارت واردہ ای است که از سوی این سه نفر مشخص می‌شود.

۷) فصل چهارپایان

فصل چهارپایان همانند شتر، گاو، گاویش، اسب و گوسفند، قیمت معینی دارد و تابع قیمت روز است. در برابر چهارپای تلف شده، معادل پولی آن را -طبق نرخ روز- به عنوان فصل از شخص مقصراً می‌گیرند. اگر حیوان بمیرد یا قبل استفاده نباشد قیمت کامل حیوان دریافت می‌شود اما اگر حیوان پیش از مردن، ذبح شود، تفاوت بهای میان حیوان سالم و حیوان ضربه دیده و ذبح شده را به عنوان فصل دریافت می‌کنند. در مورد سگ که در میان عشایر و به ویژه در روستاهای کاربرد فراوان دارد، فصل یا جریمه ای دریافت نمی‌شود. اما قاتل سگ موظف است به خانه صاحب سگ برود و روی فرشش بنشیند و از وی عذر بخواهد.

نکاتی دیگر درباره فصل

آیین فصل در میان همه قبایل عرب خوزستان اعم از بنی طرف، بنی کعب، آل کثیر، بنی تمیم، بنی لام، بنی ربیعه و دیگران همانند است ولی در جزئیات ممکن است تفاوت هایی وجود داشته باشد. همین امر درباره قبایل و عشایر آن سوی مرز یعنی عشایر بصره و عماره عراق (سواعد، سودان، آلمحمد، بنی تمیم و منتفج) نیز صادق است؛ با این تفاوت که در آنجا فصل به دینار محاسبه می‌شود.

فصل موالی (سلاله مشعشعیان) و نیز فصل طایفه های ساکن حویزه (ساکی، نیسی، اهل الجرف و کوتی) با حضور مولای حویزه یا شیخ آنان در حویزه صورت می گیرد و طبق همان روایی است که ذکر شد. کلأ در میان همه عشایر فصل های عمدہ با حضور ریش سفیدان و بزرگان عشایر انجام می شود. ضمانت اجرایی فصل «انتقام» است. اگر مجرم در ادای فصل تاخیر کند یا از زیر بار اجرای آن شانه خالی کند شخص زیاندیده دست به انتقام می زند. یعنی اگر طرف آسیب رسان -به هر دلیلی برای ادای فصل حاضر نشد، شخص آسیب دیده از نظر عشایری حق انتقامگیری دارد و در این راه همه افراد عشیره با وی همکاری می کنند و چه بسا عشیره زیاندیده ای پس از سال ها (پنج، ده، بیست و حتاً پنجاه سال) فصل گرفته است.

آداب و مراسم فصل

هنگامی که قتلی پیش می آید. حال چه قتل مستقیم و چه غیر مستقیم^۱ باشد، خانواده شخص مرثک جرم از خانواده مقتول یا فوت شده قول فرجه ای -مدت زمانی- را می گیرند که در محل آن «عطوه» می گویند. اگر مهلت «عطوه» به پایان برسد، دشمنی آغاز می شود و عشیره قاتل یا مجرم دیگر هیچگونه حقی نخواهد داشت. ولی اگر مجرم حاضر به ادای فصل گردد، خانواده قاتل یا مسبب قتل همراه با شیوخ و ریش سفیدان به خانه «مفصول» می روند و رسم آن است که اگر راه دور باشد و مساله مستلزم بحث و گفتگوری طولانی باشد، ناهار یا شامی تدارک می بینند پس از عذرخواهی مجرم از خانواده مقتول یا شخص درگذشته، بحث و مذاکره درباره میزان فصل آغاز می شود و پس از تصمیم گیری قطعی و موافقت طرفین «الرأیه» بسته می شود. «رأیه» سمبلي است از پرچم حضرت ابوالفضل عباس و برای عشایر حالت قدس دارد. «رأیه» ممکن است کوفیه، دستمال یا پارچه ای شبیه آن باشد و به چوب بسته می شود. «رأیه» از سوی شخص فصل دهنده بسته می شود و بدین وسیله آمادگی خود را برای قبول فصل اعلام می کند و «رأیه» را به دست طرف مقابل می دهد. طرف مقابل -فصل گیرنده- مختار است که تمامی «فصل» -پول نقد یا زن- تعیین شده را بپذیرد یا بخشی از آن را ببخشد و سپس

۱- قتل غیر مستقیم ناشی از ضربه مستقیم نیست و محرك یا سبب ثانوی باعث آن می شود. به عنوان نمونه اگر کسی، از شخصی عمق رودخانه ای را بپرسد و آن شخص برخلاف واقع - آگاهانه یا نا آگاهانه - عمق را کمتر از آن چه هست بگوید و شخص غرق شود به این مساله فصل تعلق می گیرد، یا مواردی همانند آن.

«رایه» را باز می کند. مبلغ قابل پرداخت، مبلغی است که پس از گشودن «رایه» توسط فصل گیرنده (مفصول) ادا می شود و به زبان می آید و حالت قطعی به خود می گیرد. پس از تعیین نهایی «فصل» همگی سوره فاتحه را می خوانند و اگر هنگام صرف غذا باشد به تناول غذا و چای و قهوه می پردازند. دو طرف هنگام خداحافظی صورت یکدیگر را می بوسند و مساله خاتمه می پذیرد. در جلسه «فصل» معمولاً سعی می شود یکنفر «سید» از نسل پیغمبر در مجلس حضور داشته باشد. چون عشایر احترام خاصی برای این فشر قائل است. گاهی در اثنای جلسه فصل یا خارج از آن کسی را به نام «فریضه» -داور- تعیین می کند که مورد قبول هر دو طرف دعواست. «فریضه» معمولاً به علت تجربه و خبره ای که در مسائل و اختلاف های عشایری دارد کارشناس و صاحب نظر است و دیدگاهش را اغلب هر دو طرف می پذیرند. وی درباره اختلاف های بغرنج و مسائل «فصل» داوری می کند.

فریضه ها، ریش سفیدان و شیوخ همانند دادسراهای دادگاه ها، همه روزه یا هر چند روز یکبار به دعواها و اختلافات یا «فصل» میان افراد عشایر می پردازند.

سیکلِ جایگزینی اهواز و حوزه در مرکزیت خوزستان

پیش از اسلام تا پایان سده پنجم هجری

اهواز و حوزه، قدمتی کمابیش یکسان دارند؛ اما سابقه شهرنشینی در اهواز کهنتر است. تاریخ هر دو به پیش از اسلام می‌رسد. محمدبن جریر طبری در تاریخنامه خود، پیرامون اهواز می‌نویسد:

«گشادن اهواز بدین سال هژدهم اندر بود که عمر رضی الله عنه به شام شد و شهرهای اهواز

گشاده شد و ملک اهواز، هرمان بود، مردی بزرگ و پادشاهی اهواز ایشان را به او خاندان ایشان اندر بودی. و اهواز هفتاد شهر است. آن همه شهرها را هرمان پادشاه بود... و مردمانی بودند از عرب کلیب بن وايل گردآگرد اهواز و ایشان را به هرمان عداوت بود از بهر حدها و زمین ها و ده ها که میان ایشان و هرمان بود... و هرمان به شهری از اهواز که آن را سوق الاهواز خوانند و شهر اصلی و میانه پادشاهی آن است و آنجا حصاری استوار بود، هرمان بدين حصار اندر شد بالشکر. و میان سوق الاهواز اندر روی هست بزرگ آن را نجیل خوانند و زیر آن جسری است».^۱

این موضوع نشان می دهد که خوزستان که در آن هنگام استان اهواز خوانده می شد، هفتاد شهر را دربر می گرفت و اهواز کنونی که «سوق الاهواز» نامیده می شد از رونق و شکوه فراوانی برخوردار بود. در این دوره، سوق الاهواز -اهواز کنونی- با وجود بند اهواز و دیگر سدهای بسته شده بر رودخانه کارون و کشت نیشکر و انواع مرکبات از کشاورزی خوبی بهره مند بود. شکر تولید شده در سوق الاهواز علاوه بر مصرف داخلی به سراسر ایران، شبه جزیره عرب، یمن و حتا ترکستان، صادر می گردید. آب این بند، زمین های وسیعی را در دو سوی رودخانه کارون یعنی از روستاهای کنونی «زرگان» تا «ملاثانی» و از «سید خلف» تا «یکاویه» را دربر می گرفت. این رونق اقتصادی- و به تبع آن فرهنگی- تا زمان شکستن این سد در پایان سده پنجم یا آغاز های سده ششم هجری، ادامه داشت. اما اوج شکوفایی فکری و ادبی اهواز در سده دوم، سوم و چهارم هجری بود.

ابونواس اهواز (۱۳۶ - ۱۹۳ ه) زاده این شهر است. او در شعر به درجه ای از کمال و شهرت رسید که در تاریخ ادبیات جزو قله های شعر عرب و جهان به شمار می آید. جایگاه وی در این عرصه به سان مرتبه حافظ در شعر فارسی است. شعر ابونواس اهوازی به همه زبان های زنده دنیا ترجمه شده و آوازه ای جهانگیر دارد.

سهیل بن هارون (در گذشته به سال ۱۰۹ ه) شاعر و نثرنویس عرب در منطقه «دست میسان» در نزدیکی اهواز زاده شده و دارای آثار فراوانی است که مهم ترینشان کتاب «ثعله و عفره» به

۱- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر: تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی به تصحیحی و تحشیه محمد روشن تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ذیل به عنوان «خبر گشادن اهواز».

اقتباس از کلیه و دمنه نوشته شده است.^۱

اهواز در این دوره یکی از کانون های عمدۀ جنبش های انقلابی و اجتماعی بود. «ازرقیان» که شاخه ای از خوارج و جنبشی سرسخت و آشتی ناپذیر بودند، در این شهر فعالیت داشتند. آنان در قرن یکم هجری، مدت ها به تناوب قدرت را در اهواز به چنگ داشتند. «نافع بن ازرق»، بنیادگذار این نهضت در سال ۶۶ هجری طی نبردی در نزدیکی اهواز، در ناحیه ای به نام «دولاب» کشته شد و پیکرش طعمه امواج کارون گردید.

از داعیانی که در غیبت امام هفتم فرقه اسماعیلیه - سابع تام، محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق (ع) - مشغول فعالیت بود، «میمون بن دیسان» معروف به «اقداح» است که با فرزندانش در خوزستان و به ویژه در اهواز جای گرفتند. آنان یکی از مبلغان خود را به نام حسین اهوازی به سواد کوفه فرستادند. وی در سده چهارم هجری می زیست و مردم را به اشتراکی کردن زمین، جنگ افزار و غلات فرا می خواند. حسین اهوازی در کوفه با حمدان الشعث، معروف به «قرمط» دیدار کرد و حمدان -بنیادگذار نهضت انقلابی قرمطیان- را به فرقه باطنیه کشاند. در سال ۲۸۰ هجری میان حمدان و «کاتب» و دامادش «عبدان» از یک سو و کانون دعوت اسماعیلیه در اهواز از سوی دیگر، اختلاف افتاد و بدین سان، مذهب و نهضت معروف قرمطی پدید آمد.

در قرن سوم هجری، یعنی در دوران رواج شکوفایی علم کلام و فلسفه در میان مسلمانان، خوزستان و به ویژه اهواز، یکی از مراکز نهضت فکری -فلسفی معتزله بود که نهضتی خردگرا و آزاداندیش در فلسفه و علم و کلام اساسی به شمار است. معتزلیان، جریانی فکری - سیاسی بودند که در آغار، توده های ملیونی و برخی از فرمانروایان عباسی را به خود کشاندند و زمینه را برای پیشرفت دانش و فن آماده کردند. این جریان تا سده چهارم هجری در اهواز به حیات خود ادامه داد.

ابوعلی محمدبن عبدالوهاب جبانی (درگذشته ۳۰۳ هـ) از پیشوایان معتزله و سر آمد دانشمندان علم کلام دوران خود، زاده «جبار» از توابه اهواز بود. وی استاد ابوالحسن علی اشعری - بنیادگذار مذهب اشعری- به شمار می رفت و کتابی به نام «تفسیر» دارد که اشعری ردی بر آن

۱- المنجد في اللغة والاعلام، بيروت، المطبعه الكاثوليكية، ذيل عنوان های «المجوسي»، ابوالحسن علی بن العباس» و «اهوازی، ابونواس».

نوشته است. فرقه جُبائیه منسوب به اوست.

زبانه های آتش قیام زنگیان به اهواز نیز رسید که پس از چندی به آتشفشار این قیام بدل شد. در خیزش زنگیان که طی آن طبقات فروdest جامعه اسلامی علیه فرمانروایان فتووال و ستمگر انقلاب کردند، افزون بر توده های پایمال شده واسط و بصره، مردم اهواز و تستر (شوشتار) و عبادان (آبادان) نیز شرکت داشتند. رعایا و بردگان این مناطق بر ضد معتصم - خلیفه عباسی- و لشکریان مملوک ترک وی قیام کردند و بنیادهای دولت آنان را به لرزه در آورden.^۱

علوم و فنون در این دوران -که جهل و ظلمت سراسر اروپا را در بر گرفته بود- به سبب رشد و توسعه اقتصاد جامعه، تکامل یافت و زمینه ساز انقلاب ها و جنبش های فکری، فلسفی، عقیدتی و اجتماعی در جهان اسلام و از آن میان در اهواز گردید. دانش پزشکی که پیشینه ای کهن در این شهر داشت و از پیشرفت چشمگیری برخوردار شد.

ابوالحسن علی بن العباس محبوسی (درگذشته به سال ۳۸۹ه) زاده اهواز است. وی کتاب طبی «کامل الصناعه الطبیب» مشهور به «ملکی» را به عضو الدوله دیلمی پیشکش کرد. این کتاب از سده چهارم هجری تا زمان تالیف «قانون» ابن سينا در مجامع علمی آن روزگار تدریس می شد و در سال ۱۱۸۰ میلادی به زبان لاتین ترجمه گردید.

ناصرخسرو قبادیانی که در سده پنجم هجری از بصره دیدن کرده در سفرنامه خود، می نویسد: «و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آن که وزیر ملک اهواز -که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت، از شعر و ادب، و هم کرمی تمام به بصره آمد با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، اما در شغلی نبود». این همان وزیر دانشمند اهوازی است که ابتدا اسبی برای ناصرخسرو می فرستد و سپس «سی دینار بهای تن جامه و سی دینار کرای شتر» به وی می دهد و «با انعام و اکرام های دیگر»^۲ روانه فارس می کند و او را از عسرت و تنگدستی نجات می دهد.

و اما بینیم حوزه در این دوران چه حال و روزی داشته است. یاقوت حموی (۵۳۹- ۵۶۶ه) معتقد است: «حوزه تضییغ حوزه است... و آن جایی است که دیس بن عفیف اسدی در روزگار الطالع بالله عباسی آن را حیازت کرد و با عشایر خود در آن ساکن شد و بنایی بنیاد

۱- عماره، دکتر محمد، ثوره الزنج، بیروت، دارالوحدة، [ب] تا.

۲- ناصرخسرو قبادیانی: سفرنامه ناصرخسرو، به کوشش دکتر نادر وزین پور، تهران، شرکت سهامی کتاب های

نهاد^۱». حمدالله مستوفی (درگذشت به سال ۷۵۰ هـ) در کتاب نزهت القلوب و نیز نویسنده قاموس «المنجد»، بنیادگذاری اولیهٔ حوزه را به شاپور ذوالاكتاف نسبت می‌دهند. ظاهرآ دیدگاه حمودی و مستوفی باید درست تر باشد زیرا کتاب تاریخ طبری -که یکی از معتبرترین کتاب‌های تاریخی سدهٔ سوم هجری است- نامی از حوزه نبرده است. به هر تقدیر، اگر هم حوزه‌ای در این دوره بود شاید نام دیگری داشته باشد، یا این که روستایی بوده و در تاریخ نقش قابل ذکری نداشته است. اما اهواز -در همین دوره- یکی از مراکز مهم تمدن بشري و کانون شعله وری برای جنبش‌ها و نوگرایی‌های فکری و انقلابی بود. با شکستن «بند اهواز» در اوخر سدهٔ پنجم یا اوایل سدهٔ ششم هجری، شهر اهواز از هرگونه دستاورده علمی و اقتصادی تهی شد و کشاورزی و بازرگانی اش رو به انحطاط نهاد. ویرانی سایر سدهای مسیر رودخانه کارون نیز به این امر کمک کرد. گویا علت شکستن سد، خشک شدن رود «مسرقان» بود که در امتداد رود «گرگر» کنونی به موازات کارون جریان داشت. با خشک شدن «مسرقان» آب آن همراه با آب رودخانه دز به کارون ریخته و باعث شده بود تا سد اهواز نتواند به هنگام سیلاب‌های بهاری و پاییزی این منطقه، در برابر این سه رود پر آب مقاومت کند.

عبدالکریم بن محمد سمعانی در نیمه دوم سدهٔ ششم هجری، زمانی که اهواز تازه ویران شده بود، می‌نویسد: «و كانت الاهواز احدى البلاد المشهورة بالعلماء والائمه والتجار والمتمولين من اهل البلد و الغرباء وقد حرب اكثراها وبقيت التلال ولم يبق بها الاجماعه قليله^۲»

از سدهٔ ششم تا سدهٔ سیزدهم هجری (از قرن دوازدهم تا نیمة دوم قرن نوزدهم میلادی) ابن بطوطه که در قرن هشتم هجری می‌زیست دربارهٔ حوزه می‌نویسد: «حوزه محلی است به مسافت سه روزه راه از بصره^۳» و این نشانگر آن است که در آن قرن، حوزه به شهری هماورد با بصره بدل شده بود. از قرن چهارم هجری که عفیف بن دبیس اسدی، حوزه را بنیاد نهاد فرمانروایی خاندان بنی اسد براین شهر آغاز شد. در آن هنگام، شاخه اصلی رودخانه کرخه از

جیبی، ۱۳۶۲.

۱- وزارت ارشاد اسلامی: بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان، کتاب اول، شهرستان آزادگان، تهران، ۱۳۶۳.

۲- کسری تبریزی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، انتشارات خواجه، ۱۳۶۲.

۳- وزارت ارشاد اسلامی: همان کتاب.

حویزه می‌گذشت که به آن «نهر تیری» می‌گفتند. پس از ویرانی اهواز و تبدیل آن به یک روستای مهجور، آن یکی روستای دور افتاده، یعنی حویزه جان گرفت و به تدریج رونق یافت که او ج آن، دوره میان قرن نهم تا قرن سیزدهم هجری (سدۀ دوازدهم تا نوزدهم میلادی) است. سید محمد مشعشع -بنیادگذار خاندان مشعشع و همروزگار تیموریان و قره قوبینلو- پس از چیره شدن بر بسیاری از شهرهای عراق، فارس و خوزستان، حویزه را به پایتختی برگزید و در توسعه و آبادانی آن کوشید.

آیا سید محمد مشعشع^۱، موافق گفتهٔ جعفری -یکی از مورخان معاصرشان^۲- ده هزار نفر از «جهال و عیاران و دزدان» را زیر پرچم خود گرد آورد یا طبق سخن احمد کسری «دروغگویی از بزرگترین دروغگویان» بود، «که در نیمه های نهم هجری به دعوی مهدی گری برخاسته و با کشتار و خونریزی این دعوی خود را پیش برده و به خوزستان دست یافته»^۳. و یا آن گونه که دکتر محمد معین در فرهنگ خود می نویسد «جمعی از عرب بدوان گرویده به امری وی به نهبه و غارت و تاخت و تاز پرداختند»^۴. آیا سید محمد مشعشع این گونه بود که تاریخنگاران فئودال قدیم و سوادگران جدید تصویر می کنند. در جایی، خود همین جعفری مورخ، پیروان مشعشع را «غالیه» (شیعیان افراطی) و «فاداییان» و «فلسفه و اسماعیلیه» می خواند. واقعیت آن که سید محمد مشعشع زیر لفافه دعوی مهدیگری، رهبری انقلابی را به عهده داشت که علیه فرمانروایان فئودال ایران، همانند شاهرخ میرزا پسر تیمور لنگ و جهانشاه قراقوینلو و برادرش میرزا سپند و دست نشاند گانشان در خوزستان یعنی شیخ ابوالخیر جزری و پسرش شیخ جلال جزری بود. توده های تنگدست خوزستان، واسطه، بصره و فارس زیر رهبری سید مشعشع، خواب راحت را از زمینداران و ستمگران گرفتند. آنان واقعاً فدایی بودند، از مرگ نمی هراسیدند و برای دستیابی به برابری و عدالت اجتماعی به سهمگین ترین نبردها دست یازیدند. این نهضت، نظیر نهضت های همزمان خویش -حروفیه و سربداران- نهضتی کاملاً انقلابی و ضد فئودالی بود. شهر حویزه در آن زمان، پایگاه انقلابیان سراسر ایران و عراق گردید. در پرتو دلاوری و اندیشه انقلابی سید محمد مشعشع و فرزنش سید علی، توده های زحمتکش شهر و روستا به حرکت در آمدند و بیم

۱- مشعشع به معنی لغوی درخشان و تابان و این لقبی بود که پیروانش به وی داده بودند.

۲- پتروشفسکی، ایلیا پاولویچ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۲.

۳- همان کتاب.

۴- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ذیل عنوان «آل مشعشع».

و اضطراب بر دل فرمانروایان سفاک آن روزگار چیره گردید. این دو تن از انقلابیان و اندیشمندان دوران خود بودند. بعدها جانشینان سید محمد - به ویژه سید مبارک- بدعثت های وی را کنار گذاشتند و به ترویج مذهب شیعه اثنا عشری در میان عشایر و شهرنشینان عرب خوزستان پرداختند.

سید محمد مشعشع کتابی دارد به نام «*کلام المهدی*» که راهنمای شورشگران و انقلابیان آن دوران بود. نهضت آل مشعشع همانند سایر نهضت های ضد فتووالی آن دوران، همین که به فرزندانش مدت هفتاد سال به استقلال حکومت کردند و حوزه را به مرکز فرهنگی، دینی و سیاسی تبدیل کردند. حوزه شهری شد بزرگ و معتبر با مدارس، حوزه های علمیه، مجامع علمی و پژوهشی و دارالحکمه و نیز دارای کاروان سراها، بازارها، مساجد، گرمابه ها، عمارت های عالی و کتابخانه های ارزشمند. سید محسن فرزند دیگر سید محمد که پس از مرگش به جای او نشست، مردمی دانش پرور و ادب دوست بود. شمس الدین محمد استرآبادی حاشیه سومی بر «*شرح تجدید*» نوشت و دیباچه آن را به سید محمد مشعشع پیشکش کرد که «*عمد الطالب*» تالیف کرده و دژ استواری به نام قلعه محسنیه نیز در حوزه ساخته است. سید محسن چهل و اندی سال حکومت کرد و بر شکوه و قدرت شمعشیان و شهر حوزه افزود. در دوران او، سراسر جزایر خلیج و بندرهای فارس، خوزستان و بصره تا حومه بغداد، بهبهان، کهگیلویه، بختیاری، لرستان و پشتکلوه و کرمانشاهان جزو قلمرو مشعشعیان شد که از شهر حوزه بر این مناطق حکومت می کردند. در این دوره و در پرتو توجه آل مشعشع فقهاء، دانشمندان و مولفان شیعه به حوزه روی می آورند و با تیمار و تشویق و نواخت فرمانروایان مشعشع رو به رو می شوند. مقبره سید محسن در بخش حمیدیه در نزدیکی اهواز جای دارد و به نام «*المحسن*» زیارتگاه مردم آن منطقه است. سید مبارک که معاصر شاه عباس صفوی بود و به گفته کسری «از برداشت حوزه و عربستان چیزی به شاه نمی پرداخته»^۱، پاره ای از علمای شیعه و از آن میان شیخ عبداللطیف جامی را به حوزه فراخواند و به یاری آنان مذهب شیعه دوزاده امامی را جانشین مهديگری مشعشع کرد. مولا مطلب، پدر سید مبارک نیز دانشمند و

۱- همان کتاب.

دانش دوست بود؛ به گونه‌ای که مولانا کمال الدین محمدبن حسن استر آبادی «شرح فصول» خواجه نصیر الدین طوسی را به نام او نوشت. مولا خلف، پسر دیگر سید مطلب و بنیادگذار شهر خلف آباد، نیز از علمای شیعه شمرده می‌شود و تالیف‌های فراوان داشته است. پسر او، سیدعلی در اصفهان-پایتخت آن روزگار ایران- درس خوانده و دانشمند و مولف بوده است. شعر‌های بسیاری از او باقی مانده است. مشعشعیان در حویزه سکه هم زده اند. به عنوان مثال احمد کسروی به سکه هایی دست یافته بود که در کناره آنها جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» و در میانه آنها جمله «عَلَى وَلِيِّ الْكُوفَّةِ» و در روی دیگر سکه عبارت «ضربِ الحویزه» و سال ۱۰۸۵ هجری دیده می‌شد. سیدعلی پسر سیدعبدالله-با سیدعلی پیش گفته اشتباه نشود- که معاصر آخرین شاهان صفوی و حاکم عربستان بود، تاریخی نوشته که در سال ۱۱۲۸ هجری به پایان رسید. این کتاب یکی از معروف تاریخ‌های این دوره است و قاضی نورالله نیز از آن یاد کرده.

در سال ۱۱۵۰ هجری، نادرشاه پذیرفت که حویزه، که در آن هنگام بزرگترین شهر خوزستان بود، حاکم نشین سراسر آن منطقه گردد. احمد کسروی در تاریخ پانصد ساله خوزستان می‌نویسد:

«نادرشاه، بیکلر بیگی از کسان خود را در آنجا [حویزه] برگماشت و نواحی شوشتر و دزفول و رامهرمز را که از زمان شاه اسماعیل و از آغاز پیدایش والیگری عربستان بخش جداگانه و قول بیگی نشین کوه گیلویه گردیده بود، این زمان قول بیگی نشین حویزه گردانید^۱».

و. کسکل، خاورشناس آلمانی که درباره مشعشعیان و شهر حویزه پژوهش هایی کرده معتقد است که موقعیت خاص این شهر ناشی از دو اصل بود:

- الف- وضع منطقه به صورت سرزمین مرزی.
- ب- خصوصیت عشیره ای ساکنان آن.

وی می‌افزاید: «از سال ۹۹۸ هـ ۱۵۹۰ م، حویزه -غیر از یک زمان کوتاهی- نسبت به ایران وفادار بوده است؛ اما در روابط فرهنگی، همچنان عرب باقی ماند زیرا زبان قلمرو آنان عربی بود

۱- در زمان صفویان، حکمرانان بزرگ را بیکلر بیگ و حکمرانان زیر دست ایشان را قول بیگ می‌نامدیند.

و حاکم، خود را به عنوان یک عرب احساس می کردد^۱». کشت غلات در حوزه گسترش فراوان داشت و حتاً در آغاز قرن نوزدهم میلادی حوزه در شرایطی بود که می توانست ۴۰٪ از نیازهای بصره را برآورد سازد. یکی از عوامل رونق حوزه، واقع بودن این شهر در میانه راه کاروان رو دزفول و شوستر از یک سو و بندر بصره از سوی دیگر بود.

صابئین، یعنی پیروان یحیای پیامبر نیز از سده های کهن تا کنون در حوزه و اهواز زندگی می کنند. اما اکنون آنان برخلاف نظر مولف قاموس عربی «المنجد»، اکثریت شهر حوزه را تشکیل نمی دهد. سهل بن هارون از فیلسوفان مشهور دوران عباسی از صابئین عرب دست میسان - منطقه ای میان حوزه و اهواز - بود.

نادر شاه افسار به تضعیف مشعشعیان پرداخت، استفالشان را نقض کرد و همان گونه که گفتیم حاکمی برای حوزه تعیین کرد و فرج الله نامی از آنان را تبعید کرد و، به حکمرانی دورق (شادگان کنونی) گمارد.

در اوایل قرن یازدهم هجری (اوآخر سده شانزدهم میلادی) قبّان، شهری در میانه بندر معشور (ماه شهر کنونی) و دهانه بهمنشیر محل نشیمن ایل کعب می شود. این شهر که بر کرانه های رودی به این نام قرار داشت و اکنون ویرانه هایش باقی است، در سال ۱۱۴۵ هجری جزو ایران می گردد و کعبیان فرمانبردار نادر می شوند. در سال ۱۱۶۵ خواجه خان بیگلریگ حوزه به فتح بصره می رود و شیخ سلمان -بزرگ کعبیان- همراه او می رود. از دوران شیخ سلمان، امیرنشین کعب قدرت می گیرد و قبان به مرکز امیرنشین کعب بدل می شود. بعدها «دورق» به جرگه شهرهای آباد منطقه می پیوندد.

پس از مرگ نادر (۱۱۶۰ ه) خاندان مشعشع، بیگلریگ او را کنار می گذارد و کار آنان -و به تبع آن حوزه-بار دیگر رونقی تازه می یابد. اصولاً میان حوزه و پایتخت امپراتوری ایران -ابتدا اصفهان و سپس شیراز و تهران- یک رابطه جدل وجود داشته است. دکتر غلامرضا ورهرام که پژوهش هایی در این زمینه دارد می نویسد:

«از آغاز قرن دوازدهم هجری قمری، ایلات و قبایل قدرتمندی که در ایران زندگی

۱- گستره تاریخ و ادبیات (مجموعه مقالات از چند نویسنده). تهران، نشر گستره، بهار ۱۳۶۴، ذیل عنوان «والیان حوزه».

می کردند، عبارت بودند از افشارها، قاجارها، قشقایی‌ها، لرها و کردها که هر کدام در بخشی از ایران برقدرت خود افزوده بودند و منطقه‌ای را اداره می کردند». وی می افزاید: «افشارها، حکومت خود را تقریباً بر سراسر ایران گستردۀ بودند. قاجارها در نواحی شمال، و شمال شرقی ایران نفوذ داشتند. قشقایی‌ها در مناطق جنوبی ایران و به ویژه در استان فارس از قدرت زیادی برخوردار بودند و طوایف لر و کرد زبان نیز منطقه غرب ایران و اعراب، منطقه جنوب و جنوب غربی را به خود اختصاص داده بودند و هر کدام از این ایلات و طوایف به شعباتی چند تقسیم می شدند و در رده‌های خاص خود قرار می گرفتند^۱».

در همین دوران، کعبیان به دورق دست می یابند و بنیاد امیرنشین کعب را استوار می سازند. از سویی، آل کثیر نیز در این دوران نیرومند می شوند و بر بخش شرقی خوزستان چیرگی می یابند. آنان، پیوسته با موالی حويزه و دیگران در کشاکش و نبرد بودند ولی بنیاد شهر خاصی را نریختند و هر از چندی شوشتراپا دزفول را به عنوان مرکز خویش قرار می دادند. مولا مطلب، آخرین والی نامدار و پر هیبت مشعشعیان بود که در سال ۱۱۷۶ هجری در درگیری با سپاهیان زکی خان برادر کریم خان زند کشته شد. از این هنگام به بعد از شکوه و عظمت مشعشعیان -به تدریج- کاسته شد و همزمان با قدرت یافتن کعبیان در جنوب و جنوب غربی ایران، امیرنشین مشعشع به حويزه و پیرامونش -یعنی منطقه قبیله بنی طرف- محدود گردید. در زمان ناصر الدین شاه، آل مشعشع، تنها در خاک حويزه فرمانروایی داشتند که به گفته نجم الملک «حويزه حالا خراب است و خیلی خوش آب و هوا و سالم است، از قرار تقریر والی حالا ششصد خانوار رعیت کپرنشین دارد، حالا نه حمامی دارد و نه سرا و بازاری و نه مسجد، جز یک مسجد مختصر قدیمی و تیمچه مختصری^۲». چون مشعشعیان از خاندانی کهن‌سال و به سیادت مشهور بودند، مشایخ کعب از تعرض به آنان خودداری می ورزیدند. از این رو در این فترت -از آغاز تأسیس قاجاریه تا زمان ناصر الدین شاه- سه امیرنشین مشعشع در حويزه، کعب در دورق و آل کثیر در شوشتراپا دزفول و میاناب را می بینیم که در کنار هم یا به صلح یا هماوردی و کشمکش می زیند. البته علل اقتصادی و طبیعی و شیوع طاعون در فرو

۱- ورهرام، دکتر غلامرضا، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران، موسسه انتشارات معین، ۱۳۶۶.
۲- نجم الملک، حاج عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران و موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱.

کاستن از موقعیت ممتاز شهر حوزه نقش داشته است. در سده های گذشته، رود کرخه که یکی از رودهای بزرگ منطقه است پس از گذشتن از کنار شوش و حمیدیه کنونی خاک حوزه می رفت و پس از سیراب کردن باعث ها و کشتزارها، از درون شهر می گذشت و به هور حوزه (هور العظیم) می ریخت که مایه آبادانی شهر و پیرامونش بود.

پس از مرگ کریم خان زند در ۱۱۹۳ هـ «اوایل قرن نوزدهم» در زمان مولامحسن -با مولا محسن فرزند سید مشعشع اشتباہ نشود- فردی به نام هاشم بالاتر از شهر حوزه نهری می گند و شاخه ای را برای کشتزارهای خود جدا می سازد که ظاهراً باید رودخانه خشکی باشد که در پائین حمیدیه و بالاتر از کوت سید نعیم واقع است. این نهر به تدریج خاک را می شکافد و بزرگتر می شود و رودخانه از سوی حوزه منحرف می شود و کم آبی پیدید می آید و شهر رو به ویرانی می رود، پس از مولا محسن، آل مشعشع بارها کوشیدند تا سدی براین رودخانه ایجاد کنند که پس از هر بار تعمیر دوباره خراب شده است.

لرد کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران می نویسد:

«زمانی حوزه محل مهمی بود و جمعیت آن در موقعیت که حاکم بر قسمتی از جنوب غربی خوزستان بوده به ۲۴ هزار تن می رسیده است. در سال ۱۸۳۷ میلادی سد مهم رودخانه کرخه شکست و آب رودخانه در باتلاق های بی مصرف به هدر رفت و حوزه از یک شهر بزرگ به یک ده کوچک تبدیل شد^۱. سد یادشده همان سدی است که نجم الملک از آن به نام «سد ناصری» نام می برد و گویا در همان سال ۱۸۳۷ میلادی این سد می شکند و رودخانه کرخه از مسیر سابق منحرف شده در مسیر کنونی اش -شط الفلت- به سوی قریه سیدعلی و از آنجا به سوی خزعلیه و سپس شاخه ای به طرف سوسنگرد و شاخه ای به سوی بستان می رود که سرانجام هر دو شاخه به هور العظیم می ریزند. در سال ۱۲۵۰ هجری در زمان مولا عبدالعلی، چنان بی آبی در حوزه پیش آمد که مردم در بستر رود خشک شده چاه ها کنند و از آن هنگام ویرانی بار دیگر حوزه را دربر گرفت.

۱- به نقل از وزارت ارشاد اسلامی: بررسی مراکز فرهنگی و شهرهای استان خوزستان کتاب اول شهرستان دشت آزادگان، تهران، ۱۳۶۳.

از پایان های قرن سیزدهم هجری (نیمه دوم سده نوزدهم میلادی) تا کنون در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه حتا ایل بنی طرف -که احتمالاً در نیمة اول قرن نوزدهم در ناحیه مالکیه واقع در شرق حویزه مستقر شده اند- نیز از مشعشعیان نافرمانی آغاز کردند.

حسین علی متحن -پژوهشگر تاریخ- پیرامون وضع حویزه در چهل سال پیش چنین می نگارد: «بخش حویزه از بخش های قدیمی دشت میشان [دشت آزادگان] است که در جنوب غربی سومنگرد قرار گرفته. در قصبه حویزه آب مصرفی اهالی به وسیله چاه با زحمت زیاد تامین می شود و این شهر که وقتی دارای مدارس و مساجد زیاد بوده و شط کرخه با عظمت خود آن را مشروب می کرده اکنون فاقد آب و حتا حمام است. وضع مردم از لحاظ نداشتن آب مشروب و حمام خاصه کارمندان دولت و فرهنگیان رقت آور می باشد^۱. در زمان نیرو گرفتن شیخ خزعل، حویزه نیز فرمانبردار کاخ فیلیه گردید. در این هنگام، به موازات رونق اقتصادی و بازرگانی و گشايش رودخانه کارون به روی کشتی ها و سپس با اکتشاف نفت در اهواز -که از سده ششم تا سیزدهم هجری به مدت شصت سال در خواب گران فرو رفته بود - جنب و جوشی صورت گرفت. آن روستایی در زمان ناصرالدین شاه، کدخدايش شیخ نبهان عامری بود و ناصریه نام داشت، اکنون جانی دوباره می یافت. در میان ناصریه و اهواز قدیم و خزعلیه، در مکانی که اکنون فلکه بیست و چهار متری است و نیز در سمت راست پل معلق -جایی که اکنون باع معین نام دارد- اهواز جدید بنیاد می گیرد. در آن سوی رودخانه نیز امانيه که زمانی اردوگاه نیروهای انگلیسی و هندی در جنگ جهانی اول بود، توسعه می یابد و بعدها اهواز به مرکز بازرگانی، کشاورزی و فرهنگی و از زمان رضاخان به مرکز سیاسی استان خوزستان بدل می شود. در دوره شیخ خزعل، کشتی های تجاری و مسافرتی و بارکش های نفتی که عمدها بخاری بودند و جهازنام داشتند از خرمشهر به اهواز می آمدند و در آنجا لنگر می انداختند. و اگر برای حمل نفت قصد رفتن به دار خزینه را داشتند کشتی های دیگری بودند که در آن سوی بند اهواز (حوالی پل سیاه کنونی) به مسیر خود تا نزدیکی های شوستر ادامه می دادند. بعدها با کشیدن خط آهن و توسعه جاده های اسفالته و بهره برداری از خطوط هوایی و کاربرد انواع ماشین های باری و سواری در حمل و نقل بازرگانی و مسافرتی و عدم لایروبی رودخانه کارون، از رونق کشتیرانی در این رودخانه کاسته شد. اهواز روز به روز توسعه یافت. بازار اصلی

۱- متحن، حسین علی: سالنامه فرهنگ دشت میشان، [بی جا، بی نا] [۱۳۳۵].

خیابان امام کنونی -در کنار بازار عبدالحمید (منسوب به عبدالحمید پسر شیخ خرعل) و بازار معین التجار شکل می‌گیرد. اندک اندک، بازار خیابان نادری و ساختمان‌های تجاری و مسکونی چند اشکوبه ساخته می‌شوند. اهواز قدیم به این بازارها و از آنجا به ناصریه می‌پیوندد. در سال ۱۳۸۸ شمسی لشکرآباد که پیشتر اردوگاه قشون بود و در جنگ جهانی دوم محله کمپلو "Camplow" اردوگاه سربازان منتفین- شکل می‌گیرند. در دهه چهل

خورشیدی محله زیتون کارمندی و در بیست ساله اخیر کوی ملت (کورش) و کوی شیلنگ آباد (دایره) به عنوان نقش‌های ناهمگونی از دارایی و نداری بر وسعت این خاک ترسیم می‌شوند. اکنون پیکر نسبتاً سالم و مرفه مرکز شهر در چنبره کمربند فقر -از ملاشیه و شیلنگ آباد و کیان آباد و زرگان گرفته تا حصیر آباد و کوت عبدالله و لشکر آباد و رفیش- قرار گرفته است. حال این شهر با وسعت تقریبی (15×14) کیلومتر مربع و با جمعیتی پیرامون دو میلیون نفر -البته با شمارش مهاجران جنگ- یکی از شهرهای پرجمعیت ایران و مرکز سیاسی- اجتماعی، فرهنگی و بازرگانی استان خوزستان است که روز به روز بر وسعت و جمعیت آن افزوده می‌شود.

اهواز در میانه جاده اسفالته و راه آهن تهران و چند شهر عمدۀ دیگر به بنادر مهم خرمشهر، آبادان و امام خیمنی قرار دارد و این بر اهمیت ارتباطی و استراتژیک شهر می‌افزاید. کشف چاه‌های نفت در حومه اهواز و رواج و گسترش صنایع نفت، احداث سدهای عظیم دز و کارون و مرکزیت اداری سازمان آب و برق خوزستان -که به قول ال احمد به وزارت‌خانه‌ای می‌ماند- ایجاد دانشگاه اهواز در اوخر دهه سی خورشیدی و چند انسنتیتو و موسسه عالی فرهنگی وجود صنایع سنگینی نظیر کارخانه صنایع فولاد، نورد و نورد لوله و چندین کارخانه کوچک و بزرگ تولیدی و صنعتی، احداث ایستگاه‌های مولد انرژی برق، وجود شرکت‌های عظیم نیشکر هفت تپه و کشت و صنعت کارون و دیگر موسسات کشاورزی و پرورش دام و ماکیان در حمیدیه، زرگان و ملاتانی و حومه جنوبی و شرقی، همگی -با وجود جنگ و ویرانی- از اهواز شهری ساخته است زنده و فعل در زمینه‌های بازرگانی، صنایع سنگین و سبک کشاورزی. اصولاً نسبت به شهرنشینی در خوزستان، بالاتر از سایر مناطق ایران و پیرامون 60% جمعیت است. بسیاری از روستانشینان اهواز در موسسات تولیدی و صنعتی شهر به کار مشغولند. ستون فرات پیکر جمعیت شهر را کارگران تشکیل می‌دهند و بخش خدمات -حمل و نقل و باربری و پیمانکاری و کسب و تجارت- نیز در کنار آن قرار دارد. در روستاهای اهواز دامداری، مرغداری و ماهیگیری، کشت گندم، جو، برنج، صیفی کاری و سبزیجات و کشت محصولاتی نظیر

کاهو، کلم و گوجه فرنگی و میزان اندکی خرما، انگور و مرکبات و نظایر آن معمول است. از صنایع دستی، حاجیم بافی، سبدبافی و حصیر سازی در برخی روستاهای کارگاهی زرگری و نقره کاری در شهر رایج است.

اکنون در این سیکل و در این لحظه تاریخی، ما به نقطه ای رسیده ایم که حوزه را پس از آن که ارتش عراق ویران کرد، دوباره ساخته ایم. با بناهایی جدید و استوارتر از کپرهای خانه های گلین گذشته. با خیابان بندی و معماری طبق اصول جدید و با الهام از شیوه کهن و سنتی شهر. اما حوزه در این لحظه تاریخی هنوز بخشی است از یکی از شهرها استان که اهواز مرکز و کانون آن است. باید دید - یا اگر زنده نباشیم باید نسل ها و سده های آینده ببینند - که تغییر و تحولات طبیعی، جغرافیایی و اقتصادی روزگار در سال ها و سده های آینده، این سیکل دورانی را - که در عین حال منحنی زیگراز بالا رونده ای هم هست - به چه شکل در خواهد آورد.

شعر مردم عرب و انواع آن

هنرشناسان از دو نوع هنر تخیلی و غیر تخیلی یا هنر متحرک و هنر ساکن سخن کفته اند. شعر نوعی هنر خیلی یا هنر متحرک است که نزد عرب ها سابقه ای دیرین دارد. عرب ها در دوران عباسی از فلسفه و طب و دانش یونان گرفته تا کلیله و دمنه هند آیین کشورداری ایرانیان را ترجمه کردند جز شعر که خود را از آن بی نیاز می دانستند. زیرا شعر را فقط نزد خود و از آن خود می دانستند. سخن سرایی در میان عرب های خوزستان هنر شکوفایی است که حتّا در بدترین شرایط

اجتماعی، سینه به سینه نقل شده است. این به معنای نبود دیگر هنرها نیست بلکه شعر همیشه بر آنها سروری داشته است. انسان عرب دوران جاهلیت هنر خطابه و شعر را برتر از هر هنر دیگر می دانست و به فصاحت زبان افتخار می کرد. فن بیان و هنر شاعری دوران جاهلیت گسترده‌گی عام داشت. معروف است که جنگاوران و شاعران عرب و حتّاً عوام الناس در مناسبت‌های مختلف و در ماه‌های زیارت کعبه، شعر خود را عرضه می کردند. بازار «عکاظ» جایی بود که شاعران از همه نواحی شبه جزیره عرب، به مدت یک ماه در آنجا جمع می شدند و روزها و شب‌های شعر برگزار می کردند. نتیجه این گردهمایی شاعران، گزینش بهترین قصیده‌ها و شعرها بود که در نهایت به انتخاب «مقالات هفتگانه» انجامید که عرب‌های جاهلیت آنها را در کعبه آویزان کرده بودند. اینها، شاعرانه ترین قصیده‌های آن دوران بودند که هنوز نیز جزو آثار ارزشمند ادبیات جهان اند و به اغلب زبان‌های دنیا ترجمه شده اند. افسانه‌ها و اساطیر منشور و منظومی همانند «عنتره و عبله»، «زیرسالم»، «لیلی و مجنون»، «میاسه و مقداد»، و «سیره بنی هلال» نیز مربوط به این دوران است. در صدر اسلام نهج البلاغه پدید آمد که از روان ترین و رسانترین متون کلاسیک و جاودان زبان عربی است. دوره صدر اسلام و دوران اموی و عباسی و مابعد آن سرشار است از نام‌های نامدارانی همانند حسان بن ثابت ابونواس اهوازی، متبّی، ابوتمّام ابن الرومی ابوالعلاء معری و ابوفراس حمدانی.

در خوزستان، پس از گستاخی امپراتوری اسلامی و رواج ملوک الطوایف، دربار فرمانروایان آل مشعشع، محل تجمع فقیهان شیعه، دانشمندان و شاعران بود. سرآمد این شاعران، شهاب الدین موسوی معروف به ابن معټوق حوزی است که اخیراً انتشارات «دار صادر» بیروت دیوان او را برای چندین بار تجدید چاپ کرده است. ملا سلمان سلیمانی، اسحاق قیم و طاهر بن اسحاق قیم در دوره آل بوچاسب (جابر و خزعل) مشهور بوده اند. شاعران عرب در خوزستان هم به زبان فصیح عربی و هم به لهجه محلی شعر می سرایند که به نوع دوم «الشعر الشعبي^۱» یا «الشعر العامي^۲» گفته می شود.

شعر فصیح همانند شعر معاصر جهان عرب و شعر معاصر ایران گواه دو جریان شعر

۱- شعر مردمی

۲- شعر محلی یا عامیانه

کلاسیک و شعر نو است که این دومی در میان اعراب به «الشعر الحر» یا شعر آزاد معروف است. شعر کلاسیک کنونی در میان عرب‌های ایران از شعر محلی -الشعر الشعبي- تاثیر می‌پذیرد و حتّاً گاهی با آن یکی می‌شود. این شعر، افزون بر ریشه‌هایی که در ادبیات کهن عرب -به ویژه شعر جاهلیت- دارد، دارای انواع خاص خود نیز هست. از سویی شعر آزاد که اکنون سبک برخی از شاعران جوان عرب است هم از شعر آزاد جهان عرب و هم از شعر نو پردازان ایرانی تاثیر می‌پذیرد. در گذشته، شعر کلاسیک عربی، ویژه قشر خاصی همانند روحانیان بود که می‌توانستند به نجف یا قم بروند و قواعد و اصول زبان عربی را بیاموزند. شیخ محمد کرمی در این زمینه شعرهای رسایی دارد. سید شعاع نزاری نیز اشعار و حتاً داستان‌های کوتاهی به زبان عربی دارد که تا کنون به چاپ نرسیده است. شیخ ابراهیم خنیفری آل کثیر دیوان شعر را در سه جلد در قم به چاپ رسانده است.

شاعران، ادبیان و فقیهان

در اینجا فهرستی از نام شاعران، ادبیان و فقیهان حوزه و دورق را از کتاب «الياقوت الازرق في اعلام الحويزه و الدورق^۱» می‌آوریم تا بدین سان کسانی را معرفی کنیم که به شعر و ادبیات عرب خصوصاً و به فرهنگ اسلامی عموماً خدمت کرده اند. سال‌های ذکر شده ناشنگر سال در گذشت شخص به تاریخ هجری قمری است. گاهی نیز فقط سده زندگی فرد آمده است

نخست، اعلام حوزه

- ۱- شیخ ابراهیم بن عبدالله الحویزی - (بعد از ۱۱۶۸)
- ۲- شیخ ابراهیم بن خواجه عبدالله الحویزی - ۱۱۹۷
- ۳- شیخ ابراهیم بن غیاث الدین الحویزی - نیمه دوم ق ۱۲
- ۴- ابراهیم بن محمد المشعشعی الحویزی - ق ۱۰
- ۵- احمدبن خلف المشعشعی الحویزی - ق ۱۲
- ۶- احمدبن سعد الحویزی - ق ۱۱

۱- این کتاب، اثر آقای هادی آل بالیل موسوی است که هم اکنون در حوزه علمیه قم درس می‌دهند و درس می‌آموزند. من این لیست نام‌ها را به نقل از شماره اول سال اول (۱۹۸۹) مجله «الموسّم» چاپ بیروت می‌آورم.

- ٧- شیخ احمدبن علی الحویزی البحرانی - اوائل ق ۱۳
- ٨- احمدبن محمد المشعشعی الحویزی - (بعد از سال ۱۰۶۸)
- ٩- شیخ احمدبن محمد الحویزی - حدود ۱۲۰۰
- ١٠- شیخ احمدبن مطلب المشعشعی الحویزی - (پیش از ۱۱۶۸)
- ١١- شیخ اسحاق الحویزی - ق ۱۲
- ١٢- اسماعیل بن سعید الحسینی الحویزی - ق ۱۲
- ١٣- اسماعین بن لاوی المشعشعی الحویزی - ۱۰۹۸
- ١٤- بدر بن مبارک المشعشعی الحویزی (والی دورق) - ۱۰۲۴
- ١٥- شیخ جعفر الحویزی - نیمه دوم ق ۱۳
- ١٦- شیخ جعفر بن عبدالله الحویزی - ۱۱۱۵
- ١٧- شیخ حسن الحویزی - نیمه دوم ق ۱۳
- ١٨- شیخ حسن بن مطر الحویزی - زاده ۱۳۲۳
- ١٩- حسن بن حسن آل شدقم المدنی - اوائل ق ۱۱
- ٢٠- شیخ حسن بن سبّتی الحویزی - ق ۱۱
- ٢١- شیخ حسین بن محمود الحویزی - ق ۱۲
- ٢٢- شیخ حسن بن نصرالله الكرمی الحویزی - ۱۳۰۶
- ٢٣- خلف بن مطلب المشعشعی الحویزی - ۱۰۷۴
- ٢٤- راشد بن علی خان المشعشعی الحویزی - ۱۱۰۰
- ٢٥- شیخ ربیع بن جمعه العبادی الحویزی - (تا سال ۹۱۲ زنده بوده)
- ٢٦- شیخ سعد الحویزی - ۱۲۴۷
- ٢٧- شیخ سعدبن عبدالله الحویزی - ۱۲۸۵
- ٢٨- شیخ سعیدبن بدیع الحویزی - ق ۱۱
- ٢٩- شُبربن محمد المشعشعی الحویزی - ۱۱۸۶
- ٣٠- شهاب الدین احمدبن معتوق الحویزی - ۱۰۸۷ (شاعر نام آور)
- ٣١- شیخ صالح بن علی الحویزی - ق ۱۱
- ٣٢- شیخ صالح الحاجی الظرفی الحویزی - ۱۲۷۵
- ٣٣- شیخ عبدالحسین القاری الحویزی - ۱۱۴۰

- ٣٤- عبدالحسين بن عمران الخياط الحويزى - ١٣٧٧
- ٣٥- شيخ عبد حيدر الحويزى - ١٠٩٠
- ٣٦- عبدالرضا الحويزى - ١٣٥٠
- ٣٧- شيخ عبد على بن جماعة العروسي الحويزى - ١٠٩٠
- ٣٨- شيخ عبد على بن ناصر معروف به ابن رحمة الحويزى ١٠٧٠
- ٣٩- شيخ عبدالغفار الحويزى (ساكن كرمانشاه) - ق ١١
- ٤٠- شيخ عبدالقاهر العبادى الحويزى - ق ١١
- ٤١- شيخ عبدالله بن ابراهيم الحويزى - ق ١٢
- ٤٢- شيخ عبدالله بن خميس الحويزى - ق ١١
- ٤٣- عبدالله بن على المشعشعى الحويزى - ق ١٢
- ٤٤- عبدالله بن فرج الله المشعشعى الحويزى (در حويزه فرمانروايی کرد) ١١٢٧.
- ٤٥- شيخ عبدالله بن كرم الله الحويزى - ١١٣٢
- ٤٦- شيخ عبدالله بن مساعد الحويزى - ق ١٢
- ٤٧- شيخ عبدالله الحويزى - ق ١٣
- ٤٨- شيخ عبدالله بن ناصر الحويزى الهميلى - ١١٤٣
- ٤٩- شيخ عبداللطيف بن على بن ابی جامع العاملی - ١٠٥٠
- ٥٠- شيخ عبدالمجیدین عبدالعزيز الحويزى - ق ١١
- ٥١- شيخ عبد محمدبن عبدالجليل الحويزى - ١١٢٨
- ٥٢- شيخ عبد محمدبن مساعد الحويزى - ق ١٢
- ٥٣- عبدالمطلب بن بادشاه الحويزى الحسيني - ق ٧
- ٥٤- عبدالمطلب بن حيدر المشعشعى الحويزى - ١٠١٩
- ٥٥- شيخ عبدالمهدى بن صالح الحويزى - ق ١١
- ٥٦- عبدالوهاب بن خلف المشعشعى الحويزى - ق ١١
- ٥٧- شيخ على بن احمدبن ابی جامع العاملی الحويزى - ١٠٠٥
- ٥٨- شيخ على بن الحسين بن محى الدين العاملی - ١١٥٠
- ٥٩- على خان بن خاف المشعشعى الحويزى - ١٠٨٨
- ٦٠- شيخ على بن رضى الدين آل ابی جامع العاملی - نieme اول ق ١١.

- ٦١-شيخ على بن عبدالله بن ابراهيم الحويزى - ق ١٢
- ٦٢- على خان بن عبدالله المشعشعى الحويزى - (تا سال ١١٢٥ در حويزه فرمانروايى کرد)
- ٦٣- شيخ على بن محمد الحويزى.
- ٦٤-شيخ على بن محمد طه الكرمى الحويزى - زاده ١٣٤٢
- ٦٥- شيخ على بن نصر الله الحويزى - ١١٥٠
- ٦٦-شيخ عوض البصري الحويزى - ١١٦٠
- ٦٧- شيخ عيسى بن سعد الحويزى
- ٦٨-شيخ غالب بن قعود الحويزى - ١٣١٧
- ٦٩-شيخ فرج الله بن محمدبن درويش المزرعاوى - حدود ١١٠٣
- ٧٠-شيخ فرج الله بن الحاج نعمت الله الحويزى - نيمه اول ق ١٢
- ٧١-شيخ قعودبن صالح الحويزى - قبل از ١٣٠٠
- ٧٢-شيخ كرم الله بن محمد حسن الحويزى - ١١٥٤
- ٧٣-شيخ لطف الله بن عطاء الله الحويزى - ق ١١
- ٧٤-السلطان السيد محسن بن محمد المشعشعى - ٩٠٥ به «الملك المحسن» نيز معروف است.
- ٧٥-محفوظ بن جواد الله المشعشعى - ١٠٩٠
- ٧٦-محمدبن ثنان المشعشعى الحويزى - ق ١٢
- ٧٧-شيخ محمدبن جعفر شرع الاسلام - ١٣٠٧
- ٧٨-شيخ محمد بن جود الله الحويزى - ق ١٢
- ٧٩-شيخ محمدبن حماد الحويزى - ١٠٣٠
- ٨٠-شيخ محمدبن درويش الحويزى - ق ١١
- ٨١-الامير اشرف محمدبن شهاب الحويزى - نيمه نخست ق ١١
- ٨٢-شيخ محمدبن عبدالله الحويزى - ق ١٣
- ٨٣-سید محمدبن فلاح المشعشعى المتمهدی - ٨٦٦ (نیای موالی حويزه و بنیادگزار امیرنشین آل مشعشع)
- ٨٤-شيخ محمد بن کرم الله الحويزى - بعد از سال ١١٦٨
- ٨٥-شيخ محمد رضا بن محمد على الحويزى - زاده ١٣٤٠

- ٨٦- شیخ محمدبن محمد طه الکرمی الحویزی - زاده ١٣٤٠
- ٨٧- شیخ محمدبن نصار الحویزی - ١٠٢٠
- ٨٨- شیخ محمد طه بن نصرالله الحویزی - ١٣٨٨
- ٨٩- شیخ محمودبن احمد الحویزی - ق ١٢
- ٩٠- شیخ محمود الحویزی - ق ١٢
- ٩١- شیخ محمودبن محمد الحویزی - ١١٥٠
- ٩٢- شیخ محی الدین بن حسین آل ابی جامع العاملی - ق ١٢
- ٩٣- شیخ مساعدبن بدیع الحویزی - ق ١١
- ٩٤- شیخ مصطفی بن عبدالواحد الحویزی - ق ١١
- ٩٥- سید مطلب بن محمد المشعشعی - بر دورق فرمانروایی کرد (١١٥٥ - ١١٦١)
- ٩٦- سید معتوق بن شهاب الدین الموسوی الحویزی - ١١١٦
- ٩٧- شیخ ناصربن سعدالحویزی - نیمه دوم ق ١١
- ٩٨- شیخ نصاربن محمد الحویزی - نیمه نخست ق ١١
- ٩٩- شیخ نصر الله بن حسین الکرمی الحویزی - ١٣٤٦
- ١٠٠- شیخ نعمت الله المسلمی الحویزی - ١٣٤٦
- ١٠١- شیخ یعقوب بن ابراهیم الحویزی - ١١٤٧
- ١٠٢- شیخ یوسف بن محمد الحویزی - ق ١١

دوم: اعلام دورق

- ١- شیخ ابراهیم بن شیخ احمدالکعبی القبانی - ق ١٢
- ٢- سید ابراهیم بن سید اسماعیل آل بالیل الدورقی - ١٢٦٣
- ٣- شیخ ابراهیم بن عبدالله الفلاحی - اوخر ق ١٣
- ٤- سیدابراهیم بن سید علی بالیل الحسینی الدورقی - ١١٥٠
- ٥- شیخ احمدبن ابراهیم العبدی الدورقی - ٢٤٦
- ٦- شیخ احمدبن شیخ خلف العصفوری الفلاحی - پس از ١٢١٩
- ٧- شیخ احمدبن صالح الخلف آبادی - پس از ١١٦٨
- ٨- شیخ احمدبن محمد علی الشویکی الفلاحی - اوائل ق ١٤

- ٩- شیخ احمدبن محمد المحسنی الاحسائی - ١٢٤٧
- ١٠- سید احمدبن محمدبن ادريس الجزاری الجابری - نیمه نخست ق ١٣
- ١١- شیخ اسکندر بن جمال الدین الجزاری - ١١٤٠
- ١٢- شیخ اسکندر بن عیسی الاصدی الفلاحی - حدود ١٢٠٠
- ١٣- سید اسماعیل بن محمود آل بالیل الدورقی - بیش از ١٢٣٢
- ١٤- سید الامیر بالیل الموسوی الدورقی - حدود ١٠٦٠
- ١٥- شیخ محمد تقی بن شیخ هادی الدورقی - ١١٨٧
- ١٦- ملا جابر الفلاحی البصیر - ١٣٨٧
- ١٧- سید جابر المشعل آل ابی شوکه الموسوی - ١٣٥٧
- ١٨- جعفر بن محمدبن ادريس الجزاری الجابری - نیمه نخست ق ١٣
- ١٩- شیخ جلال الدین الطریحی الدورقی - ق ١٢
- ٢٠- شیخ جمال الدین بن اسکندر الجزاری - بیش از ١١٦٨
- ٢١- شیخ جواد بن محسن الجواہری - ١٣٧٨
- ٢٢- جودالله بن خلف المشعشعی - ١٠٦٠
- ٢٣- شیخ حسن بن احمد المحسنی الفلاحی - ١٢٧٢
- ٢٤- حسن بن احمد الموسوی الدورقی - حدود ١٢٥٠
- ٢٥- شیخ حسن بن محمدبن حسن المحسنی - بیش از ١٣٤٠
- ٢٦- شیخ حسن بن محمدبن احمد العصفوری - اواخر ق ١٣
- ٢٧- شیخ حسین بن زعل المضمری البحرانی - بیش از ١١٦٨
- ٢٨- شیخ حسین ابن الدورقی - ق ٧
- ٢٩- شیخ حمد الدورقی - اوائل ق ١٣
- ٣٠- شیخ خلف بن عبدعلی العصفوری - ١٢٠٨
- ٣١- شیخ محمد خلف بن عبدالحسین الطبیب - اوائل ق ١٢
- ٣٢- شیخ خلف بن یوسف العصفوری - پس از سال ١٣٢٣
- ٣٣- شیخ خمیس بن صالح الخلف آبادی - ١١٦٠
- ٣٤- شیخ داود بن سلیمان الكعبی - زاده ١٣١٣
- ٣٥- شیخ سعد الكعبی - ق ١١

- ٣٦- شیخ سلطان بن بدرالدورقی - اواخر ق ۱۲
- ٣٧- شیخ سلمان بن محمد المحسنی الفلاحی - ۱۳۴۱
- ٣٨- سید شُبَرْ بن ابراهیم آل بالیل الدورقی - ۱۳۱۵
- ٣٩- شیخ شبیب بن صقرالدورقی - پس از سال ۱۲۳۲
- ٤٠- شیخ شرف الدین الدورقی - نیمه دوم ق ۱۲
- ٤١- سیدشرف بن محمد الموسوی البحرانی الفلاحی - حدود ۱۲۶۸
- ٤٢- شیخ شمس الدین بن صقرالبصری - ۱۱۴۰
- ٤٣- شیخ شمس الدین بن عفیف الدینالطیری - پیش از ۱۱۹۰
- ٤٤- شیخ صالح بن امین الدین الطیری - نیمه نخست ق ۱۲.
- ٤٥- شیخ صالح الدلفی - اوائل ق ۱۴
- ٤٦- شیخ عباس بن عیسی الاسدی الجزائري الفلاحی - حدود ۱۲۰۰
- ٤٧- شیخ عباس بن فرج الله الدورقی - پس از ۱۲۴۴
- ٤٨- شیخ عبدالامیرین ناصر الكعبی الفلاحی - پس ۱۲۳۰
- ٤٩- شیخ عبدالحسین بن محمد علی الدورقی - حدود ۱۲۲۰
- ٥٠- سیدعبدالرضابن شمس الدین الحکیم الموسوی - اوخر ق ۱۱
- ٥١- شیخ عبد علی بن اسکندر الفلاحی - حدود ۱۲۳۵
- ٥٢- شیخ عبدالله بن ترکی الكعبی- حدود ۱۲۴۷
- ٥٣- عبدالله بن محمدبن حردان الدورقی -حدود ۱۲۰۰
- ٥٤- شیخ عبدالله بن محمد علی الشویکی - اوائل ق ۱۴
- ٥٥- سیدعبدالله بن ناصر الموسوی الاحسانی - اوائل ق ۱۴
- ٥٦- شیخ عطیه بن عبدالرحمان الخلف آبادی - اوخر ق ۱۱
- ٥٧- شیخ عطیه بن محمد بن قعود الفلاحی - ۱۳۵۰
- ٥٨- شیخ علوان بن بشاره الكعبی القبانی - ۱۰۸۰
- ٥٩- سید علی بن بالیل الموسوی الجزائري الدورقی ۱۱۰۰-
- ٦٠- شیخ علی بن سلطان الاحسانی الفلاحی - اوخر ق ۱۳
- ٦١- شیخ علی بن قرین الاحسانی الفلاحی - پس از ۱۲۷۲
- ٦٢- شیخ علی بن محمد الطیری الدورقی - نیمه نخست سده ۱۳

- ۶۳- شیخ علی بن مهیار الاهوازی الدورقی - در سال ۲۲۹ زنده بود. (هم اکنون مقبره اش در اهواز زیارتگاه است)
- ۶۴- شیخ عمر بن اسحاق الدورقی - ۶۴۸
- ۶۵- شیخ فتح الله بن علوان الكعبی القبانی الدورقی - ۱۱۳۰
- ۶۶- شیخ لطف الله بن عبدالرحمان الخلف آبادی - حدود ۱۱۰۰
- ۶۷- سید ماجد بن شهاب الموسوی البحرانی - پس از ۱۱۶۳
- ۶۸- شیخ محسن بن شریف الحواهري - ۱۳۵۵
- ۶۹- سید محسن بن محمد الموسوی الجابری - ق ۱۳
- ۷۰- شیخ محمد بن ابراهیم الدورقی - ق ۱۲
- ۷۱- شیخ محمد بن اسکندر الجزائری الاسدی - پس از ۱۲۱۴
- ۷۲- شیخ محمد علی بن جعفر الكازرانی الدورقی - ق ۱۲
- ۷۳- شیخ محمد بن حسن المحسنی الفلاحی - حدود ۱۳۱۰
- ۷۴- شیخ محمد بن سعید الدورقی - اوائل ق ۱۲
- ۷۵- شیخ محمد بن سلمان الكعبی الغریبی - ۱۳۲۵
- ۷۶- شیخ محمد بن حاجی سوادی الدورقی - اواخر ق ۱۲
- ۷۷- شیخ محمد بن شمس الدین الطریحی - اواخر ق ۱۲
- ۷۸- شیخ محمد باقر بن عبدالله الدورقی - پس از ۱۲۶۸
- ۷۹- شیخ محمد آل علی الخاقانی الدورقی - اوائل ق ۱۳
- ۸۰- شیخ محمد بن علی بن علی خان البغلی الاحسانی - پس از ۱۲۴۷
- ۸۱- شیخ محمد بن قعود الفلاحی - پس از ۱۳۰۰
- ۸۲- شیخ محمد بن ماجور الدورقی الخطیب - ۱۳۷۰
- ۸۳- شیخ محمد علی بن محمد الشویکی - حدود ۱۲۶۵
- ۸۴- شیخ محمد بن موسی المزیدی - ۱۳۲۷
- ۸۵- شیخ محمد بن مهدی الدورقی - پس از ۱۲۱۰
- ۸۶- شیخ محمد بن میرزا الله وردی الدورقی - اوائل ق ۱۳
- ۸۷- شیخ مشعل بن ترکی الكعبی - ق ۱۳
- ۸۸- شیخ معتوق بن ویس الدورقی - اواخر ق

- ۸۹- شیخ موسی بن الحسن المحسنی الاحسائی - ۱۲۸۹
- ۹۰- ملامهدی بن عبدالعزیز الشویکی - ۱۳۸۶
- ۹۱- شیخ نصار بن حمید السیلاوی - پس از ۱۲۳۸
- ۹۲- شیخ نعمت الله الدورقی - پیش از ۱۲۶۷
- ۹۳- شیخ ویس بن بهاء الدین الدورقی - میانه های ق ۱۲
- ۹۴- حاج هاشم بن حردان الکعبی الدورقی - ۱۲۳۱
- ۹۵- شیخ یعقوب بن ابراهیم العبدی الدورقی - ۲۵۲
- ۹۶- شیخ یعقوب بن اسحاق (ابن السکیت الدورقی النحوی) - ۲۴۴. (دانشمند و نحوی مشهور)
- ۹۷- شیخ یوسف بن احمد المحسنی الفلاحی - پس از سال ۱۲۶۸
- ۹۸- شیخ یوسف بن حمید الفلاحی - پس از ۱۲۴۰
- ۹۹- شیخ یوسف بن خلف العصفوری - نیمه دوم ق ۱۳

الشعر الشعبي

الشعر الشعبي يا شعر عاميانه مهمترین و گسترده ترین بخش ادبیات شفاهی مردم عرب خوزستان را تشكیل می دهد و شاعران بسیاری به این شیوه شعر می گویند این شعر در میان عشایر و قبایل و مردم شهرنشین جایگاه ویژه ای دارد و در مناسبت های گوناگون ملی و مذهبی خوانده می شود. در طول نیم قرن سلطه فرهنگ استعماری -شاهنشاهی و سیاست محظوظ و انهدام فرهنگ مردم، هیچ یک از هنرها نتوانسته است به مانند شعر- و به گسترده‌گی آن - در میان توده های عرب به زندگی خود ادامه دهد. گرانجانی «الشعر الشعبي» از آنجاست که جایگاه و پناهگاه نفوذناپذیری یافته بود که دست شحنه ها و گزمه ها را یارای دسترسی به آن نبود. این جان پناه شعر، سینه گرم و قلب سرخ مردم است.

در دوران گذشته، شاعر عرب مجبور بود برای چاپ دیوانش به بحرین یا کویت برود و راهی نبود، جز این که زن عرب این میراث فرهنگی را در کنار گاهواره کودکش ترنم کند یا مردان و زنان، آن را در مراسم عزا و عروسی به شکل یزله و پایکوبی به فریاد آورند یا به شکل سرود و قصیده بخوانند. آنان هنگام کار جمعی در نخل زارها و کشتزارها یا هنگام ساختن قنطره ها (پل ها) و کار در باراندازها شعر محلی را دور از چشم اغیار زمزمه می کردند. این نه

سرنوشت شعر به تنهايی که سرنوشت امثال و حکم چیستان ها قصه ها، افسانه های توده ای، «تمثیلیه» یا نمایش ها و دیگر جلوه های فرهنگ و هنر بود. اما اکنون بسیاری از شاعران عرب -همانند نزاری، حزبائی، سواری، دیراوی و خنیفر- دیوان های شعر خود را در قم یا تهران چاپ می کنند و گرد همایی و شب های شعر، هر از چندی برگزار می شود. صدا و سیمای اهواز نیز در این زمینه نقش اساسی به عهده دارد. شعر این مردم را نمی توان جدای از روند تاریخ اجتماعی شان بررسی کرد. به عنوان مثال شعر شاعران دوره آل مشعشع با شعر روزگار آلبوجاسب (جابر و خزر) و هر دوی اینها با شعر دوره پهلوی تفاوت دارند. شعر اعراب خوزستان با زبان فصیح یا عامیانه خود می خواهد «بودن» خویش را اعلام کند و عشق ها، لحظه ها، رازها، رزم ها، دردها و شادی های مردم را بیان نماید؛ گرچه در سال های اخیر جنگ، چشم انداز گسترده ای از این شعر را به خود اختصاص داده است.

تحول شعر

یکی از دوره های مشخص شعر معاصر عربی، شعر دوره شیخ خزر عل است. شعرهای این دوره بر مبنای خونی، قبیله ای و روابط شیخ و شاعر سروده می شد. شعر این شاعران برخی وجوه اجتماعی آن دوره را نشان می دهد. اسحاق قیم (احساق الکیم) که یکی از شاعران آن دوره بود هم اشعاری در مدح و هم در هجو شیخ خزر عل گفته است.

نمونه هجو (رباعی):

آتش رزم شیخ دوزخ وارست
شعله هایش فراگینده آدم و کهسارست
گر عتابش کنی و مخاطب سازی
برافروخته و آکنده، طالب بسیارست

نار حرب الشیخ صارت كالجیم
تبلع الحبتل مع الطود العظیم
من یناشد هه وايجابهه الكلیم
امتلات اتگول لا هل من مزيد

نمونه مدح:

دراز باد عمر شیخ ما ابو عبدالحمید

طال عمر الشیخ ابو عبدالحمید

بیمناکِ نام او خصم از بعید
در از باد عمر او، بی مانند و مثلیل
جز حاتم^۱ در خلائق جز نبیل^۲
نگارنده تیر کمانی چون معن^۳، نیکوسرشت
در عفو و بخشایش همچون رشید و قیصرست^۴

یکی از برجسته ترین شاعران این دوره، شاعر نابینایی به نام طاهر اسحاق قیم است. وی دیوان شعری را در بحرین به چاپ رسانده و در روزگار خود با «صافی الشاهین» شاعر عراقی مشاعره های فراوان داشته است. ما، در اینجا مشهورترین قصیده او را که «الفیه» نام دارد می آوریم.

مرهج العدوان باسمه من بعيد
طال عمره يا الذي ماله مثل
غير حاتم بالخلائق والنبيل
كاتب النبله معن راعي الجميل
و بالعفو ناموس قيصر و الرشيد

قصیده الالفیه للشاعر طاهر اسحاق القیم

اقصور شمخ اویه الارض واطاها
صارویه اهل العلم بد شوفه
رُبما جیفه اوشلت مُغطاها

الالف آه امن الدهر يا طاها
الالف آه امن الدهر و صروفه
لاتكشف كل حچى و تشوفه

خالفت يا صاح و إن جر هاسحب
تاه منه و ما عرف معناها

الباء بعد دنياك ماتسوی تعب
كل سفیه الي طمع بیبه و لعب

أوليغرك لون ملبوسك جديد
وين عاد الجابهه او وداتها

التاء تواضع و إفتکروا نظر بعيد
وين كسرى او وين هارون الرشيد

۱- حاتم طایی

۲- حضرت محمد (ص)

۳- معن، نام یکی از جنگجویان و قهرمانان عرب دوران جاهلیت. درباره بخشنگی او در افسانه ها و قصه های عرب روایت می کنند که هرگاه قصد رزم با کسی را داشت نامش را بر تیرکمان زراند می کرد که پس از کشتن خصم، خرج خانواده اش تامین گردد.

۴- هارون الرشید و سزار امپراتور روم باستان.

مثل ما تُكرِّم جبِيلَك تُنَكِّرِم
والزَّلْم تُدْرِي الَّذِي يَدْرَاها

اهون على الناس من جرح اللسان
او چلمتك للموت عيب أنساها

صار لكن للعداء عز و منع
صاب وأجرح چبدتي و ادماها

واسعه ارض الله عَگلک لایطیش
مثل روحک روح ماکوا سواها

او لا تدخلب لوردت تعمل عمل
ليش تتحمل ثقل بلوها

دير فكرک و إنظر التاليه
اشعاجبک منه و تحب مشاها

خالفت بأيام غيره او ذلت
إلي كان إبسفلها سُگم بعلها

اعرف التكليف و إقنع بالشجر
والخلية ما أحديد ناها

لاتعدى أيام عمرک بلكسال
إتهدمه او تبني على مبنها

الثاء ثبت معلوم عند اهل الفهم
وليس لهم الناس لابد ينشتم

الجيم جرح السيف مع جرح السنان
حيث جرح السيف ييريه الزمان

الخاء خليل اللي تمنيته درع
ردت بيه اصيبي و انتقع

ال DAL دار الذل بيده لاتعيش
غير دارک يحصلک عريش

ال DAL ذم الدار و إرحل بلعجل
المالک بكنافهه ناگه و جمل

الراء روحک ريحهه أو سليمه
بعدهم دنياك إتأمن بيده

الزاي زهت لزياد يوماً حبته
رتبت واحد او واحد خلته

السين سِلِم رايک الى رب البشر
يرجمون الناس من بيده الثمر

الشين شِم برق المعالى بلخيال
المایذود السيف عن حوضه الرجال

لاتذم اخلاقها و تحقر أحد
حيرته وامتحن بدواها

لاتظن ابلازمك يصفى او يجد
عوجته تظهر على مgraها

واعتبر بلفات إِثْمَنَ شهر
لاتشوف اسرورها او تتتساها

ذاك عاقل بلحرب ما هو شفيف
لو سمح بجهالته او اداها

لاتمنيني أموتن بالسخن
لأيطيع و لا يبيل أثراها

ما أشوف ابهل زمن واحد أمين
اخشونته إِبنفس الخُبُز تلگاها

لاتحركه بالمجالس يفرسك
وگع بييهه أو خاب من دساها

ايضوج مثل ام طوگ لورادت

او من تطير ، الباز يتلگاها
قدمته او آخرت راعي البصر
كُل ذي ولد تود ابناها

الصاد صاحبلك وَرع من جد و جد
إنما البگه دمت عين الاسد

الضاد ضَبَع الـ بالرخى عَنْك يصَدّ
اربعين مصابح لوصار إِبَعْدَ

الطاء ظاهر گال دع عنى الفكر
مثل ما أضحكك ييكىك الدهر

الظاء ضدك لونز علك بلمضيچ
والعدو العاقل اخير من الصديق

العين عَلَى الخاطر ابر كب الـ هجن
لومت عطشان عسى ماء المزن

الغين غير اهل العقائد واليقين
لا يغرك هل كعك من هالعجين

الفاء فمك لو كان ساكن يحرسك
أفلح ابهل قول كل من درسک

الكاف قَلَت حيلته او صار الفقير
تطير

من تحط بالگاع، للگرجي تصير
الكاف كمن جاھل قَضَى العمر
عاتبت دنياى او أذت لي العذر

لا و لاتفرح بمن جاك و رضى
بلجحافل عافها او خلّاها

اللام لاحزن على الفات او گضى
إنمالدنيا الحشد منها الفضاء

نجم واحد ينكسف غير القمر
و الجيف تطفى على اعلاها

اميم منهوالشاف في هذا الدهر
هذه شُغل الدُّر في عمق البحر

اونشف بحرك لاتهم بييه او تضوح
و الرجال إتَّگودهه امن الحاها

النون نجمك لو سُگم تحت البروج
ترفع الدنيا الفروج اعلى السروج

والدهر من عادته ايدورّ الخراب
والضيا غم ماتبل احتشاها

الواو ويه الميّت ماينفع جواب
ما تشوفه ترتوى امن الكلاب

دوم جدامى او مطلوبى ضرای
والسماحه بعد عيب ارجاها

الهاء هوى مرکوبتي خلفي او هواي
ماشفت بالنار للظمآن ماي

الخير بلدنيا يخض، و الشريعم
ما يدشهه الجاي من اگفاها

الياء ييو ياسين عند اهل الفهم
والنبي المختار دار امن العلم

يا أخي صلّى على خير الانام
مع العترة و صحبته بتلاها

الهمزه يا بعد هذا الكلام
احمد المختار مصباح الظلام

جز طاهها اسحاق قيم که شخصیت مشهوری است، انبوه شاعران دربار شیخ خزر عل نیز بودند که تنها و تنها در مدح و ستایش شیخ شعر می سروندند که در روزنامه ها و مجله های قاهره و بغداد آن دوره چاپ می شد. فزون بر، آن شاعران توده ای احساسات و عواطف طبقات تهییدست شهری و دهقانان را منعکس می کردند و درد و ستم و اندوه و شادی توده های ستمدیده جامعه آن دوره را آشکار می نمودند که اکنون سینه به سینه نقل شده است. شاعران این گونه اشعار ، اغلب گمنامند. به عنوان نمونه:

محبوب زادگاهم، نامه ات رسید
آن را خواندم و اشک از چشم‌انم جاری شد
ای دنیا، تو مرا از پارانم دور کردی
دریغا که دیگر نمی‌توانم پیداشان کنم
پس از توسعه مناسبات سرمایه داری در ایران و به ویژه به سبب وجود صنعت
نفت در این منطقه، روابط اجتماعی دگرگونی ها فراوان یافت. پس از سقوط شیخ
خرعل و ایجاد حکومت متمرکز رضاخان و در نتیجه خود کامگی و سرکوب
فرهنگی همه ملت ایران، هنر و شعر مردم عرب نیز دچار نوعی رکود گردید.
تنها شورش های دهقانی و عشاپری بود که به شعر های حماسی نظیر هوسه (یزله)
و ابوذیه، خون گرم و تازه ای تزریق می کرد تا نمیرد و از میان نزود در اینجا
واکنش یکی از شاعران -یار الله بن محمد عنافجی- را نسبت به ستم رضاخان می
بینیم:

سعید الـی گضـی عمره اـبـلـادـای
او عـایـش دـوـم خـلـگـ اللـهـ بـلـادـای
الـغـرـیـبـ اـصـبـحـ یـزـاحـمـنـیـ اـبـلـادـای
الـبـلـدـ بـلـدـیـ وـ بـلـدـیـ اـتـعـزـ عـلـیـهـ
در دـهـ هـایـ سـیـ وـ چـهـلـ خـورـشـیدـیـ سـبـکـ آـواـزـیـ غـمـنـاـکـیـ بـهـ نـامـ «ـعـلـوـانـیـهـ»ـ مـتـداـولـ
شـ.ـ برـخـلـافـ اـعـتـقـادـ بـرـخـیـ اـزـ مـرـدـ،ـ «ـعـلـوـانـیـهـ»ـ نـوـعـیـ شـعـرـ نـیـسـتـ بـلـکـهـ سـبـکـیـ درـ
آـواـزـ اـسـتـ کـهـ روـانـشـادـ «ـعـلـوـانـ»ـ مـبـدـعـ آـنـ بـهـ شـمـارـ مـیـ رـوـدـ وـ رـهـ آـورـدـ سـالـ هـایـ
سـیـاهـ شـکـسـتـ اـسـتـ.ـ درـ آـواـزـ عـلـوـانـیـهـ اـزـ شـعـرـ «ـابـوـذـیـهـ»ـ اـسـتـقـادـهـ مـیـ شـوـدـ.
عـلـوـانـ،ـ شـاعـرـ وـ اـنـسـانـ درـمـدـنـدـیـ بـودـ کـهـ بـرـایـ گـرـدـآـورـیـ وـ شـکـوـفـایـ شـعـرـ،ـ قـصـهـ وـ
اـفـسـانـهـ هـایـ مـرـدـ زـحـمـتـ بـسـیـارـ کـثـیـدـ.

شعر زیر که در همان سال ها از سیاهچال های رژیم شاه به بیرون درز کرده بود
نمایانگر بیان شعری مبارزه جویانه است:

من رو سوی جلال و عظمت داشتم و عظمت رو سوی من	چـنـیـتـ اوـمـیـ اوـ عـلـیـ المـجـدـ يـوـمـایـ
مـیـ خـواـسـتـ هـمـهـ مـرـدـ رـوـزـ سـرـنوـشتـ مـرـاـ بـبـینـدـ	أـورـدـنـتـ النـاسـ كـلـهـ اـتـشـوـفـ يـوـمـایـ
مـادـرـمـ،ـ سـرـتـ رـاـ بـالـاـ بـگـیرـ وـ شـیـونـ مـکـنـ	أـرـفـعـیـ الرـاـسـ لـاـتـبـچـینـ يـوـمـایـ

بچاچ ایشمّت العدوان بیه

زیرا که دشمن با گریه تو مرا شماتت خواهد کرد.

شکوه ها و ناله ها با اوج گرفتن مبارزه مردم ایران علیه رژیم شاه به حماسه بدل می شود.

در سال های پس از انقلاب، شاعران جوان، افزوں بر «الشعر الشعبي» همگام با شاعران معاصر عرب و ایرانی، شعر آزاد را نیز می سرایند با این که طبق اصول کلاسیک، قصیده سرایی می کنند. نخستین پیشگام نوگرایی در شعر عرب بَدْر شاکرالسیاب است که در اوآخر دهه چهل میلادی با شعر عربی همان کرد که نیما با شعر فارسی نمود. در اینجا باید از زنان شاعر عرب نیز یاد کنیم که در بحث شعر «ابوذیه» و هوسه از آنان شعر خواهیم آورد. مبنای کار بر ترجمه نکردن اشعار عربی به فارسی بوده است اما این قاعده، همیشه رعایت نشده است و برخی از شعرها را ترجمه کرده ام.

أنواع شعر محلى (الشعر الشعبي):

- (1) ابوذیه
- (2) موال
- (3) هوسه (یزله)
- (4) المیمر (المجرم)
- (5) عتاب
- (6) چوبیه (کوبیه)
- (7) مبارأة
- (8) ابوطگه یا «الدارمي»
- (9) الحدو
- (10) الرکبان
- (11) نایل
- (12) درسع
- (13) الريحانى
- (14) گلاید شعر
- (15) القصائد الشعبية و (الفصحي)

۱) ابودیه: از نظر لغوی از واژه «اذیت» می‌آید و معنای واژه نشان می‌دهد که باید نوعی واکنش در برابر ستم و رنج و اذیت و آزار باشد. این نوع شعر بیش از سایر انواع در میان مردم عرب کاربرد و گستردگی دارد. در رباعی «ابودیه» سه مصرع (به عربی غُل) اول هم قافیه اند اما قیافیه مصرع چهارم شعر با سه موضوع نخست تفاوت دارد. در ضمن واژه‌های «ردیف» مصرع اول و دوم و سوم از نظر لفظ متشابه اما از جنبه معنا متفاوتند. «ردیف» مصرع چهارم (به عربی محلی رَبْط) نیز با حرف تای دور عربی «معادل‌های غیر ملفوظ فارسی» خاتمه می‌یابد.

بازی با واژگان ردیف و قافیه در شعر «ابودیه» اوج صناعت و زیبایی این گونه شعر هاست. در اینجا نمونه‌هایی از این شعر را که در پنجاه -شصت سال اخیر سروده شده است می‌آوریم. به نظر نگارنده، «ملفاظ السکرانی» در این نوع شعر استاد مسلم است و در این زمینه نه تنها بر اقران خود در خوزستان بلکه با دیگر شاعران «ابودیه» گوی جنوب عراق، بحرین و کویت نیز هماوردی می‌کند. «ابودیه» های وی اغلب تغزلی است. ملفاظ با شعر نو و کلاسیک فارسی و عرب آشنایی دارد و با حافظ و متتبی و محمود درویش و نیما مانوس است.

از ملفاظ (از شادگان)

ای زیبا روی با بوسه ای از گونه هایت منتی بر من نه	برای شفای درِ من که من هاشده است	از من یا از خانواده ات یا از مردمان	ای یار، می ترسی و جفا می کنی	یناهی ابشم و جنتک علی من من	بسیب تنزاع علتي الغِدَّتَ مَنَ من	منی امن اهلک امن الناس مِنَ من	إِخْطَرْ يَا وَلْفَ وَإِكْطَعْثْ بِيَه
---	----------------------------------	-------------------------------------	------------------------------	-----------------------------	-----------------------------------	--------------------------------	--

* * *

تَرْفُ بِالْحَظَّاَكَ الْبِيَهَنَ مِنَ الزُّرُ^۱
تَصْوِّبُ ضَيْقَمَ الْمَجْبَلَ مِنَ الزُّورَ
أَرِيجَكَ فَاجَ مِنْ زِيْجَكَ مِنَ إِلْزُرَ
إِزْرَارَ الْزِيْجَ نَارَ أَتَهِيجَ بِيَه

* * *

گلٰت للدوم الى شوگى ملازم

مهو لازم تعذبني، ملازم
إيز جُر و ابخُر جاوبني: ملازم
و كُبْل مازم؛ رُمانى و فتگ بيه

* * *

أوذ و او الوصل والصاد واللام
من الي ابهوى صرت انعزل و اللام^١
علّي ابسهم من ذي سلم و اللام^٢
و انه ابأرض العراغ و فتگ بيه

* * *

لبسي الشيلته^٣ أو للوشوا فرّاح
المن دم ناظري حناه فرّاح^٤
من راسي يصحي الفكر فررّاح
أويضعن الراح أو أثر خلل بيـه

* * *

اروى امن العنبر خده ولاتن
اجعوده دگن الساـگه ولاـتن
جريـبـ الحوشـهـ وـصـلـنـ وـلاـتنـ
إيفـنـ چـيـهـ شـافـنـ الشـيـباتـ بـيـهـ

* * *

- ١- الملامه
- ٢- و لـمـ: استهدفـ
- ٣- من الشـيـلـ وـالـنـقـلـ وـالـاـنـتـقـالـ
- ٤- في الـراـحـ

سِبَحْتُ ابْشَطْ جَوَا^١ سَلْمَهُ وَفِيْتَهُ
أَوْ شَخْصَهَا الزَّاعِلُ، ابْسِمَهُ وَفِيْتَهُ
إِبْذَلُ رُوحَى لَهَا وَعَدِي وَفِيْتَهُ
أَوْ طَبَعَهَا ابْكِلُ وَكَتَهُ الْغَدَرُ لَيَّهُ

* * *

«ابونيه مولڈ»

أَعْجَدْتُ عَجَدَةَ غَرَامَكَ عَيْبَ تَحْتَالَ
إِهْجَرْتَنِيَّ أَوْ عَلَّيَ بِالْتَّعْذِيبِ تَحْتَالَ
أَتَرَكْتَنِي فُوكَ شُوكَ الشُّوكَ تَحْتَالَ^٢
مَوَاضِيٌّ^٣ إِلْسَلِهَنْ لَفْرَاكَ عَلَيَّهُ

* * *

بَسَّكَ بَسَ يَهْلَ نَمَامَ بَسَ رُوحَ
أَتَرَكْنِيَّ أَوْيُلُ هَلَهُ ظَلْمُوهُ بِسْرُوحَ^٤
بَگَيَّ بَسَ رُوحَ أَوْ أَنَا ابْكَيْتُ بَسَ رُوحَ
أَوْ جَرِيبَ الشُّوكَ يَكْتَلَنِهِ سُويَّهُ

* * *

مَانَعَ صَارَ بَيْنِيَّ وَبَيْنَ خَلَ فَايِ^٥
خَطِيرَ وَامْفَارَكَ الْمَحْبُوبَ خَلَ فَايِ^٦

- ١- احزنه، ابشرقه
- ٢- الذله
- ٣- تحت المواضي
- ٤- سرح الغنم
- ٥- فيه
- ٦- صار فيه خلل

سِرت لَه اوْگوم امامي اوْلوم خلفاي
الْكُوْماهون املا گاھم عَلَيه

* * *

«ابونديه مولد»

تقِت^۱ گلبي ترايا ترف من تل
تفت واحشى الخضر ينگطع من تل^۲
اردوشك و أرد أنسدك يغز^۳ من تل^۴ منها
إسْحَچَاك^۵ تبدي لي التحيه

از شایع حسن هلالی (از رامهرمز)
شایع الحسن یاغی بود که پیش از انقلاب در نبرد با ژاندارم ها کشته شد. وی
«ابونديه» زیر را در یکی از لحظه های حماسی نبرد سروده است:
أعِيد من يثور الفشگ بيداي
أوسم أبکاس أشَرْبْ أعداي بيداي
يسئلني الطبيب الگلب بيداي
لا لأنک زمانی مرض ليه

* * *

الحمد لله على هل حال و انزل
و بعدها ما عرفنه الچذب و انزل
الدهر هدم ابيوت اکبار و انزل

۱- انمردہ

۲- الجَر

۳- الاغر ، الابیض

۴- منته المھی، موش انته المھی

۵- من هو کلماک

إِتْنَّهُ وَيْنَ مَا عِنْدَهُ حَمِيَّه

از حَمَدَ عَطِيُّوْيِ حَمِيَّ (در گذشته به سال ۱۳۶۲ خورشیدی) (از روستای ریخه اهواز) حمد حمیدی شعر زیر را در پاسخ به شعر اول شایع الحسن سروده است:

أَعِيدَّ مِنْ يَثُورِ الْفَشَّقَ وَأَنْظَرَ
وَلَوَادِرِيْ هَلَكِيْ أَيْصِيرَ وَأَنْظَرَ
أَحْتَرَجَ وَنَدَّكَ سَلَعَ مَرَاتَ وَانْذَرَ
إِبْعَزَ اُولَّا هَضْمَ - بَحْرِيْ عَلَيْهِ

* * *

جَوَادُ الْكَوْنِ اَبْرَنَهُ وَانْعَلَهُ
وَاسْبَّهُ الْعَاشُ بِالذَّلَّهُ وَانْعَلَهُ
حَاتَمُ بِالْكَرْمِ عَالَى وَانْعَلَهُ
أَبْخَلُ لَوْ طَلَبُوا الصَّاحِبَ عَلَيْهِ

* * *

و این هم نوعی «ابونیه» از حمد حمیدی که به «ابونیه مؤلد» معروف است.

الرجل بالنایبه گومه يضره^۱
بضراء واعداه من چفه يضره
يصغر الناعيه او ينظر يضره^۲
او يهلك لو دعوا للموزمه^۳

* * *

از یار الله بن محمد عنافجی (در گذشته حدود ۴۰ سال پیش) (از روستای عنافجہ اهواز)

- ۱- يخلی عليها اضرار او اظلال
- ۲- الالم
- ۳- الحادثه السيئه

ِمَدْنَ يَار كَايِّنَه تِمَدْنَ
أَبَدْمَه و اجِروح دَلَالَى تِمَدْنَ
ذَاك الساكن الْبَيْدَه تِمَدْنَ
و آنه راعي الوطن ضاگت عليه

* * *

این نیز شعر «ابونیه» که مشترکاً توسط حمد حمیدی و یارالله عنافجی سروده شده است:
دو مصراح اول از یارالله و دو مصرع دوم از حمد است:
ویه اسباع و انسوره کربنه
او صعدنه راس کل عطیه کربنه^۱
ایدمه طریبنه^۲ او مَرْمَر کربنه^۳
اولنه اشطوط انسگت روس انطقیه^۴
از عبود حجی سلطان زرگانی (در گذشته حدود ۴۵ سال پیش)
سَنَاهَا^۵ لِلْبَدْرِ يَشَبَهُ و سَنَهَا^۶
عَقِيقٌ أَوْ بَرَدٌ^۷ بِشَفَاهَا و سَنَهَا^۸
أَحَبَ عَيْنِي أَبْسَبَ عَافَتْ وَ سَنَهَا
وَ لُؤْمٌ أَعْلَى الْعَكْلِ چیه ثبت بیه

* * *

- ۱- كرب النخيل
- ۲- سقينا
- ۳- حرثنا
- ۴- روؤس عاليه
- ۵- النور
- ۶- عمرها
- ۷- الحالوب
- ۸- اسنان

نیران إلحرب بالسيف و يهين
ابعجل حتى يذلل الصعب و يهين
الثار ايريد تجسي الارض و يهين
ويه نار او دمه يغطى الوطنه

* * *

تحي بطروشنه إطروشك حبينه^۱
عزيز و من تحي ليلك حبينه^۲
تموت انموت من تحي حبينه^۳
صحيت اصحى إتمرض مرض بيه

* * *

از خلف خان زاده قنوانی (از روستای کوت عبدالله اهواز):
حبيبي امن الشعير بيتبين نهديك
و اذا تقبل نصيحه انرید نهديك
أحب ايصير گلبى بين نهديك
مزار اهل الهوا و الاريحه

* * *

معاذ الله خلگ شبهک و حاشا
صفاتک حور ما نالت و حاشا
ترى افراگک علي ظلمه و حاشا
اهتدى ابنورك اذا تعطف عليه

* * *

۱- حبيبي لهم

۲- سهرنا

۳- عدلنه

وحَّ المُصطفى الْهادِي وَدِينِه
جِبَانُ النَّامِ عَنْ حَگَه وَدِينِه
مَاچَلتْ صُوارِمَنِه وَدِينِه
ماتَكْسَرٌ وَلَا هَبَنِه المَنِيَّه

* * *

بَذَلْتُ الَّهُمَّ انا نُصْحِي وَ شَارِي
وَلَاجْنَ مَا يَصْحِ راغِبٌ وَ شَارِي
الْحَگَ مُرِيشَبِه الحَنْظَلُ وَ شَارِي^۱
بسَ الْحُرُ يَجْرِعُه الْبَيْهِ حَمِيَه

* * *

از حنش جابر مقدم(از روستای شیخ اهواز، در گذشته به سال ۱۳۵۵ خورشیدی)
یخی عدی الرفاگه عسل مُرهم
او گعدتهم لعدي الجرح مرهم
عگب گومی او عمامی بعد مَرْهَم
الک بیوم الیوسعون التثیه

* * *

از مرزبان میر حمیدان (از روستای کله میان رامهرمز و بهبهان)
إشعبن من مرار الدهر يَگلوب
على چرخ الزمان الگام يَگلوب
كواسيه آركست و الرفِش يَگلوب
او شفت عگرور يَعلس راس حيه

* * *

الچله اطَّعَت والخَطَافَ وَلَدْ
وانشحن گلَبِي من العِيلاتِ وَلَدْ
الواويي سكن دار السبع وَلَدْ
رَحْل منه العظيم اوگع فيه

* * *

از ملا محمد ماجود (از کعب فلاحیه و در گذشته حدود ٤٠ سال پیش)
خَجَّلت البَدْرُ يا بَدْر بسناک
او سبیت اللیلو المنظوم بسناک
الولا عقرب الصدقین 'بسناک
اور شفه السلسیل ابهلدنیه

* * *

يا این شعر او كه به آن «زاحفات» می گويند
انه إِتْخِيل الرِّضَا مِنْهُن تراجن^۲
حرت ماییه انه امنعهن تراجن^۳
ابصر حُبَّى نَهَر جاری، عسل صافی، ثبت عندي، تراجن^۴
فواكه والاثمار الإِهْن زِهِيَه

* * *

«ابونیه مولد» از زاير على بن عباس طرفی (در گذشته حدود ٦٠ سال پیش):
دموع ابدم يبوطبعات لوسائل
عليك ولا تلوم إِلَحَيْل لوسائل^۵

- ١- الزلف الشبيه بالعقرب
- ٢- أنجن
- ٣- إِجَن
- ٤- الجنه
- ٥- لوإنسلْ أو ضَعْفُ

فوگ النطع^۱ والسياف لوسائل^۲
سيفه أهون من اصدوک^۳ عليه

* * *

از خانم رکن زایر علی طرفی (در گذشته حدود ۵۰ سال پیش)
اذا كان خصمي حاكمی کيف اصنع
لمن اشتکي لمن اتظلم
الدمع مازال يتحادر و همای
ابمایي العين مزجیت و همای
بعد لم اشتکي امصابی و همای
الحکم هو الخصم و خان بيه

از همان شاعره که در رثای برادر گفته است. وی در نبردی میان عشایر کشته شده بود.

سری ضعن الاحبه ماتونه^۴
علیه و سال دمعي ماتونه^۵
چتيرین إمن اهلنه ماتونه^۶
مثل فيتك فلا فيبيوا عليه

* * *

از ماضی زایر علی طرفی: (در گذشته حدود پنجاه سال پیش)
همت ویه عملسنه^۷ والاساد^۸

- ۱- النطع، قطعه من الجلد توضع تحت المحكوم عليه بالاعدام اثناء التنفيذ
- ۲- لوشهَ السيف
- ۳- النظرات
- ۴- لم ينتظر
- ۵- بالاواني
- ۶- ماتوالنا
- ۷- الذئب
- ۸- الاسود

سبا 'مارَوْف الدِّمْعِي وَالْأَسَادُ^۲
 حتَى امن احْكَمَ الْعَالَمَ وَالْأَسَادُ^۳
 ما يغْنِي مِنْ افْرَاكَّهُ عَلَيْهِ

* * *

از حاج عصمان زایر علی طرفی (درگذشته به سال ۱۳۶۴ خورشیدی)
 علی افعال شتن غُبر یا زن^۴
 واشوفن للعواقب رجل یا زن^۵
 لَوْنْ مقتول والله ابرمح یا زن^۶
 علیّ اهون تمر هیچی قضیه
 * * *

از یعقوب ابومنعم طرفی:
 تطلل الدِّمْوع كُلَّ عَاشَگَ وَ انا بِصُوبَ
 النَّاسَ ابْزَادَ تَتَغَذَّى وَ انا بِصُوبَ^۷
 انتی بِصُوبَ یاشَگَرَه وَ انا بِصُوبَ
 علیچ اعبر تبی اتعبرین اليه
 * * *

از غلیم ز عییل حمیداوی (بیسواند و از روستاهای اهواز، متوفای حدود ۲۵ سال پیش)
 اهل هالدور بس اتگوم و شوک

- ۱- قوم سبا
- ۲- السد
- ۳- اسود العالم واحكمه
- ۴- یازین
- ۵- وزین
- ۶- الزانه أو السهم
- ۷- الحنظل

او عملهم صار بس الْجَذْبِ والشُّكِ
السَّكْرِ صار نبته گُطْبِ والشُوكِ
علی الصاحب ولا بیهم حمیه
* * *

از ایفیر البُخَيْر سلامات (از روستای ریخه از توابع اهواز که سواد خواندن و نوشتن نداشت)

ملچک مایحب يا میر مَلْچَائِی^۱
او هُمَا هیبتي او بالضیچ مَلْچَائِی^۲
اتوهمنی اوَيَمْر^۳ سعف مَلْچَائِی^۴
الگص ابزورته ماضخن فیه^۵
* * *

در اینجا چند رباعی «ابونیه» را که شاعرانشان گمنامند می آوریم.
اجی مكتوب هیجنی من اهلایی
گریته و صبّن ادموعی من اهلایی
یدنیه انتی الحرمتبی من اهلایی
او سکنت الغُرب من غصباً عليه
* * *

رُبُّ اللَّيلِ مَانَامَهُ وَ حَسْبَهُ
وَاعِدَهُ سَاعَةُ سَاعَهُ وَ حَسْبَهُ
تجي حسبة تسليني و حسبة
تجي حسبة ثُهِيّض نار گلبي
* * *

- ۱- ملک
- ۲- اتكاء
- ۳ صارَيْمِير
- ۴- النخل
- ۵- الربط مثل عربي مشهور

صمودي مایلمه الليل وانهار
دمعي ايزييد نبعي نبع و أنهار
چذب من گال اعوف الوطن وانهار
فدايي و دوم مخلص للفضيه

* * *

صعدت ايبييل فوگ ايبييل ملحة
و عباتي من حزير اليود ملحة
عسى دار العريضي اتصير ملحة
خلفته لاوليد ولاابنيه

* * *

هذاك الصوب ابوزر گه يراوي
عمده يهدل ابزيجه يراوي
او بتكم حطت ابطني يراويي
ينحن والطيب امتحن بيه

* * *

ابونديه از نوع «حزوره» يا چستان:
ثلاثه اخشوف ^١وردن موح صدرن ^٢
ثلاثه اکفن ^٣اوسته فوگ صدرن ^٤
حافت ابسته و ستة صدرن ^٥

١- غزال

٢- راحن

٣- أجنف

٤- صدورهن

٥- اللي بالصدر، الائمه

زَهْنَ بِالسْتَّهِ وَالتَّسْعِينِ إِلَيْهِ

* * *

گضیت العمر محزن دوم بلوای
 او چذب واحد یطفی الوای بالوای
 او چذب بلوی تشابه مثل بلوای
 سوی الخنساتون مثی ابشقیه

* * *

«ابوذیه مولد»
 ذل الدار ما ينجعل من دار^١
 او عليه لو تصب كل يوم من دار^٢
 الصاحب صاغ^٣، آجَد او يا مَن دار^٤
 ابطمح لو خوف من سهم المنیه

* * *

بس آنه زمانی اویایی خوان
 خلانی وحید ابغیر خوان
 مشیت اویه الصدیج و طلَع خوان
 ایحاول یسلب اهدوم العلیه

* * *

علی لامت الوادم و آنه خالي

١- المنزل، البيت

٢- الدرّ

٣- خالص

٤- مайдورني

و گلگَ حقد مملي و آنه خالي
الخل ينفع خليله و آنه خلّي
نكرني ولايحنّ گله عليه

* * *

بابولي لذىذ الزاد مكبل
درىچ او دايرين الراس مكبل
عكُب بتكم بعد نسوان مكبل
اموت و كل ولف يحرم عليه

* * *

هله ابريج الشمال اليای منهم
اعزاز او ماگطعنه الياس منهم
يمحرم يلتگول انیوز منهم
اتظل محروم دنيه و آخريه

* * *

اصحابي الچنث اصابحهم و امسهم
اتراب اللحد غطّاهم و مسهم
راحوا و راح باچرهم و مسهم
کأن مثل الحلم مرّوا عليه

* * *

«ابونيه مولد»
سقيم آنه ورشَ شفتک الي شاف
الغيرك مالي خاطرولي شاف
السامع والداري ابعلتي والي شاف

شهودی اشلون تُنکر هُم عَلِيهِ

* * *

«ابونیه مولد»

للصاحب نبی^۱ نکتب و نملي
جفني ماغمض ساعه و نمله
الاسد يُدخر أكل يومه و نمله
بخيله اتلم طعام العام هيّه

* * *

۲- موال

نوعی مسمط است و با مسبع در شعر فارسی شباht هایی دارد. این نوع شعر در جنوب عراق، سوریه، فلسطین و حتا در الجزایر نیز رایج است ولی وزن و قافیه آن با آن چه که در میان عرب های خوزستان معمول است تفاوت دارد.

در این نوع شعر هفت بیت (سبع اغفال) آورده می شود که مصرع های اول و دوم و سوم و هفتم باهم همردیف و هم قافیه و مصرع های چهارم و پنجم و ششم نیز باهم، همردیف و هم قافیه هستند واژگان «ردیف» در این مصراع ها از نظر لفظ همانند اما از نظر معنا متفاوت است. موال در آواز عربی محلی کاربرد زیادی دارد. از معروفترین «موال» سرایان، شاعران خرمشهری به ویژه عبدالعلی فیصلی و احمد حاج ناصر هستند که متاسفانه به شعر آنان دسترسی نداشتند. در این جا نمونه هایی از این نوع شعر را می آوریم. از حَمَد حَمِيدَی:

يا ما مشينه ابتعب للصاحب و سِرْئَه^۲
نَگَطَعْ فِيَافِي الْخَطَرِ مَحَّدَ عَرْفَ سِرْنَه^۳

۱- ثرید

۲- مشينا

۳- سِرْنَا

نَحْزِنْ تَرِي لَوْ حَزَنْ وَ إِبْسَرْتَه سِرْنَه^١
 لَا خُوفْ لَاهُورْجَا لَا اطْمَعْ ابِمَالِهَا
 مَالْ اوْنَكَرْ صُجَّنْيِ ما ادْرِي الَّذِي مَالَهَا
 قَصْدِي اطِيعَه، ابِنْطَلْ حَاشَا العَكَلْ مَالَهَا
 ابْعَفَه وَ كَرَامَه إِنْتَصَرْ فَوْكَ الارْضَ سِرْنَه^٢

* * *

يَا صَاحِبِي سَهْمِ الْمَحْبَهِ ابْچَبْتَى، وَالْمَهْمَه^٣
 دَهْرِي وَ هَجْرِي وَالْهَوْيِ، وَالْمَهْمَه^٤
 فَضْحَتْ اسْرَارِي دَمْعَتِي، كَلْمَاتِهِلْ وَالْمَهْمَه^٥
 مِنْ حِيثْ لَنْهَه دَمَهْ وَ إِنْثِرْ ابِيَادَى^٦
 كَثْرَه إِجْرَوْحُ الْكَلَبْ وَ نَعَالِجُ ابِيَادَى^٧
 اتَغَيَّبُ كُلَّ القَصَصِ اوْقَصَهُ الْهَوْيِ يَادَى^٨
 الْحَكَ لِلرُّوْحِ ما هو لِلْعَذْلِ وَالْمَهْمَه^٩

* * *

يَا صَاحِبِي اصْدَگَ الْعَامِلَكَ عَامِلَه
 إِلِيْسْلَكَ طَرِيقَ الْعَدْلِ كُلَّ الْخَلَكَ عَامِلَه^{١٠}

- ١- اصْبَحَنَا مَسْرُورِين
- ٢- سَرِيرُنَا
- ٣- اتَوَالِمْ مَعَاهَا
- ٤- الْأَلَم
- ٥- اجْمَعَهَا
- ٦- الْأَيْدِي
- ٧- إِيْ دَاء، إِيْ مَرْض
- ٨- نَجْمَهُ الْيَدِي نَجْمَهُ جُدَّي
- ٩- الْأَنَمْ، الشَّامَت
- ١٠- عَامَهُ إِلَى

او تاريخ نار المجد لاهل المجد عامله^١
 لو تشب نار البطل بلعجل هم ينطفئي
 ينطفئي ربه جنج و بطيرته ينطفئي^٢
 غربال دنبه الوكت و إشكال الينطى في^٣
 بالدنيه كل من عمل ماتم الله عامله^٤
 الخانت اهل العبه يا هو بعد يا منهءه^٥
 او يا هو العرف بلوزن مثقاله يا منهءه^٦
 من صادته بلشيج شفتوفلت يا منهءه^٧
 من حيث أنه تكش يا بس خضرنارها^٨
 لاحتسب نورا لك لويوم الك نارها^٩
 اعيون عدنه و تنظر او نارها^{١٠}
 تبني ذهب بليس و اتخرب ابيامنها^{١١}
 از علوان:

مسنون سيف للخط^{١٢} و يا صاح^{١٣} علي سلسله
 صوب في ضمير احشاي و دمعي عل و جن سلسله^{١٤}

- ١- اعمله، مشتعله
- ٢- والقصد في الشعر هي النمله اللتي تصبح ذات اجنه في الشتاء و تطير لكن قبل الوصول الى ملجاء ها تموت
- ٣- يعطى فيه
- ٤- مابقى له عمله.
- ٥- يأمن بها
- ٦- منه، المن، ميزان الوزن
- ٧- اجه منه
- ٨- النار
- ٩- النور
- ١٠- نراها
- ١١- بيمنها
- ١٢- الحاجب
- ١٣- يا صاحب، يا صديق (صديق)
- ١٤- سآل

أَنْبَتَ أَنَا الْمُبْتَلِي عَنْ فَنِ الْهُوَى وَ سَلَسَلَهُ^١
إِعْطَانِي غَایِتَهُ وَ حَالَتِهِ مُرّ الْجَفَهِ يَنْشَبُ^٢ الْكَ حَالَتِهِ
الْمَائِنْشَدُ عَلَى حَالِتِي مَنْشَدٌ عَلَى حَالَتِهِ
أَنْشَدٌ عَلَى خَلَى الْحِفَهِ وَ خَلَى بَلْ عَظِيمٌ سَلَسَلَهُ^٣

از جابر سالم و هابی:
یا ما مشیت ابتعب للصاحب إبفرح و سرار
نظهر کل عقیدته إله ولا نخفي عليه أسرار
الصاحب كرامه عندنے و فراش الله کل إسرار^۴
حاضر کل مايگول، بس الامر منه
أجِدّ اوبيا، ما اسئل، لو گال الدرب منه
من حيث طيبه سُبگ، اوبر گابنه منه
ما انگر فضل الخوي لاوحگ الخلق کل السنن و سرار^۵
از شاعرى از آل كثير:
گلت چمدوب انحب و أصب دمع البيابي و کت
او جمدوب نگضي العمر ما بين کيت ال و کت
او جمدوب فرس العزم أجذب رسنہ و کت
صعبه و تدری الصعب يا صاح روضه کلف
الزلم ما هُم سوا گاللوه واحد کلف
واحد اتشوفه امحني كالدال
و آخر کائف مرفوع هامه و لادنگ الراسه الوکت

- ١- سأله
 - ٢- تتشب في قلبه حب فلان - اخذبه تعلق بعضهم بعض
 - ٣- مرض السيل
 - ٤- أسره، اتخوته
 - ٥- سرار ج سريره: التقاليد، السنن.

۳- هوسه

هوسه نوعی شعر رباعی است که بیشتر درونمایه حماسی دارد و در عروسی و عزا - هر دو خوانده می شود. در زبان فارسی به هوسه «یزله» گفته می شود. هنگام یزله کردن، جمعیتی دور یزله کننده گرد می آیند و پس از آن که شاعر یا یزله کننده «هوسه» اش را خواند، جمعیت همراه پایکوبی، مصرع چهارم را با یزله کننده همسرايی می کنند. هوسه شبیه «ابوذیه» است با این تفاوت که در اینجا واژه «ردیف» در سه مصرع «الاغقال» لفظ همانندی ندارد و مصرع چهارم «الربط» مانند ابوذیه به حرف «ه» پایان نمی یابد بلکه می تواند هر حرف دیگری باشد. هم چنین مصرع ها می توانند بلندتر از مصرع های «ابوذیه» باشند همانند «هوسه» های زیر که از شاعر اهوازی حمد حمیدی است:

عايش بالذله او باچرانت اتموت
اردم^۱ او لوهایم تخت لو تابوت
لدوم اللحم عزمک اتخلي گوت
طِگ لو تِركس لوتِر گاها^۲

* * *

غبره عيشت الذله و لو جنه او قصر بلور
ابعَزَه النار و الظلمه عليه احسن امن النور
ترى الحنظل سهل بلعه الما ينبع حچي الزور
يا هو الطبيع و يشيله يكلف حمل إلzel

* * *

گلی اشلون ينجمن، طمع و تريد لك خوان

۱- امشی

۲- ترقاها: تنجح

وإسمك بالشجاعه ايصير او خالص مالك عدون
او عكلك مايقرر الحك و ايعدونك فصيح السان
العدله اطباعه ايعدونه

* * *

يا اين «هوسه» از خانم سعیده جاسم عزيزی که در سوگ برادرش گفته است:
اريد أنزل وأهوس على الحيد اليوم
على شخصاً الذي بالكلفة حاضر دوم
راح الفرح بعدك بس بگت لهموم
احزن لفراگ إلبي هبيه

* * *

شعر «هوسه» از شاعری که در رثای یکی از بزرگان قبیله اش گفته است:
ردت ملك الموت اكله ليش و يانه گسيت
خذت چم صنديد منه و سور عالي هدميت
علگيت الناس كله و لبو عبدالله اعتنيت
يا هبيه متحسف يومه

* * *

اگول إشْهَدُمْ هذَا السُّورَ الْجِنْتَ أَكْعَدْ حَدْرُ فَيْهِ
اگون من رحل هل حيد حزنانه الافاعيه
يا وسفه والف يا حيف عل هدمة الباويه
يت گومک شومنته اویاها

* * *

٤- المimir

رباعی «المimir» - مجرم- شباہت زیادی با «ابوذیه» دارد با این تفاوت که مصرع چهارم به

«ـ» ختم نمی شود. گرچه واژه های ردیف سه مصرع اول (الغول) همانند «ابوذیه» از نظر لفظ متشابه اما از نظر معنا متفاوتند و مصرع نهایی (الربط اصلی) بر این وزن است:

«عل میمر و عل میمر». همانند این شعر «میمر»:

بونخیله ^۱ اعلى المتن ^۲ لامته
و ایرانه اوكل الخلگ لامته ^۳
اشناخذ او يانه للگبر لامته ^۴
خامه او زبیل او صم گصب للمهر ^۵

* * *

یا این سروده «میمر» از جابر سالم و هابی»:

لاتغزک هل دنیه و هاتمن
ولاتسوی زین و ابزینگ هاتمن
الجابلک بل وزن کیلو هاتمن
و اعمل الخیرات سربیهن اتحصل الغانمات

سرودن «میمر» بیشتر نزد «بنی طرف» و به ویژه در میان «بیت مشعل» رواج دارد.

۵- عتاب

«عتاب» نیز همانند «ابوذیه» دارای چهار مصرع است که واژه ردیف سه مصرع اول از نظر لفظ متشابه اما از نظر معنا متفاوت است. مصرع چهارم -برخلاف «ابوذیه»- با «یایاب» یا «الف و ب» پایان می یابد. همانند:

-
- ۱- ابوگصایب شبیه النخله
 - ۲- الرقه
 - ۳- لامونه
 - ۴- اذامته
 - ۵- اللحد

هَلِي مَالْبِسُوا خَادِمٌ مِن الصَّوْفِ
وَلَا جَسَمَوا نَبِيَّتْهُم مِن الصَّفِ^١
هَلِي يَا بَيْضَهُ النَّزْلَتْ مِن الصَّفِ^٢
أَوْ كَلْمَنْ ذَاكْهَهُ عَافَ الشَّرَابِ

* * *

«عَتَاب» پاسخ «عَتَاب»:
هَلِي مَالْبِسُوا خَادِمٌ سِمَلْهُمْ
أَوْ بَصَدُورِ إِلْعِدَهُ بَايِتْ سِمَلْهُمْ^٣
النَّاسُ إِنْجُومُ وَ آنَهُ أَهْلِي سِمَلْهُمْ^٤
أَوْ كَلْ نَجَمُ الَّذِي عَلَّاً أَوْ غَابَ

* * *

هَلِي مَا غَدَّوْ الغَادِي ابْغَداهُمْ
وَلَا مَطْلُوبَهُمْ مِنْهُمْ غَداهُمْ
هَلِي بِالْبَيْوَخٍ^٥ أَوْ كَادَتْ غَداهُمْ
هَلِي بِأَرْضِ الْحَسَاءِ عَلَّوْ اطَّنَابَ

٦- چوبیه

«چوبیه» دارای چهار مصراع است که واژه ردیف سه مصراع نخست، لزوماً متشابه نیست بلکه سه واژه مختلف است و مصراع چهارم (الربط) بر این وزن است: «هل یسرنه العماریه». حرکات

١- منصف. بالنصف

٢- طائر الصَّفِ أو الصَّافَاتِ؛ نوع من الطير، تعتقد العوام انه يبيض في الجو في ارتفاع عال. البيضه السالمه تطير و البيضه الفاسده تسقط الى الارض و اذا اكلها حيوان يصبح يكره الماء ولا يشربه و يموت بعد يومين او ثلاثة.

٣- سَمَ لَهُمْ

٤- سَمَاء لَهُمْ

٥- الجَوَخ

عملی «چوبیه» با یزله مشابه است، به این ترتیب که جمعی در جایی می نشینند و فردی با شمشیر حرکاتی انجام می دهد و جمع فقط با همسرایی پاسخ می دهد. آثار این نوع رقص فقط در شادگان باقی است. اما نوعی چوبیه در میان بنی طرف و دشت عباس و کلاً غرب استان رایج است که جمعی دست به دست هم می دهند و رقصی همانند «دبکه» لبنانی یا رقص کردی انجام می دهند که شعر آواز آن با آن چه گفته شد متفاوت است و هم اکنون نیز رایج است.

نمونه شعر «چوبیه»:

لو هلهاتی يم ثوب الجز
واحنه اصبيان او مانهتز
هل بينا هم للسنگر لز
او هل يسّرنـه العمارـيـه^۱

۷- مباراة

«مباراة» در فارسی به معنای مسابقه یا هماوردی است «مباراة» در واقع همان «ابوذیه» است با این تفاوت که پیش از رباعی «ابوذیه»، بیتی از شاعری معروف آورده می شود و سپس «ابوذیه» در ارتباط با آن بیت سروده و نوشته می شود. شاید قصد از وجه تسمیه «مباراة» هماوردی با شاعر نامداری است که بیت نخست از وی آورده می شود همانند این بیت «شريف رضی» شاعر نامدار عرب و گردآورنده «نهج البلاغه» که ملافاضل آن را آورده و سپس «ابوذیه» خود را سروده است.

سهمُ أصابٍ و راميَه بذِي سلمٍ
من في العراق لَقد ابعدَتْ مرماك (الشريف الرضي)
سَهَم لحظك ينادي وَصَلَيْتَه
المونا وَ الصِّبِّثْ كَلَبَه وَصَّى ليته
إِشَرَكْ شوَّكَ إِصِدَّتَه وَ صِلَيْتَه

۱- المرأة التي تزغر في الحرب و تحت الرجال على الهجوم و المبادره.

ایجِدر فرگاک گلبی او خنت بیه
 یا این «مباراه» ملافضل با شاعر بلند آوازه عرب ابوافراس الحمدانی:
 وفیت و فی بعض الوفاء مذلة
 لفاتنة في الحي شیمتها الغدر (ابوافراس الحمدانی)
 ابوفة إحبال الوصل يا ترف شدده
 او مبانی الهدمته إبغذر شدده
 علی شاسع بناهی إشامر^۱ شدده^۲
 من اچفاک إشلفاک او خنت بیه
 * * *

و نیز این شعر «مباراه» از ملافضل:
 کل سیوف قواطع إن جردت
 و حسام لحظک قاطع في غمده
 ترف بمواصلک ليکون تنسل^۳
 دریت ابچته امن اچفاک تنسل
 اسیوف ابضرب تگطع حين تنسل
 اوشبی لحظک ابغمده او فتگ بیه
 ۸- او طگه (الدرامی)

«ابوطگه» یا «الدارمی» که به آن «بسته» هم می گویند از دو مصرع (غفلین) تشکیل می شود و اکنون بیشتر در آواز خوانی کاربرد دارد و ساز همراه آن «رباب» است. همانند این بیت «ابوطگه»:
 اتچبچب ابهل لیل جیتك و نیده
 کلما اعثرو الشوگ یدفعنی بیده

۱- ما هو اکثر مراره

۲- مادهی

۳- تنسى الدریت

٩- الحدو

مصرع های شعر «الحدو» محدود نیست و بر وزن گام های «شترا» سروده می شود و همه مصرع ها هم قافیه هستند و حرف «روی» یکسانی در همه مصراع ها تکرار می شود.

هنگامی که عرب ها در منطقه خوزستان کوچ نشینی و بیلاق و قشلاق داشتند، این شعر رواج فراوان داشت ولی اکنون به حکم استقرار و یکجانشینی عرب ها در شهر و روستا شعر «الحدو» کمتر معمول است. اینک نمونه ای از شعر «الحدو»

از حمد عطیوی حمیدی:

خَمَسِيُّ الْعَمَرِ سَالِمُ الْعَيْبِ
كَصِيرُ الظَّهَرِ وَالذِيلِ تَرْتِيبٌ
لَيَانُ الظَّهَرِ لِلرُّوِ اَجِيبٌ
عَجَبُ رُكْيَتِهِ اَشْلُونَ تَنْصِيبٌ
وَالْحَافِرِ اِمْدَورٌ اِبْتِجِيب١
يَجْرِي او لِلرِّيحِ وَيَسِيب٣
اسْهِيلٌ لَوْتَچَهِ يَغِيب٤
لو گَارْبَتٌ عَنْهُمْ جَرِيب٥
لِفِ اللَّثَامِ اوْجَدُو لَاتَهِيب٦
طُرَّ السَّلْفِ وَ اَمْشِي اِبْتِرِيتِب٧
او تَسْمِعُ هَاوِينَ اَنْتَصِيب٨

لَوْحٌ اَبْظَهَرٌ مُعْنَگٌ نَجِيب٩
أَصْدَلٌ حَيْلٌ سَيَالٌ تَشْرِيب٩
اَچَله او شَريِه بَسْ حَلِيب٩
الْعَلِيلُ مِنْ يُرْكَبُ يُطِيب٩
وَسِيعُ الْضَّلْعُ وَ الصَّدْرُ وَ الْحَيْب٩
وَ اِبْهَرْ فِتَه١٠ يِسَبَگُ الذِيْب٩
وَ رَحَّى الْصَّرَح١١ فَوَگُ السَّبِيب٩
هَذَا وَصَفُ حَيِّ الْحَبِيب٩
او شَفَتُ الطَّرَش١٢ وَ التَّرَاجِيب١٣
تَرَاهُمْ اَيْعَرْفُونَ الْغَرِيب٩
تَسْمِعُ عَوِيل١٤ الْخَيْلُ وَ النَّيْب٩

١- مثل القبه

٢- اسرعته

٣- يمشي بدون صوت

٤- العنان

٥- شعر الرقبه

٦- الطارش

٧- الخياله

٨- صهيل

٩- كلام الرجال

۱۰- الرکبان

نوعی از شعر رایج مردم عرب است که می‌تواند مصرع های نامحدود داشته باشد. مصرع های دوم هر یک از بیت ها با یکدیگر هم قافیه هستند. همانند این شعر «رکبان» از حمد حمیدی:

ذاکه ظريف الطول حلو التراheim^۱

مثل المضيئ الصيد عينه ربيه^۲

مثل المضيئ الصيد يترگب^۳ على البید^۴

و إمذيرا^۵ و مذعور ذاچر شجيه^۶

جيد^۷ العلية يا ناس يا جيد من جيد

بس بي طبع چنال يرمى جديه^۸

والعين عين الطير بالجو^۹ و جوعان

و إيطلعم على البید عينه أرگئيه

اخيلاه^{۱۰} السلطان لو منتخی او زين

تنقدم على الخيل باول سريه^{۱۱}

ماخذ من الغزلان محزم^{۱۲} و له عين

واللقته لفقت ريم بيضه اجوديه

عدده ضفاير سود أظلم من الليل

او عدهه صدر براق شمس مضيء

۱- التركيب

۲- عينه تنظر مثل الغزال المعزول من الغزلان

۳- يترقب

۴- البداء

۵- مرمي، خائف

۶- حبيبه

۷- الرقبه

۸- في الهواء

۹- الفرس

۱۰- الفرقه المتكونه منه منه خيال

۱۱- الحرام

منطق عليه زین أطيب من الهيل
او عدهه سِحر بالعين طب 'أومنيه'
والليلو المنظوم بين العقيقين
او بين الصدر و الجيد روضة جنيه

* * *

١١- النايل

«نايل» نوعی شعر رایج در منطقه است که از یک بیت دو مصروعی هم فاقیه تشکیل می شود. مانند شعرهای زیر از حمد حمیدی:

خی عون من قَبْلَكَ يا ترف بین اشفاك
ورشف الْماكَ^٤ او طفت ناره الذي بهواك

* * *

ابكلكلک يا تَرَفْ كوكب و لو دُرتين
خی عون من گلّبَه بالايد شوف العين
إرَحَم يسير الهاوا ياترف هل مطروح
كِل صَدَّه^٥ ترمى إبسهم چمدوپ أطیبْ اجروح

* * *

حَلَّلت دَمِي هَدْرُ، ابيامذهب ابيادين
كل ما يطيب الجرح ترمي ابسهم العين

١- شفاء

٢- الاجل، الموت

٣- مص

٤- ثغرک

٥- نظره

معمولًاً واژه های «سویحلي و نايلى» باهم می آيند. «سویحلي» را با شعر عتاب به شکل آواز می خوانند. نه در گذشته و نه اکنون اين نوع آواز در ميان عرب هاي خوزستان رايح نبوده است و فقط چادرنشينان «بدو» حجاز و عراق و سوريه آن را ترنم می کنند.

۱۲- الدرس

شعری است رمزی و پیچیده که به شکل رباعی «ابوذیه» سروده می شود. سه مصرع نخست آن واژه های نامفهومی دارد که فقط شاعران آشنا به این نوع شعر آنها را می فهمند.

مبنای وزنی «درسع» با واژه های رمز چنین است:

کم او حٰطِ صضٰن لَهُ سَعٰ
في بَزِ خَشِّ ثَجِّ نَقَّ
ظَغِّ تَذِّ

این هم نمونه ای از شعر رمزی «درسع»:

طَزْ فَزْفَ هَفَكْ ذَكْفَ بَدَقَ وَ تَرْوَقَ
وَزَرْ كَوْ كَقْ زَنْهَزْمَ رَحَمَ وَ تَرْوَقَ
ذَعْسَدْ دَيْعَ كَلْبَيْ كَمَتَ وَ تَرْوَقَ
عَلَى بَهْتَكْ إِتْشَمَتْ اعْدَائِ بَيَهِ

این گونه شعر «درسع» را شurai که با رموز آن آشنا هستند برای یکدیگر ارسال می کنند تا باگشوند رمزها، معنای درونی آن را بفهمند. ظاهراً قصد از سروden این گونه اشعار، پی نبردن دیگران یا فرستادگانی بوده که شعرها را از شاعری در شهری یا روستایی نزد شاعری دیگر در شهری یا روستایی دیگر می برند.

۱۳- الريحاني

الريحاني نيز شعری رمزی و سمبليک است به شکل رباعی «ابوذیه» سروده می شود. ولی فرق «الريحاني» با «درسع» آن است که هر کسی می تواند معنای ظاهری واژه های هر چهار مصرع «الريحاني» را بفهمد ولی تنها با تطبيق واژه های مورد نظر شاعر در مصراع های سوم و چهارم با کلید رمز می توان به معنای درونی یا کلمه مورد نظر شاعر پی برد. در اينجا کلیدهای رمز شعر

«الريحانى» را می آوریم.

اناء بقولات اتمار اثياب جلود حديد

ا ب ت ث ج ح

أخشاب دواب ذهب روائح زجاج سmek

خ د ذ ر ز س

ashher صفر ضياء طير ظبي عطار

ش ص ض ط ظ ع

غم فواكهه قرى كتب لبنيات مدن

غ ف ق ك ل م

نجم وحش الهاوم ياقوت

ن و ه ي

نمونه های شعر «الريحانى» همراه با گشایش کلمه رمز مورد نظر شاعر:

از ماضی زایر علی طرفی:

چوانینک ابرأس الگلب شعلان

بعضی اوشنهو الجنیته اویاک شعلان

اشلون اچلک التمره مصُر شعلان

مهی دُره نجف او بنیات حیه

* * *

گشایش شعر

التمره = تمور = ت. مَصْرُ = مدینه = م.

نجف = مدینه = م.

حیه = الهاوم = ه.

در نتیجه پاسخ می شود: «تمیمه».

نمونه دوم شعری از قاسم حاج محمد طرفی:
 تعب گلّبی بیومحمد و ریحه
 صلیل اتمرکز ابرجلی و ریحه
 «الاسد» یصلح بیوا محمدالیه
 إِكْلَاسٌ و شَاهٌ و الْجُوَهْرُ وَ رِيحَه
 گشایش شعر:

اَكْلَاسٌ = زجاج = ز. شَاهٌ = غنم = غ.
 الْجُوَهْرُ = ياقوت = ی.
 رِيحَه = روائح = ر.
 در نتیجه پاسخ می شود: «زغیره».

۱۴ - گلاید شعر

گلاید شعر یا «فلائند شعر» با بحر طویل همانندی هایی دارد و از پانزده مصرع یا بیشتر تشکیل می شود. مصرع آخر آن با مصرع اول شعر هم قافیه هستند. مانند شعر زیر از ملا ابراهیم دیراوی شاعر نابینای خرمشهری.
 مثل اول

احب ایا منه الراحت
 ترد ترجع مثل اول مثل اول
 احب بیتی صخر لوطن
 إِحْبَهِ إِمَطْرَزَ ابْچَنْدَلَ مُثُلَ اُولَى مُثُلَ اُولَى
 احب ایا منه الراحت ترد
 و ایامی هذی اتزول، مثل اول مثل اول
 احب اتشابگ او یلکوخ
 کوخ الامل طول ابطول، مثل اول مثل اول
 احب أتوسد الحلفه
 لودوشگ من العاگول
 تحت فیِ الگصب و البردي و الچولان دایر حول
 احب امضیفنه المفروش حصران و نمد و بلول
 و الحطب یمه اتلول، مثل اول مثل اول
 احب اتشگ ابدخان ذاک اسراینه المشعول

احب ديوانه الليل و نهار الكل وجه محلول
 احب أتصنت الدكّات هاونه يرن شيكول
 احب المرفعه و ذيچ الحبوب و ضحچة الكشكول
 احب اهلي النشامه، البلحصاد اتكوم
 كله اتيول، مثل اول مثل اول
 احب إحزام ابوي الچان من خوص النخل مقتول
 احب رحّاته او خبز الشعير الكل وكت مبذول
 احب يا ونه والمهاش والمنجل والناعور و الياييم
 والمشحوف و التنبيل مثل اول مثل اول
 احب ديرة هلي ام الخير، احب اربوعنه الخضره
 احب شطنه وسواجيئه، احب موجاته السمره
 سواجيئه الغطاها الزود، زود الضيم والحسره
 او شطنه الطمته اهموم السنين او دثّرت صدره
 احب اشكال ابوي الچان باسم كل وكت ثغره
 احب سالوفة لللگاح، احب غناوة السهره
 و ريفي البردي و ضحچة اعتوگ النخل للگمره
 احب اسگيئن ابدمي الساگن والدي ابعمره
 احب تارجع و أشتمن اتراب ارضنه الچل مسج عطرخ
 و اشابکهن ابفرونن الامل والعشگ والعشره
 وکل إلهن ينخلاتى الشتلتن بالكلب جمره
 انارديت لاتبچن بعد مو، خلصت الهجره
 واريد أغسل ابدمعاتي مقيق ادموعچ الصفره
 وإجاج الماي بتاهده خوصچ بعد لايدليل
 خل تترادف السعفات خل الكلب يتدلل
 مثل اول مثل اول

۱۵- شعر ها و قصیده های فصیح و عامیانه (کلاسیک و آزاد)

الفلاح و الاقطاعی
اجولّمت اقطاعیه

دهقان و زمیندار
جمعی فئودال آمدند

کشتی و کشتیبان مُسّخر آنان است
پرسان و جویان آمدند وز محصول
نیسان^۱ 'عَبِيد'^۲ می پرسند
چشمانشان شرارت بار، شرارت بار
خنجر هایشان تیز دم
عَبِيد را دست بسته
خنجر بر گلوبیش نهادند
و به ناگاه تفنگداری پدیدار شد
بر شانه اش موزر^۳
آستین ها بالا زده از سوی غرب پدیدار شد
و دلیرانه فریاد برآورد:
در دستهایم مرگ سرخ نهان است
به خدا که برای رهایی عَبِيد هنگامه ای
به پا خواهم کرد
این زمین حق اوست
ای زمینداران مرگتان باد
بگذار سیلاب ها در دشت ها جاری شود
ای بیل ها جمع شوید

امسخرین السفینه مع السفانه
اجویتنا شدون أعبد شمحصل ابنیسانه
او بعيون الگطاعیه بیان الشر، بیان الشر
کلمن خنgra اموشر
اولنهم چاتقین أعبد
و یهومونه بالخنجر على المنحر
ولن طلعت شخص تقأگ
شايل اعلى الچتف موzer
او من صوب الغرب بين او عن الساعد امشمر
و بصوت الشجاعه ايصيح
انه ابچفي ح توف احمر
والله لسویهه لمود أعبد حریبه
او های الگاع حگ أعبد
موتو یلگطاعیه
او بس زودالنهر یطفح ابو دیانه
التمن يا مساحی

۱- نیسان: ماه آوریل. از اواخر فروردین آغاز می شود. فصل درو و برداشت گندم توسط کشاورزان غرب است. این مفهوم در میان مردم عرب با ماه خیر و برکت همراه است.

۲- نام سمبليک یک کشاورز عرب

۳- نوعی تفنگ ساخت چکسلواکی

بیل

ای بیل ها جمع شوید تا جوی ها را
برای سیلاپ بشکافیم
تا در دشت ها جاری شوند
بگذار رو دبارهایی حفر کنیم تا
نهنگان شاد شوند
بگذار کشتزار هامان را پیش از
مرگشان آبیاری کنیم

داس

ای داس ها جمع شوید تا شکار را پاره پاره کنیم
بگذار کشتزار مان را درو کنیم و عبید را
نیرو بیافزاییم
با کوشش خویش فرصت را از زمستان بگیریم
امروز دست هایمان از برکت هامان شاد و
مسرور است
عبید، نیسان امسال را شاد خواهد بود
خرمن و خرمنکوب
چهارپایان بالای خرمنگاه می چرخد
آن کس که بر فراز خرمنگاه شود
شام را خواهد دید
مگر، شبانگاهان، آواز عاشقان و فراریان
را نمی شنوی
شفق شکاف برداشته و ستاره سهیل _
خونین _ پیدیدار گشته.

المسحى

التمن يا مساحي او خل نشگ للماي نهرانه

او زود الماي خل يجري ابو ديانه
خل تحفر اسطوط اللي ثؤنس الحوت

خل نسگي مزار عنه گبل متموت

المنجل

التموا يا مناجل خل نشگ الصيد
خل نحصد زرعه او خل نشد أعبد

ابهمه إنفوت الفرصه على اجو يريد
ادينه ابخيرنه هاليوم فرحانه

اعبید السنه يفرح ابنیسانه
البیدر و الدوّاس

على البیدر مدار ایدور فوگ الهايم
بیدرنه على الفوگه يشوف الشام

ما تسمع غنى الهوام تالي الليل والشواب

إنطَر الشفاغ او بان نجم اسهيل ابدمه بان

هذا طلعت الميزان صُب خير إستوي ياهام
اكنون «ميزان»^۱ بر آسمان درآمده
ای خرمن برکت بیار و ای خوشه های گندم کوبیده شوید
شعر خلف یعقوب (از بستان، در گذشته به سال ۱۳۵۸ خورشیدی)

شعر: عباس عباسی «الطائي» (از

عرش الخيال
اهواز)

تارك القلب في الهوى او صلا
يلتؤى بوجدها اشكالا
ناحتاً من خياله تمثلا
وانحنى تحت عرشها اجلالا
يا حبيبي الاتريد الوصالا
و تغنى بحسنها الموالا
من خيالٍ و مairy الاهوالا
ول مجرات جالها ترحالا
بعد ما جال في السماء وصالا
أم جنوباً مقامها أم شمالاً
آه، كم كان لحظها قتالا
طالب الأرض مسرعاً انزالا
ضجة الصبح و الصياح توala
ذائباً كالثلوج في الشمس سالا
تحلب المغزَّ ثطعم الاطفالا

حاضن الافق طيفه و تعالى
فوق عرش الخيال بات عليلاً
صاغها من خيوط نسج هيام
راح يذوي على جميلِ قوامِ
طالما زار في الخيال و نادى
طالما داعب العيون سكارى
طار كالصقر شاهقاً في ضبابِ
غاب بين النجوم يبحث عنها
صار خفق الجناح منه ضيغفاً
منيتي في السماء أم في الترّيا
ليتني زرتها على الارض يوماً
لاعب العقل طيفه و تهاوي
عاد للارض طيفه و تعالى
خالط الصوت حلمه فتداعا
قام دهشاً من نومه فرأها

* * *

ما بلغنا بو همنا الاما
و عسانا نرى القبيح جمالا

كم عدونا و ماسبقنا الخيالا
نحن نجري وراء كلَّ جميلٍ

۱- «ميزان» سه ستاره هستند که آخر شب پدیدار می شوند و کشاورزان عرب را اعتقاد بر آن است که ظهرور «ميزان» شوم و بدشگون است و هنگام تقسیم گندم، پشت به آن سه ستاره می ایستند. «ميزان» هنگام برداشت گندم در او اخر فروردین ماه ظاهر می شود و هنگام برداشت شلتوك در پایان پاییز ناپدید می گردد.

و جميلٍ به القبيح استحالا
 و أناسٌ يرونها تجوا لا
 أسدَّ الجهلُ كالغيوم ثُقلا
 فَقَصَرْنا على الزمان و طالا
 من جديدٍ لاطعم الا جيالا
 كيف أمسَت ديارِهم اطلا

رُبَّ قُبْحٍ هو الجمالُ تجلّى
 رُبَّ قدمٍ ترى الحياة نضالاً
 هل نرى الحقَّ من وراء حجابِ
 أملتنا النفوسُ من طول عمرِ
 أتركِ الوهم يا فؤادى و هبني
 لاتلمني اذا بكيت عليهم

شعر: عباس عباسى «الطائى»

فَهُوَ بِرْقٌ سَرِى بِرْشَفَه كَاسَ
كُلَّ ذِي فَكْرِه وَ ذِي احْسَاسِ
مَا أَمَاتَ الطُّغَاهُ مِنْ أَنفَاسِ
خِلْتَهَا عَنْدَمَاً عَلَى الْفَرْطَاسِ
أَوْ حَسِبْتَ الْعَقِيقَ فِي الْأَلْمَاسِ
فَهُنَى مَحْيَايَ يَا نَدِيمَ الْأَمَاسِي
فِي فَلَسْطِينَ سَاحِقَ الْأَرْجَاسِ
تَقْلُعُ الظُّلْمَ مِنْ ثَرَى الْأَسَاسِ
عِنْدَهُ الْمَوْتُ حُفْلَةُ الْأَعْرَاسِ
مُعْلِنَ الْحَقَّ شَعْلَةُ النَّبَرَاسِ

«طَهْرَوَا قَدْسَكَمْ»

لَا تَسْلُنِي عَمَّا يَدْوِرُ بِرَاسِي
مِنْ رِحْيقِ الْحَيَاةِ طَافَتْ ثُحَيْيِي
تَبَعَتْ الرُّوحُ فِي الْعِظَامِ وَ ثُحَيْيِي
رَقْرَقُ كَالْدَمَاءِ مَاجَثُ وَرَاقَثُ
أَوْ كِيَاقوْتِه بِقَبْضِه طَلِيلِ
إِسْقَنِي فَالْحَيَاةِ لَذَّتْ بَعْيَنِي
هَبَّ شَعْبِي فَدِيَّتْهُمْ مِنْ شَبَابِ
رَاحَ يَعْدُو كَمْوَجَةَ مِنْ ضَرَامِ
عَلَمُوا الْأَرْضَ كَيْفَ تَحْضُنُ طَفَلًا
أَوْ دَعَ الصَّخْرَ قَلْبَهُ وَ هُوَ صَخْرُ

* * *

مَا لِهَذَا النَّضَالِ مِنْ مَقِيَاسِ
وَ هُنَاكَ الْحَشُودُ مِنْ أَدْنَاسِ
مَا بِصَهْيُونَ رَحْمَةُ الْأَنَاسِ
وَ هُنَاكَ السَّلَاحُ بِالْأَكْدَاسِ

إِيَّاهَا الْبَاحِثُونَ فِي الْحَرْبِ مَهْلَأً
هِيَّهُنَا فِتْيَةٌ أَحَبَّوَا بِلَادًا
يَقْتَلُونَ الصَّغَارَ فِي الْمَهْدِ ظَلَمًا
هِيَّهُنَا الطَّفْلُ بِالْجَارَةِ يَرْمِي

* * *

دَنَسَ الْبَيْتَ هَاتِكَ الْأَقْدَاسِ
فَهُنَى سَجِيلُ فُوهَةِ الْأَفَوَاسِ
طَهْرَوَا قَدْسَكَمْ مِنْ الْأَرْجَاسِ

يَا «أَبَايِيلُ» إِرْجَمُوا مَنْ تَحْدِي
إِقْذِفُوهَا حَجَارَةً مِنْ يَقِينِ
إِضْرِبُوهُمْ فَدِينَكُمْ مِنْ رَجَالٍ

* * *

قصیده اي از جبار حاج عصمان طایی (از اهواز)
بِاللهِ مهلاً فِيمَا السَّيِّرُ وَالْعَجْلُ
مَا لِلْعَهُودِ وَفَاءَ لِيَتَهُمْ قَفْلُوا

فِي فِرَاقِ الْأَحَبِهِ
يَا ظَاعِنِينَ وَدَاعِيَ اَنْتُمُ الْأَمْلُ
سَاهِرَتْ رَكْبَهُمْ بَاكِ وَ مُلْتَمِسِ

يطوي القفاز و لم يثني بهم عذلُ
فروحُ شوقي و نار الوجد تشتعلُ
عذرًاً اليك فشح الصبر والمهلُ
ادمى الفواد و قد خانتني الحيلُ
يرجى الشفاء به مذشفني الشللُ
خيال طيف توارى بعدهما افلوا
في القلب منزلهم باقٍ و مارحلوا
فرضُ موتهم جاروا و إن عدلوا
واليوم موحشة يجتاحها الخلُ
تالله قولي بصدق اين هم نزلوا
أصبت بالمس أم ظلت بك السبلُ
يزداد حزني و جرحي ليس يندملُ
قد كاد عندها يدنومني الاجلُ
صفو الحياة و طوراً عيشنا خضلُ
مظلة تحتها نحيي و نحتقلُ
تكوي الفواد و قد اعياني الوجلُ
سقماً على سقم و ازدادت بي العللُ
كيف العلاج و مني القلب منفصلُ

لـكـن رـكـبـهـم قـد فـدـدـ مـبـعـداـ
قـد فـرـقـ الـبـيـن سـهـمـ الـهـجـر وـانـجـسـتـ
يـا لـائـمـي لـا تـلـمـ فالـحـبـ مـُـتـحـكـمـ
سـهـمـ الـبـعـاد عـنـ الـاحـبـابـ آـمـلـيـ
قـدـزـدـثـ وـهـنـاـ عـلـىـ وـهـنـ بـلـامـلـ
فـكـانـ لـيـ اـمـلـ فـيـ قـرـبـهـمـ وـغـدـىـ
يـاـ خـلـةـ نـزـحـواـ عـنـيـ وـمـافـتـئـواـ
عـدـلـ حـكـوـمـتـهـمـ عـذـبـ تـجـنـيـهـمـ
وـيـاـ رـبـوـعـاـ زـهـتـ بـالـامـسـ وـازـدـهـرـتـ
إـيـنـ الـغـرـانـيقـ أـيـنـ الـغـرـ عنـكـ مـضـوـواـ
وـقـدـ اـجـابـتـ لـسـانـ الـحـالـ قـائـلـةـ
مـذـ فـارـقـتـنـاـ أـخـلـاءـ الـحـيـاـةـ بـدـىـ
الـلـهـ مـنـ سـاعـةـ تـمـ الـوـدـاعـ بـهـاـ
كـنـاـ وـكـانـوـاـ عـلـىـ قـرـبـ وـيـجـمـعـنـاـ
فـقـطـ الـدـهـرـ حـبـلـ الـوـصـلـ وـانـقـشـعـتـ
فـفـارـقـونـيـ وـنـيـرـانـ الـجـوـيـ حـمـ
قـدـبـاتـ قـلـبـيـ مـعـنـيـ يـحـتـسـيـ المـاـ

النهوه شعر: ابوسعید جرفی (از اهواز)
عشرين العمر بربوع سني وردت مولیه
و ثمر حسبه و تزيد اهموم
ما غمض جفن عیني، السهر تشهد لياليه
نوبه اتنظر المعبر
نوبه امشي اشوف اتدرى البدر
نوبه اتصنت الوريج
و ادگ و إنزرسبع مرات
بلچي هم اشوف اهواي بس شخصه يمربيه

الفجر ينْتَرُ و يتكرر عذاب الشوگ يوميه
 و آنه سهـران
 أو أكـولـنـ آـهـ وـ أـنـبـ آـهـ وـ اـدـريـ الصـوـجـ موـمـنهـ
 هـيـهـ اـتـرـيدـنـىـ وـ آـنـهـ اـرـيدـنـهـ
 ولاـچـنـ بالـعـجـبـ تـدـرـونـ!
 اـهـلـهـ، شـدـ كـفـرـ وـ إـنـفـاقـ، مـاـعـهـمـ اـنـسـانـيـهـ
 فـرـدـنـوـ بـهـ تـلـاـكـيـنـهـ وـ أـشـوـفـ اـدـمـوـعـهـ عـلـ وـ جـنـ يـتـلـالـهـ
 گـلـتـلـيـ إـسـتـهـمـ يـفـلـانـ
 يـرـدـونـىـ اـبـجـرـ اـرـضـىـ لـبـنـ عـمـىـ
 وـ تـرـضـىـ غـيـرـتـكـ يـهـوـاـيـ
 گـلـتـلـهـ لـاتـحـچـيـنـ آـنـهـ الجـايـ
 وـ مـنـ عـشـيـاتـ وـ دـيـتـ اـهـلـيـ خـطـابـهـ
 اـهـيـ وـ اـمـهـ وـ قـسـمـ منـ وـلـدـ عـمـهـ هـمـ رـضـوـبـيـهـ
 وـ قـسـمـ ثـانـىـ، لـوـتـدـرـونـ اـشـواـهـ الرـجـعـيـهـ
 مـنـ صـارـ الصـبـحـ وـ دـوـاـ اليـ طـارـشـ
 گـلـ لـفـلـانـ خـلـ اـيـجـورـ، تـرـاهـيـ اـفـلـانـهـ مـنـهـيـهـ
 وـ بـگـتـ عـيـنـيـ تـهـيلـ اـدـمـومـ، لـوـتـدـرـونـ يـاـ نـاسـ اـشـسـدـهـ إـعـلـيـهـ
 عـسـىـ النـهـوـىـ اـبـسـهـمـ مـطـعـونـهـ وـ العـدـالـ مـرـمـيـهـ
 اـشـلـونـ اـتـفـاهـمـ اوـيـاهـمـ
 الـكـبـارـىـ لـاـبـشـيـخـهـ وـ لـاـكـطـاعـيـهـ
 وـ لـاهـيـ إـيمـالـ تـنـسمـهـ الـخـيـارـيـهـ
 الـكـبـارـىـ لـلـيـ عـنـدـ اـفـكـارـ ثـورـيـهـ
 الـخـيـارـىـ لـلـيـادـيـ اـحـگـوـگـ شـعـبـيـهـ
 الشـجـاعـهـ لـلـمـشـىـ سـاحـاتـ تـضـحـيـهـ
 العـدـالـهـ لـلـجـرـىـ اـبـقـانـونـ عـدـلـيـهـ
 يـهـلـ تـبـگـهـ تـرـيدـ إـنـسانـ، عـوـفـ المـاضـيـ وـ خـلـهـ
 انـظـرـ شـوـفـ باـقـيـ النـاسـ بـأـىـ اـسـلـوبـ مـتـطـورـهـ

و انته إتگص جرم بيه!
 على هونك موذنْب حبيت موليه
 رب الكون مانزَل فقير و صَعَد اگطاعي
 ولا صعد الشیخ و نَزَل الراعي
 الا بالعالم والفضل والتقوى، ما هي بالحجر والعبوديه
 بعد انت المن تحاكمى؟ بناك الوكت بعده ايربى بُريه
 على هونك دنتبه، جيتک انه ابتحذير، اشتتصور؟
 ابشان التفز للموت واتقوى ابشواطيه
 و كرمهم سامر الزيتون و تونس اغانيه
 و طبعهم طيب الله و نخوات تعال إدرس معانيه
 و عوف الفخفة يفلان
 بسک لاكچن اکثر جرم بيه
 بالک لا تيج اجروح موليه

مقاطعى از قصیده «النهوه» عباس عباسى(الطائى)

ام ذالك زَورٌ عن الادعه منقول
 من مَعْشِرِ فيهم المحبوبُ مقتولُ
 فالعهْدُ مِنْكِ مدى الايام مأمولُ
 باقٍ و عزمي من الفولادُ مقتولُ
 الا و نعشى قبل الرحل محمولُ

هل ترحلين أحقاً ماسمعت به
 هل هَدَدُوكِ فَحَفِتِ القتلَ ويلهمُ
 باقي على العهد لاتنسى موذتنا
 إني أضَحَّى لِحُبِّ ما عبَثْتُ به
 لَنْ يأخذوكِ بِرَحْلِ الغصَبِ مُرْغَمٌ
 * * *

قلبٍ شجّي بسَهْمِ الجهل مسلولٌ
 لا في الشريعة، لا في العُرْفِ مقبولٌ
 حتى كانكَ مالكُ والمال مبذولٌ
 في البيتِ مقبورٌ هل ذالك معقول؟!
 أم أنتَ وَغَدُ الاجرام مجبولٌ!

يا «نهوه» الشوم كم سِتر خرقَتِ و كم
 قُل للذين يرَون النهي حَقَّهُم
 يا للجريمة من أعطاكِ ذمَّتها
 ألعنةُ هي يا مجنونُ تجسُّها
 بَلْ عاجزُ أنتَ، مسكيٌّ، مسكتَ بها

غَيْرُ اِنْتَهَارٍ وَ مَنْ بِالْقَتْلِ مَسْؤُلُ؟!

هَلْ لِلْفَتَاهِ مَصِيرٌ بَعْدَ نَهْوَتُكُمْ

و هو عمدها او اصلهه و الباقيه اغضونهه
ولصدق عزه او كنزه اللونه ثابت ما يبدي
السانهه العالي أو فجهه او شانهه و عيونهه
أونورها نار الشجاعه او بيته كل تايه يدل
والعكل خله اليحدد ولريح اجنونه
او طاقتک کل وکت وسعه او عاين الطول السنين
او لاتخاف امثل منه تاكلک بسنونه
والذی ايچذب لسانه ما يکضه کل سند
او کل شکل ناس التدينک کون توofi اديونه
الصاحبک واللی يحبک حافی او تمشی شهر
او ينفع الجيران طبعه او کل فقير او کل غريب
های قسمه امن الشروط اللی عليه يردونهه
او لو گضه مطلب الصاحب کون بي محد دره
هيچی ارسوم الشجاعه يلذی تردونهه
ترجع الحنظل ابغره او تکره إلذل لو عسل
او کون ماتهوه المعصيه او لوایت طاعونهه
إتفوح منه إرياح طبيه لوایه ما يهز هه الدهر
ال کتبت التاريخ ملت ماگدر يحونه

قصيدة شعر: حمد حميدي

الحیه راس الشجاعه او ساسهه و فنونهه
والعكل هوه گشرهه اومای منه تستقيد
و هو زینته او جسنه او کل وکت صاجل يديد
والكرم والسيف فيه او بيه کل عاجز يذل
والصبر تصليح ارضها لوردته ماتذل
والاخلاق اتلم ورگهه ويغدي في هه هم ضixin
والطمع والحسد چتره او تتحسب ناصح امين
او دائمآ صدق ابقولک لو تواعد بالوعد
او لاتروح ابغير زیک لو تسیر إبکل بلد
او کون لانتکت الصاحب لونکت بيه الدهر
والشجاع اشروط عنده ايصون ناموسه و نجيب
او بعيد الوالد عباده و ناصح و صافي جليب
کون عف عنده او جلاله لوظفر بالمقدره
کون اول يرضي ربعة و هو سهمه ليوره
او شرة الحگ کون عندگ لوردت تطورييل
او دير چتقک لل کلايف شيله مثل اليمل
هاذى هل شجره العظيمه شنهو تحمل من ثمر
اعتوگهه تاج الجلاله امرصعه إيعز و فخر

ابزارهای موسیقی و نمایش

سازهای موسیقی

موسیقی عرب و امداد را نوع شعر همانند «ابوذیه»، «عتاب»، «ابوطگه» یا «بسته» و نظایر آن است. گروه‌های آوازخوان که در محل به آنان «الخشابه» می‌گویند با ادوات الات موسیقی عربی کار می‌کنند. اخیراً استفاده از سازهای غربی نیز متداول شده است. پیشتر گفتیم که نوعی موسیقی و اوّاز بسیار غمناک عربی محل وجود دارد که به نام مبدع آن علوان، «علوانیه» نامیده می‌شود و نظیر آواز «امیری» مردم مازندران است. در «عتاب» نیز نوعی غم و اندوه احساس

می شود ولی «ابوطگه» یا «بسته» که هم به شکل فردی و اغلب به شکل جمعی خوانده می شود با شادی و گاه با رقص یا «طگتِ اصبع» همراه است. افزون بر نوارهای «علوانیه» که توسط اداره کل ارشاد اهواز ضبط و تکثیر شده است امیدواریم این وزارتخانه از گروه های موسیقی عربی محلی خوزستان همانند دیگر گروه های موسیقی محلی ایران برای اجرای کنسرت در جشنواره های داخلی یا خارجی دعوت کند. زیرا شرکت در این گونه جشنواره ها به پیشبرد موسیقی محلی کمک کند و مشوق دست اندر کاران آن باشد.

ابزارهای موسیقی محلی

مُطَبَّگ: دو عدد نی به هم چسبیده است که سه سوراخ در بالا و سه سوراخ در پایین دارد. «مطَبَّگ» از یک طرف باز است که از همین قسمت در آن می دمند. «مطَبَّگ» ابزار موسیقی گروهی است.

ماصول: سازی است که فقط یک نی دارد و سوراخ هایی در بالا و پایین آن هست. «ماصول» از نی کوتاهتر است.

النای: همان «نی» است که در سایر نقاط ایران نیز کاربرد دارد.

وز جدایی ها شکایت می کند

شنو از نی چون حکایت می کند

العذبه: از یک نی تشکیل می شود که هفت سوراخ در بالا و یک سوراخ در پایین دارد. «العذبه» ابزار موسیقی حزینی است که فقط صوت دارد و همراه آن نمی توان آواز خواند. اکنون چوپانان از این ابزار موسیقی استفاده می کنند. فقط کاربرد تک نوازی دارد و به علت لحن اندوهناکش حالتی آرامبخش دارد.

الطلبه: بندری ها به آن تمپو و به فارسی «دمبک» نامیده می شود و با طبل تفاوت دارد. «الطلبه» را از چوب می سازند. یک دهانه آن باز و دهانه دیگر ان را با پوست نوعی ماهی به نام «یریه» یا با پوست کوسه یا گاو یا گوسفند تهیه می کنند. در موسیقی عربی محلی با «طلبه» یا تمپو ریتم تندي زده می شود که ویژه ترانه ها و آوازهای عربی محلی منطقه است. محلی ها گاهی به این ابزار «دُنبک» هم می گویند.

الدف: دف نیز نوعی دمبک است که در فارسی به آن «دایره» یا همان دف گفته می‌شود.

الزنجاري

نوعی دف که دور ادور آن را سوراخ می‌کنند و تشتک‌های کوچکی به آن می‌بندند که هنگام تکاندن دف به حاشیه دف خورده و ایجاد صدا می‌کنند. می‌توان آن را با دایره زنگی همانند دانست. سچابیق (اسنوچ): نوعی صفحه فلزی کوچک و مدور - که هنگام رقص آن را با تکه ای کش به سر انگشتان می‌بندند. این ابزار پیشتر توسط زنان کولی استفاده می‌شد.

رباب یا «ربابه». گالن خالی نفت یا روغن را از یک طرف باز می‌کنند و چندموی دم اسب را از وسط آن می‌گذرانند و با آرشه بر آن می‌نوازند. رباب، همان ویالن جدید است. با «چعب الربابه» تار را بالا و پایین می‌آورند. انواع و اقسام دستگاه‌ها را با ربابه می‌نوازند. با «ربابه» هم «ابوذیه» و «عتاب» می‌خوانند، هم ام کلثوم را می‌نوازند و هم عبدالوهاب را. اصولاً ربابه با آواز همراه است و به نوعی سمبول موسیقی عربی است ربابه در جنوب عراق، سوریه و تونس هم موجود است.

سنتور: در میان برخی از گروه‌های آوازخان «الخشابه» معمول است. محل هنرنمایی این گروه‌ها، مجالس عروسی و احیاناً خنته سوران بچه هاست. مشهورترین گروه موسیقی محلی، گروه «عبدالامیر ادریس» است که ارکستر نسبتاً کاملی دارد. خود وی نیز صدای مناسب و گیرایی دارد. گروه‌های «خطیر ابو عنب»، «احمد کنعانی» و دیگران نیز هستند. بعد از انقلاب فعالیت این گروه‌ها بسیار کم شده است.

دمام: همان طبل بزرگ است که اکنون فقط در مراسم عزاداری ماه محرم و به عنوان یکی از ابزارهای موسیقی رزمی به کار می‌رود.

کولی‌ها: کولی‌ها عرب نیستند. تبار آنان احتمالاً هندی است و طبق اطلاعات به دست آمده هر جا که سکونت گزیده اند زبان آنجارا یاد گرفته اند. کولی‌ها، هم اکنون در اهواز، در محله‌های چهارصد دستگاه و ملاتانی و شماری نیز در آبادان سکونت دارند. البته کولی‌ها در حفظ موسیقی عربی، بی‌تأثیر نبوده اند. اما لمپنیسم و فر هنگ مبتنی در رژیم گذشته بر کولی‌ها تاثیر ویرانگری داشت. پیشتر از گروه‌های کولی برای رقص و آوازخوانی در عروسی‌ها و جشن‌ها

دعوت می شد اما اکنون فعالیت آنان ممنوع شده است.

هنر نمایش

دو نوع نمایش در میان عرب های خوزستان رایج است. یکی نمایش هایی است که در عروسی ها یا شب نشینی ها یا نشست های دوستانه اجرا می شود که به آن «تمثیلیه» می گویند. «تمثیلیه» می تواند به شکل نمایش رادیویی هم اجرا شود. بازیگران به ندرت حرفه ای و اغلب آماتور هستند. «تمثیلیه» ها اکثراً نقد و هجویی است از شرایط نابه هنجار زندگی یا از ستمی که به مردم وارد می شود. این گونه نمایش ها اغلب موضوع های سرگرم کننده و کمیک هستند.

نوع دوم، نمایش یا تئاتر تعزیه است که در سایر نقاط ایران نیز اجرا می شود. نمایش های تعزیه در ایام ماه محرم و به ویژه در روز عاشورا، در روستاهای و شهرها انجام می گیرد. در نمایش تعزیه که در محل بدان «دایره» یا «شبیه» می گویند واقعه کربلا به شکلی اصیل و دقیق بازارسازی و به شیوه ای هنرمندانه اجرا می شود. زبان، لباس، شمشیر و دیگر ابزارهای جنگی و حتا رنگ ها و پرچم ها و شعارها همان است که نیاکان این قوم در هزار و چهارصد سال پیش با آنها جنگیده اند. نقش امام حسین (ع) را کسی به عهده می گیرد که بتواند با فصاحت عربی همان خطبه ای را تکرار کند که امام حسین خطاب به دشمنان گفته بود. جامه، عمامه، شمشیر، سپر، زره و اسب باید شبیه همانی باشد که آن بزرگوار داشت. با دیدن این مراسم می توان تکرار تاریخ را مشاهده کرد. عبیدالله بن زیاد، شمربن ذوالجوشن، حر ریاحی، اصحاب امام حسین (ع) و لشکریان عبیدالله هر کدام جامه ها و شعارهای خود را دارند.

در مراسم شبیه برخی از روستاهای همانند روستای خلف حیدر (نژدیک هفت تپه) افزون بر اسب، از شتر نیز استفاده می کنند و این نمایش عظیم تعزیه تا سه روز ادامه می یابد.

كتابنامه فارسي و عربي

۱- سالم، سید عبدالعزیز: *تاریخ العرب غی العصر الجاهلي*، در النهضه الهربيه،

بیروت ۱۹۷۰

۲- مروة، دکتر حسین: *النزعات المادية في الفلسفه العربيه الاسلاميه*، دار الفارابي،

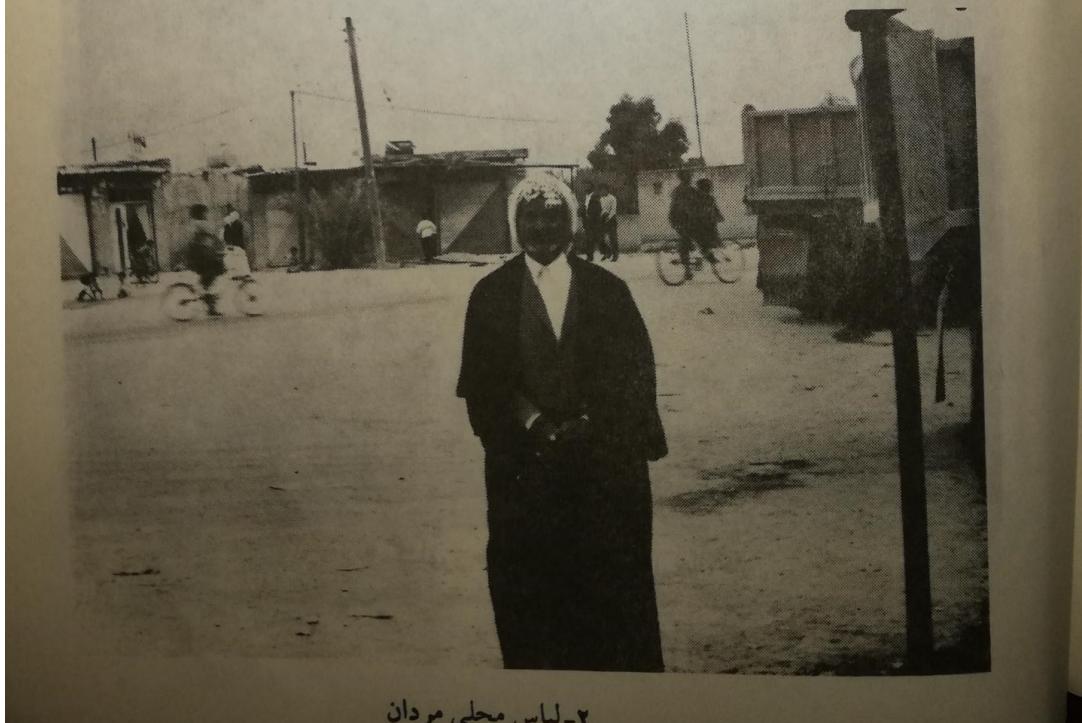
بیروت، ۱۹۸۱

- ۳- علی، دکتر جواد: المفصل في التاريخ العرب قبل الاسلام، دارالعلم للملايين
بیروت و مكتبة النهضة، بغداد [بی تا]
- ۴- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر: تاریخنامه طبری گردانیده منسوب به بلعمی،
به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران نشر نو، ۱۳۶۶
- ۵- کسری تبریزی احمد: شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
- ۶- ولسن، آرنولد: بلاد ما بین النهرين، ج ۱ ترجمه فؤاد جميل، بغداد ۱۹۶۹ م. [بی
نا].
- ۷- کسری تبریزی احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران انتشارات خواجه،
۱۳۶۲
- ۸- جامی: گذشته چراغ راه آینده است، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، انتشارات نیلوفر
۱۳۶۲
- ۹- آل احمد، جلال: کارنامه سه ساله، تهران، انتشارات رواق، چاپ سوم ۱۳۵۷
- ۱۰- المنجد في اللغة و الاعلام، بیروت، المطبعه الكاثوليكیه، الطبعه السابعة ۱۹۷۳
- ۱۱- عماره، دکتر محمد: ثوره الزنج، بیروت، دارالوحدة، [بی تا].
- ۱۲- ناصرخسرو قبادیانی: سفرنامه ناصرخسرو، به کوشش دکتر نادر ورزین پور، تهران،
شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۶۲
- ۱۳- وزارت ارشاد اسلامی: بررسی مراکز فرهنگی شهرهای استان خوزستان، کتاب اول،
شهرستان دشت آزادگان، تهران، ۱۳۶۳
- ۱۴- پتروشفسکی، ایلیاپاولویچ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۶۲.
- ۱۵- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳
- ۱۶- گستره تاریخ و ادبیات (مجموعه مقالات از چند نویسنده)، تهران نشر گستره، بهار
۱۳۶۴
- ۱۷- ورهرام، دکتر غلامرضا: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زنده، تهران،
موسسه انتشارات معین ۱۳۶۶.
- ۱۸- نجم الملک، حاج عبدالغفار: سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی،
تهران،

- موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱.
- ۱۹- ممتحن، حسین علی: سالنامه فرهنگ دشت میشان، [بی جا، بی نا]
- ۲۰- آل باللیل موسوی، هادی: مجله الموسم، بیروت، شماره اول سال اول ۱۹۸۹



١-لباس محلی مردان



٢-لباس محلی مردان



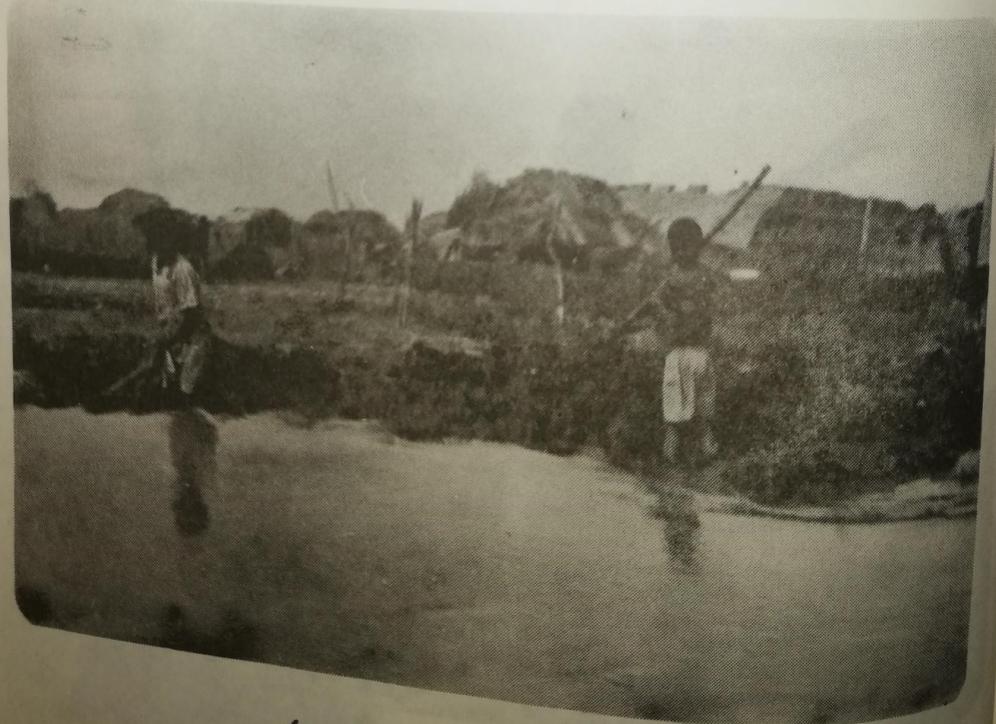
۳- گروهی از مردان عشایر در روستا



۴- کشاورز عرب خوزستانی در حال کار



۵- چوپان عرب روستایی



۶- (آب، هم دوست هم دشمن)



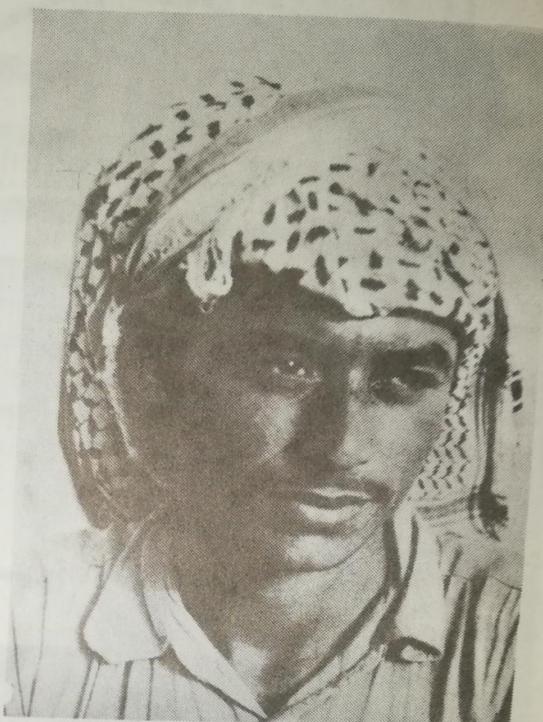
۷- دختر قایقران در روستایی در حاشیه هور العظیم



۸- زن در حال کار در روستایی در حاشیه هور العظیم



(٩)



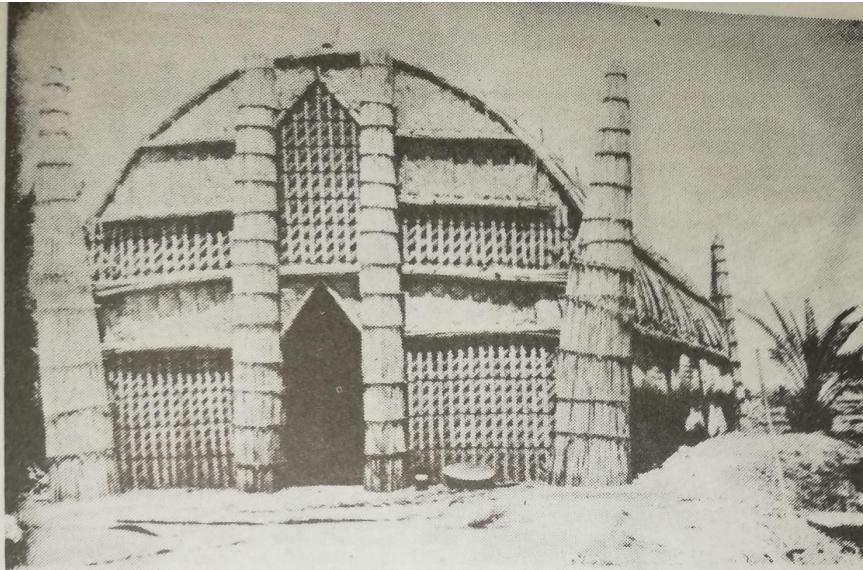
(١٠)



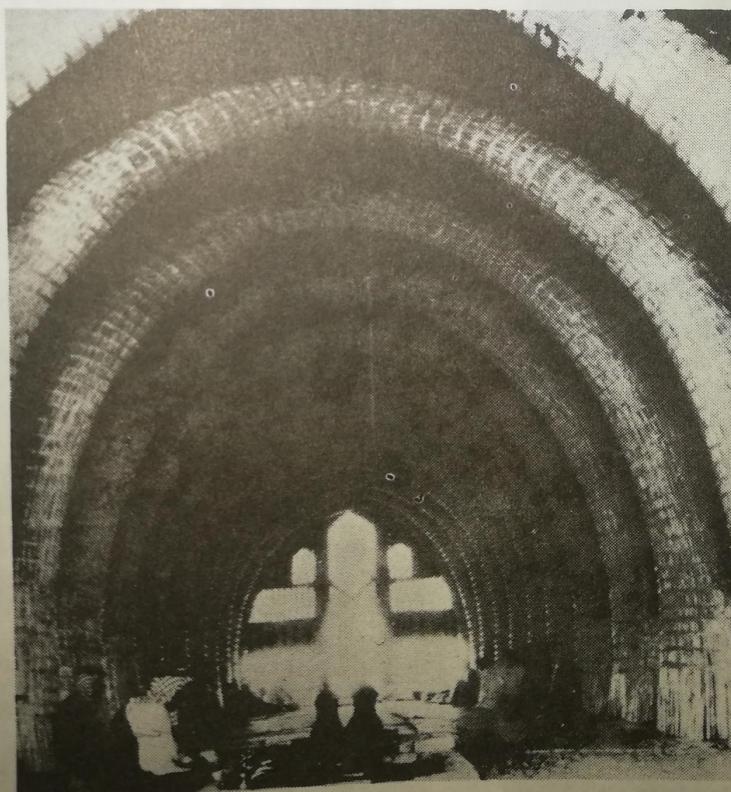
(١١)



(١٢)



۱۹- مسکن در روستایی در حاشیه هورالعظیم (اتاق بزرگ پذیرایی ساخته شده از نی)



۱۷- درون مسکن



(١٣)



(١٤)



١٥- يزلة مردان هشیر.



۱۸- دو روستایی در حال حصیر بافی



۱۹- قایق سازی در روستاهای کنار رودخانه ها

آثاری از همین قلم

تاریخ نشر

۱۳۷۰

الف: داستان

۱- حته، شط و مرداب

ب: پژوهش اجتماعی

۲- درباره اعراب خوزستان (متن سخرانی در دانشکده نفت آبادان)

۱۳۵۸

ج: ترجمه

- ۱۳۵۶ - برگ های زیتون (مجموعه شعر) از محمود درویش
- ۱۳۵۶ - گزیده شعر معاصر عرب از درویش/البیاتی و الفیتوری
- ۱۳۵۷ - آوازخان خون (مجموعه شعر) از درویش/البیاتی و الفیتوری
- ۱۳۵۷ - پسرک فلسطینی (مجموعه داستان) از چند نویسنده عرب
- ۱۳۵۷ - تحلیلی از اوضاع ویتنام از فونگوین جباب
- ۱۳۶۰ - دستاوردهای انقلاب یمن از عبدالالفاتح اسماعیل
- ۱۳۶۹ - فراماسونری در جهان عرب از نجده فتحی صفوت، چاپ اول ۱۳۶۶ چاپ دوم
- ۱۳۶۹ - روز قتل رئیس جمهور از نجیب محفوظ
- ۱۳۷۰ - بازگشت به حیفا از غسان کنعانی
- ۱۳۷۰ - نبرد مردم فلسطین پیش از ۱۹۴۸ از دکتر عبدالقادر یاسین
- ۱۳۷۰ - کابوس کوچ از حمامینه

د: زیر چاپ

۱۴ - وسوسه شیطان (همراه با م. مرعشی پور) از نجیب محفوظ

۱۵ - باتلاق (جلد دوم رمان کابوس کوچ) از حنامینه

۱۶ - غرب دیگر داستان نویسان بزرگی ندارد (گفتگو با چند نویسنده و شاعر

معاصر عرب)

نسیم کارون

گامی برای شناخت خوزستان

«نسیم کارون» جنگ ادبی، فرهنگی و اجتماعی است که بهدو زبان فارسی و عربی منتشر خواهد شد.

از شاعران، نویسندها و پژوهشگران می‌خواهیم تا در این مهم شرکت جوینند. کتاب «نسیم کارون» به مقوله‌های زیر که پیرامون مردم عرب، بختیاری، دزفولی، شوشتری و ده شهر و داد استان است نیاز دارد: عکس، طرح، نقاشی، فولکلور و پژوهش‌های اجتماعی و تاریخی و نیز شعر، داستان، نقد ادبی و هنری. فولکلور، امثال و حکم، افسانه‌ها (سوالف) لالایی‌ها نمایش‌های مردمی، بازی‌های محلی، مراسم و سنت‌های عزا و عروسی و ختنه‌سوران و دیگر موارد مشابه را در بر می‌گیرد.

مطلوب خود را به نشانی: تهران ص.پ ۱۷۹۶ - ۱۳۱۴۵ ارسال کنید.



کتابخانه سلام

★ مرکز پخش: پخش کتاب راهنمای تلفن ۰۲۰۵۳۳۶۷

قیمت ۲۵۰ تومان

